



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

آدم،

انسان،

بشر

مؤیدان کری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آدم، انسان، بشر

نویسنده:

مرزبان کریمی

ناشر چاپی:

اسوه - سازمان اوقاف و امور خیریه جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	آدم، انسان، بشر
۱۲	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۵	فهرست مطالب
۲۳	مقدمه
۲۴	چگونگی آفرینش انسان از دیدگاه قرآن
۲۶	مقام آدمیت
۳۵	تعریف واژه ها
۳۵	۱. آدم
۳۷	۲. انسان
۴۲	۳. بشر
۴۳	۴. ناس
۴۳	تفاوت انسان، بشر و آدم
۴۴	انسانی که از ملائک برتر است
۴۵	چگونگی خلقت انسان
۵۱	آفرینش انسان در قرآن
۵۶	آفرینش مستمر و فیض نامحدود
۵۹	آفرینش انسان در قرآن از دیدگاه استاد مصباح یزدی
۶۲	انسان از چه آفریده شده است؟
۶۴	بررسی آیات مربوط به آفرینش انسان
۶۶	زمین
۶۷	تراب
۶۸	صلصال

۶۸	حما مسنون : گل سرشته.
۶۹	طین، خاک
۷۰	آب
۷۱	نطفه
۸۰	حقیقت انسان
۸۵	سرشت و طبیعت انسان
۸۸	مقایسه انسان و حیوان
۸۸	۱. ادراک و آگاهی و شناخت
۹۰	۲. بعد گرایشات و ایده آل ها (خواسته ها و امیال)
۹۱	۳. بعد عواطف متعالی
۹۲	اوصاف اختصاصی انسان
۹۵	برتری های انسان نسبت به حیوان و ماشین از دیدگاه محمدتقی جعفری
۹۶	انسان گل سر سید آفرینش
۹۶	اشاره
۹۹	۱. انسان خلیفه خداوند در زمین است
۱۰۰	۲. انسان دارای برترین ظرفیت علمی است
۱۰۱	۳. انسان امانتدار الهی است
۱۰۲	۴. جهان کارگزار آدمی است
۱۰۳	۵. انسان مسجد فرشتگان است
۱۰۳	۶. انسان دارای کرامت ذاتی است
۱۰۴	نکوهشهای قرآن از انسان
۱۰۶	جایگاه انسان در نظام هستی از منظر قرآن
۱۰۹	نظام هستی طفیل وجود انسان
۱۰۹	اشاره
۱۱۱	الف - هدف از خلقت انسان
۱۱۳	ب - هدف نهائی خلقت آفرینش

۱۱۷	کرامت انسان در بین سایر موجودات
۱۱۷	اشاره
۱۱۸	الف_کرامت ذاتی
۱۲۰	ب_کرامت اکتسابی
۱۲۱	خلافت الهی انسان
۱۲۱	اشاره
۱۲۳	الف - ملاک شایستگی آدم برای خلافت
۱۲۴	ب - خلافت الهی فرزندان آدم
۱۲۷	نتیجه ی بحث
۱۲۷	انسان ونسیان
۱۳۵	چه کسی ستمکارتر است
۱۳۶	شیطان عامل فراموشی یاد خدا
۱۳۷	توجه به غیر خدا
۱۳۹	غفلت از یاد خدا تنگی معیشت را به دنبال دارد
۱۴۰	انسان در اسلام
۱۴۲	تلقى ادیان الهی به عنوان یک مکتب روان شناسی
۱۴۵	انسان در نظام معنایی قرآن
۱۴۵	سبّ دوگانگی وصف انسان در قرآن
۱۵۲	۱۴ اصل مهم در انسان از دیدگاه اسلام
۱۵۲	اصل اول
۱۵۲	اصل دوم
۱۵۳	اصل سوم
۱۵۴	اصل چهارم
۱۵۴	اصل پنجم
۱۵۵	اصل ششم
۱۵۶	اصل هفتم

- ۱۵۷ ----- اصل هشتم
- ۱۵۸ ----- اصل نهم
- ۱۶۰ ----- اصل دهم
- ۱۶۱ ----- اصل یازدهم
- ۱۶۲ ----- اصل دوازدهم
- ۱۶۲ ----- اصل سیزدهم
- ۱۶۳ ----- اصل چهاردهم
- ۱۶۴ ----- فطرت
- ۱۶۵ ----- مهمترین کاربردهای واژه فطرت
- ۱۷۰ ----- منظور از فطرت الهی بشر چیست؟
- ۱۷۴ ----- فطرت و شخصیت
- ۱۷۵ ----- رویکرد حق مدارانه و انسان مدارانه
- ۱۷۷ ----- انسان پدیده ای طبیعی و فراطبیعی
- ۱۷۸ ----- جهات عقلی، قلبی و احساسی انسان
- ۱۷۹ ----- دین و نیازهای عقلانی و احساسی
- ۱۸۱ ----- انواع ارتباطات انسان
- ۱۸۲ ----- انواع ارتباطات انسان از دیدگاه قرآن کریم
- ۱۹۰ ----- مقامات انسان از دیدگاه فلسفه اسلامی
- ۱۹۲ ----- انسان از نگاه عرفانی
- ۱۹۴ ----- اسارت در خود
- ۱۹۴ ----- خود دوستی و خود خواهی
- ۱۹۶ ----- چگونگی پیدایش خودخواهی
- ۱۹۹ ----- خود خواهی، سرچشمه انحطاط
- ۲۰۱ ----- خودخواهی میلی ساده نیست
- ۲۰۲ ----- کمال حقیقی انسان
- ۲۰۴ ----- شناخت کمال نهایی

- ۲۰۴ اشاره
- ۲۰۶ ۱. کمال نهایی انسان از دیدگاه وحی
- ۲۰۹ ۲. جهت گیری امیال فطری
- ۲۱۰ معیار فضیلت اخلاقی
- ۲۱۱ مفهوم تقرب به خدا
- ۲۱۲ حقیقت قرب به خدا
- ۲۱۴ چگونه انسان کامل شویم؟
- ۲۱۹ علی (علیه السلام) نمادی از انسان کامل
- ۲۱۹ دانش علی (علیه السلام)
- ۲۲۰ تقوای امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۲۲۱ جهاد امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۲۲۳ انسان کامل از دیدگاه فلاسفه
- ۲۲۵ انسان کامل از دیدگاه عرفان
- ۲۲۷ برخی اشکالات مکتب عرفان
- ۲۲۷ ۱. تحقیر عقل
- ۲۲۸ ۲. درون گرایی مطلق
- ۲۲۹ ۳. نفس گشی
- ۲۲۹ پیامبران اُسوۃ انسان
- ۲۳۷ روح انسان
- ۲۴۳ آیا روح هر انسان پیش از بدن جسمانی خلق شده یا برعکس؟
- ۲۴۴ اقوال و آرای حکیمان در باب حدوث و قِدَم نفس
- ۲۴۵ نقد و بررسی آرای حکیمان
- ۲۴۶ مشکلات نظریه «قدم نفس»
- ۲۴۷ مشکلات نظریه مشهور یعنی نظریه حدوث نفس با حدوث بدن
- ۲۴۹ نظریه حدوث جسمانی نفس
- ۲۵۶ بررسی چالش های نظریه حدوث جسمانی

- قرآن و حدوث جسمانی ۲۶۰
- دشواهد قرآنی بر حدوث جسمانی ۲۶۱
- به هدف خلقت انسان ۲۶۲
- از نظر قرآن، هدف از خلقت انسان و جهان هستی چیست؟ ۲۶۶
- اشاره ۲۶۶
۱. عبادت ۲۶۶
۲. آزمایش ۲۶۷
۳. برای دریافت رحمت الهی. ۲۶۷
- ماهیت انسان در قرآن ۲۶۸
- اشاره ۲۶۸
- الف : هدف آفرینش از دیدگاه عقل ۲۷۲
- ب : هدف آفرینش در قرآن ۲۷۳
- اشاره ۲۷۳
۱. آزمایش و ابتلاء : ۲۷۳
۲. علم توحید: ۲۷۴
۳. عبادت : ۲۷۴
۴. رسیدن به رحمت الهی : ۲۷۵
- گرایشات انسان ۲۷۶
- عقل و شرع و تعدیل امیال ۲۷۸
- منزلت انسان ۲۸۰
- دشمن انسان ۲۸۷
۱. ابلیس ۲۸۷
۲. شیطان ۲۸۸
۳. نفس انسان ۲۹۱
- مراتب نفس ۲۹۲
۴. هوای نفس ۲۹۷

۲۹۹	عقل سلطان قوای باطنی انسان
۳۰۱	اختیار و آزادی انسان
۳۰۳	شبهه جبر
۳۰۵	شبهه تفویض
۳۰۶	شبهه جبرهای طبیعی، تاریخی و اجتماعی
۳۰۸	اراده حق تعالی و آزادی انسان
۳۱۰	توسل به زور و آزادی انسان
۳۱۱	قضا و قدر
۳۱۵	نقش عوامل مادی و معنوی در قضا و قدر
۳۱۷	آخرت و ابدیت انسان
۳۳۱	اگر انسان خود را بشناسد
۳۳۸	چند نکته قرآنی و روایی در مورد انسان
۳۴۵	فهرست منابع
۳۴۹	درباره مرکز

سرشناسه : کریمی، مرزبان، 1335 -

عنوان و نام پدیدآور : آدم، انسان، بشر، ... / مؤلف مرزبان کریمی؛ ویراستاران گل نساء بشکار، حسنا کریمی.

مشخصات نشر : تهران : سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوه، 1396.

مشخصات ظاهری : 336 ص.؛ 21/5×14/5 س م.

شابک : 130000 ریال 5-506-542-964-978

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. 333 - 336؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : انسان (اسلام)

Theological anthropology -- Islam

انسان (اسلام) -- جنبه های قرآنی

Theological anthropology -- Islam -- Qur'anic teaching

انسان -- آفرینش -- جنبه های مذهبی -- اسلام

Human beings -- *Creation -- Religious aspects -- Islam

انسان -- آفرینش -- جنبه های مذهبی -- اسلام

Human beings -- *Creation -- Religious aspects -- Islam

انسان (فلسفه)

Personalism

شناسه افزوده : بشکار، گل نساء، 1339 -، ویراستار

شناسه افزوده : کریمی، حسنا، 1366 -، ویراستار

شناسه افزوده : سازمان اوقاف و امور خیریه. انتشارات اسوه

رده بندی کنگره : 1396 4413/ک/BP226/2

رده بندی دیویی : 297/466

شماره کتابشناسی ملی : 4982557

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

ص: 1

اشاره

پدیدآورنده: کریمی، مرزبان 1335-

عنوان: آدم، انسان، بشر...

ویراستاران: گل نساء بشکار - حسنا کریمی

ناشر: انتشارات اسوه

حروفچینی: سجاد

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه بزرگ قرآن کریم (025-36642211)

چاپ: اول

سال نشر: 1396

شمارگان: 1000 نسخه

شابک: 978-964-542-506-5

ص: 2

خداوند در قرآن کریم می فرماید: "بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ" (1) بلکه ما قرآنی به آنها دادیم که مایه ذکر و یادآوری برایشان است. و نیز می فرماید: قرآن کتابی است که در آن ذکر و یادآوری و شرف و عظمت تو و قوم تو در آن است. (2) ذکر شما در قرآن موجود است (3) (قرآن مایه ذکر و یادآوری و شرف و عظمت شماست.) پس ای انسان قرآن کتاب ذکر تو و معرفی تو و شناسنامه تو است و هویت تو را معرفی می کند.

در حدیثی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و اله) با چنین نقل شده است: «إنها فتكون فتنة؛ قلت فما المخرج منها يا رسول الله؟! قال كتاب الله فيه نبأ من قبلكم و خبر ما بعدكم و حكم ما بينكم، هو الفصل ليس بالهزل من تركه بين جبار قصمه الله و من ابتغى الهدى في غيره أضله الله» (4)؛ به زودی فتنه ای در میان شما ظاهر می شود، عرض

ص: 11

1- مؤمنون 71

2- زخرف 44

3- انبیاء 10

4- تفسیر نمونه، جلد 26، صفحه 378

کردم: ای رسول خدا راه نجات از آن چیست؟ فرمود: قرآن است که اخبار پیشینیان و آیندگان و داوری میان شما در آن است، آن کلامی است که حق را از باطل جدا می کند، جدی و شوخی نیست، هر جباری آن را ترک کند خداوند او را درهم می شکند و هر کس هدایت را در غیر آن جستجو کند، خداوند گمراهش می سازد.

چگونگی آفرینش انسان از دیدگاه قرآن

قرآن کریم درباره آفرینش انسان مطالب مختلفی بیان کرده است. گاهی راجع به انسان و گاهی درباره همه انسانها بحث به میان آورده، گاهی مبدأ شکل گیری و ایجاد او را زمین می شمارد، گاهی خاک، گاهی گل و در بعضی موارد منشأ را نطفه و منی و در چند جا مراحل خلقت انسان را به ترتیب بیان کرده است.

الف - آیاتی که مبدأ پیدایش همه انسانها را زمین ذکر می فرماید: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» (1)؛ شما را از زمین آفریدیم و دوباره بدان باز می گردانیم و بار دیگر شما را از آن خارج می کنیم.

از این آیات و آیات دیگر استفاده می شود که انسان از زمین خلق شده است، هم اولین انسان (حضرت آدم) و هم ذره او که از نطفه او خلق شده اند. این تعبیر کنایه ای می باشد یعنی همانطور که گیاه از

ص: 12

زمین می روید و رشد می کند و حیات می یابد، شما نیز از همین مواد به وجود آمده و خدا به شما حیات بخشیده است.

ب - آیاتی که منشأ انسان را خاک می داند که آن نیز بخشی از زمین است: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ» (1) و از نشانه های خدا این است که شما را از خاک آفرید.

ج - آیات دیگر دلالت می کند که خدا انسان را از گل چسبیده و خشک شده مانند سفال آفریده است: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ» (2) خداوند کسی است که شما را از گل آفرید. «إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ» (3) و همانا انسانها را از گل چسبنده آفریدیم. «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ» (4) خدا انسان را از گل خشکی مانند سفال آفرید.

د - آیاتی که دلالت می کند بشر (جز حضرت آدم (علیه السلام) مانی و حوا و حضرت عیسی (علیه السلام)) از آب نطفه آفریده شده است: «ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ» (5) سپس نسل آدم را از آبی صاف که مایعی پست و ضعیف است، آفرید.

ه - آیاتی که مراحل خلقت انسان را بیان می کند: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ * ثُمَّ

ص: 13

1- روم 20

2- انعام 2

3- صافات 11

4- الرحمن 14

5- سجده 8

خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ
«(1) همانا که انسان را از گلی صاف آفریدیم - سپس او را به صورت نطفه در جایگاهی استوار قرار دادیم - آنگاه نطفه را به صورت علقه در آوردیم پس آن علقه را، مضغه گردانیدیم و آنگاه مضغه را استخوان هایی ساختیم بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم آنگاه جنین را) آفرینی دیگر پدید آوردیم آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.

مقام آدمیت

تن آدمی شریف است به جان آدمیت *** نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی *** چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

خور و خواب و خشم و شهوت شَغَبُ است و جَهْل و ظُلْمَت *** حَيَوَانُ خبر ندارد ز جهان آدمیت

به حقیقت آدمی باش وگرنه مرغ باشد *** که همین سخن بگوید به زبان آدمیت

مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی *** که فرشته ره ندارد به مقام آدمیت

ص: 14

اگر این درنده خوبی ز طبیعتت بمیرد *** همه عمر زنده باشی به روان آدمیت
رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند *** بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت
طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت *** به در آی تا ببینی طیران آدمیت
نه بیان فضل کردم که نصیحت تو گفتم *** هم از آدمی شنیدیم بیان آدمیت (1)

حد انسان به مذهب عامه *** حیوانیست مستوی القامه
پهن ناخن برهنه پوست ز موی *** به دو پا رهسپرد به خانه و کوی
هر که را بنگرند کاینسان است *** می برندش گمان که انسان است
وان که خود را گمان برد ز خواص *** می فزاید بر این معانی خاص
شیخ خود بین برد ز نادانی *** ظن که آن شد کمال انسانی
که کند خانقاه و صومعه جای *** واکشد پاز باغ و راغ و سرای

ص: 15

کند اسباب شیخی آماده *** ب نشیند به روی سجاده

ابلهی چند گرد او گردند *** تابع کرد و ورد او گردند

بر خلائق مقدمش دارند *** هر چه گوید مسلّمش دارند

صد کرامت به نام او سازند *** تا سلیمی به دام اندازند

مقتدای زمانه خواجه فقیه *** با درون خبیث و نفس سفیه

حفظ کرده ست چند مسئله ای *** در پی افکنده از خزان گله ای

سینه پر کینه دل پر از وسواس *** کرده ضایع به گفتگوی انفاس

عمر خود کرده در خلاف و مرا *** صرف حیض و نفاس و بیع و شرا

گشته مشعوف لا یجوز و یجوز *** مانده عاجز به کار دین چو عجوز

با چنین کار و بار کرده قیاس *** خویشان را که هست اکمل ناس

همچنین تا به درزی و جولاه *** همه زین گونه اند روی به راه

ص: 16

هر کسی را که به خود گمان آنست *** که همین اوست آنکه انسان است

جنبش هر کس ز جای وی است *** روی هر کس به فکر و رأی وی است (1)

هر مکتب فلسفی و اندیشه‌گری، از انسان تعریفی دارد، که چه بسا با تعریف دیگر همگون یا ناهمگون است. با نگاه به تعریف انسان و واشکافی آن می‌توان به جان مایه فکری و فلسفی و جهان بینی هر کس یا هر مکتبی پی برد. در این تعریف‌های رنگارنگ و گوناگون، به کوشش‌هایی برای ارج نهادن به بشر و ارزش او برمی‌خوریم که در پوششی از اندیشه‌گری و رمزآفرینی گنجانده شده است. آنچه انسان را به اسلام پیوند می‌دهد، همان دین یا راه پیوند آفریده یا آفریدگار است. واژه دین در قرآن بیشتر به (خدا) و (حق) اضافه شده است. انسان دارای دو بعد پهناور و شگفت آفرین مادی و معنوی است که در قرآن بدان پرداخته شده است. انسان شناسی قرآن، از آفرینش تا کمال، نشان دهنده اهمیتی است که انسان در دستگاه اندیشه‌گری اسلام دارد. هنگامی که آدم جانشین خداوند در زمین می‌شود آمادگی دارد تا همگی نام‌های او را بیاموزد. این شایستگی و آمادگی هنگامی به اوج شکوه خود می‌رسد که می‌بینیم آموزگار آدم، خود خدا است. فرشتگان این نیک بختی را نیافتند تا جانشین خدا شوند و از جام

ص: 17

1- جامی

آگاهی و دانایی او بنوشند، و در این جا بود که رشک ورزیدند.

انسان در نگاه اسلام، مسئولیت و رسالتی سنگین بر دوش دارد. به همان اندازه که ارزش انسان، به خودی خود و در جایگاه شاهکار آفرینش و نمود صفت های خداوندی، بس گرانبار است، مسئولیتی سنگین و سهمگین دارد.

پذیرش بار سنگین امانت خداوندی و جانشینی خداوند در زمین به وسیله انسان ناآگاه و تاریک (جهول و ظلوم)، پس از آموختن نام های خدا، موجب شد تا او به درجه ای از آگاهی و روشنایی رسد که هم شاهکار آفرینش به شمار آید و هم دانند، عشق و شور آفرینش گری.

دیدگاه امام علی (علیه السلام) درباره انسان و کرامت و منزلت او، بازتاب اندیشه های قرآنی و آموزه های پیامبر است. نام انسان 63 بار در قرآن آمده است. گذشته از آیه هایی که درباره آفرینش، بزرگ داشت، گرامی داشت، روانشناسی و ویژگی های انسان آمده است، دو آیه، به گونه ای آشکار و برجسته، از اهمیت و ارجمند بودن و کرامت او سخن گفته است. یک جا، خداوند به فرشتگان از جانشین ساختن انسان بر روی زمین خبر می دهد و این که فرشتگان از چنین کاری سترگ و خطر آمیز به شگفت می آیند. [\(1\)](#)

در آیه دیگر پروردگار جهانیان از گزینش انسان به جای دیگر

ص: 18

آفریدگان، برای بر دوش کشیدن بار سنگین و سهمگین «امانت» سخن میگوید. (1)

ساختار چهارگانه‌ای که در این دو آیه دیده می‌شود، عبارت است از:

1- انسان، 2- زمین یا به گونه‌ای همگانی طبیعت، 3- پیوندی معنوی که انسان را از یک سو به زمین و طبیعت و از سوی دیگر، به همزاد و هم‌نوع خویش وابسته می‌سازد، 4- خداوند.

در این میان، نقش انسان در زندگیش، همان نقش جانشینی و امانت‌پذیری است. بدین گونه، سرشت و گوهر بستگی و پیوستگی انسان و طبیعت، پیوند میان امین با امانتی است که بدو سپرده‌اند و نه پیوند میان دارنده (مالک) و (مملوک)، اینجا است که پیوند انسان با انسان، پیوند برتری جویی، خدایی کردن، تقدیس‌گرایی یا دارندگی و مالکیت نیست. در این ساختار، هر بخش و پاره‌ای، درون این ترکیب و چارچوب جا می‌گیرد. زمین و آنچه در آن است، در دست بشر امانتی بیش نیست و انسانها در کشیدن بار امانت و جانشینی خداوند با هم شریکند. در داستان آفرینش آدم، خداوند به فرشتگان دستور داد تا در برابر کرامت و منزلتی که به انسان ارزانی داشت، به پای او بیفتند و پیش او سر خم کنند. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: (آنگاه از فرشتگان خواست تا آنچه در عهده دارند، ادا کنند و عهده را که

ص: 19

پذیرفته اند، وفا کنند. سجده او را از تن دندان پذیرند. خود را خوار و او را بزرگ گیرند... (1)

آفرینش، با انسان به نقطه اوج و نهایی اش می رسد. خداوند در دستوری که به فرشتگان داد تا در برابر انسان به کرنش برخیزند، فرشتگان مقرب خویش را آزمود. فقط شیطان از این فرمان سر پیچید. شیطان با خودبینی، نازفروشی، خودبزرگ بینی و کوچک شمردن انسان، با پروردگار به ستیز برخاست. او با این نافرمانی اش با خداوند درافتاد و بر این پندار بود که رخت عزت پوشیده و کوشیده است تا جامه زبونی از تن در آورد. (2)

بدین سان، فرجام کسی که کرامت انسان را نادیده می انگارد و بر انسان ناز می فروشد و با او سرگران و ناشایسته رفتار می کند. و می توان گفت کسی که دیگران را کوچک و ناچیز می شمارد، کار شیطانی انجام داده است. انسان، شاهکار آفرینش است. خداوند با دمیدن روح خود در کالبد گلین آدم، او را به چهره انسان در آورد. (3)

اندیشه، هدیه ای است که خداوند به او ارزانی فرموده، با دانشی که بتواند حق را از باطل بازشناسد، همان گونه که رنگ ها، مزه ها و بوها را بشناسد. (4)

ص: 20

1- نهج البلاغه، خطبه 1

2- نهج البلاغه، خطبه 192

3- دانشنامه امام علی علیه السلام، ج 4، ص 245 تا 248

4- نهج البلاغه، خطبه 1

رمز کرامت بشر، جدایی نهادن میان راستی و ناراستی (حق و باطل) است. پذیرش امان خداوندی، شایستگی می خواهد. هر کس این شایستگی را نداشته باشد، سرانجام ناکام خواهد ماند. (1)

این امانت پذیری و شایسته آن بودن، با جدایی نهادن میان حق و باطل پیوندی رمزی دارد. اندیشه باز، گرایش به نیکی و زیبایی و در افق های بی کران اندیشه گری به پرواز درآمدن، از نشانه های انسانی است که می کوشد در مسیر خداوندی گام بردارد و به کمال مطلوب برسد. خداوند انسان را در سرایی جای داد که همه ابزار زندگی اش را برای او آماده ساخته بود. یکی از نعمت های خداوند برای انسان ایمنی بود. شیطان بر آسایش و ایمنی انسان رشک برد، به ویژه که او را در سرای جاوید و همراز و همگوی نیکان می دید. شیطان آدم را با گونه گون ترفندها فریفت و اراده نیرومندش را به سستی کشانید و در دل او دلهره و ترس افکند. بدین سان، آدم به دام شیطان افتاد و آنگاه، با بازگشت و پشیمانی، از تنگنا و بن بست رهایی یافت. از آن پس، انسان برای آزمون پس دادن به سرای گرفتاری و اندوه پا نهاد. (2)

انسان برای تنگنای این جهان آفریده نشده و فراتر از این جهان است. اگرچه نعمت های خداوند در این جهان فراگیر است، اما در مقایسه با نعمت های جهان دیگر بسی خرد و ناچیز به شمار می رود. (3)

ص: 21

1- نهج البلاغه، خطبه 199

2- نهج البلاغه، خطبه 1

3- نهج البلاغه، خطبه 109

همانگونه که انسان های وارسته، پیکرهایشان همراه این جهان است، روان هایشان مجذوب عالم بالا است.(1)

زیباترین و شکوهمندترین و عمیق ترین و حقیقی ترین رابطه در نظام هستی رابطه خداوند با انسان است. رابطه ای که مبتنی بر رحمت، محبت، مهربانی و مودت می باشد، در سراسر قرآن و سراسر آفرینش آیه بسم الله الرحمن الرحيم موج می زند، و به وسیله بسم الله الرحمن الرحيم است که خلقت، موجود شده است. رحمانیت خداوند آنچنان نسبت به انسان عمیق است که می فرماید: « الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ » خداوند رحمان قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید، او را بیان آموخت.(2)

ص: 22

1- نهج البلاغه، حکمت 147

2- سوره الرحمن، آیه 1 تا 4

1. آدم

لغت شناسان در اصل کلمه (آدم) اختلاف نظر دارند. برخی آن را واژه عبری و گرفته شده از (آدم و آدمه) به معنی زمین یا خاک سطح زمین و برخی آن را سریانی به معنای ساخته شده از خاک دانسته اند. بعضی از روایات اشاره دارد که پس از هیبوط حضرت آدم و حوا از بهشت به زمین، هر دو در مکه فرود آمدند. حضرت آدم بر کوه صفا و حضرت حوا بر کوه مروه فرود آمدند، همان دو کوهی که حاجیان هفت بار بین آنها می روند و باز می گردند. راغب اصفهانی چهار وجه برای نامگذاری آدم ذکر نموده است:

1- جسم او از خاک روی زمین است.

2- گندمگون است.

3- از ترکیب و عناصر و نیروهای گوناگون آفریده شده است.

4- بر اثر روح خدایی که در او دمیده شده نیکو گردیده است.

ص: 23

بیشتر مفسران و جه نامگذاری آدم را با استناد به احادیث، آفریده شدن او را از خاک روی زمین ذکر کرده و این نام را (علم) دانسته اند. (1)

مرحوم علامه طباطبایی درباره نامگذاری کوه صفا و مروه چنین می گوید: (کوه صفا را از آن جهت به این نام خوانده اند که صفا الله، یعنی برگزیده خدا (حضرت آدم) بر آن فرود آمد و کوه مروه را از آن رو به این نام نامیده اند که مرآة، یعنی زن (همسر حضرت آدم) بر آن فرود آمد.) (2)

سید علی اکبر قرشی در قاموس چنین بیان می کند: «آدم کلمه ای است غیر عربی ... این کلمه 25 بار در قرآن به کار رفته، 17 دفعه «آدم» و 8 دفعه «بنی آدم» اکثریت نزدیک به تمام اهل لغت و تفسیر آن را علم» شخصی گرفته و نام یک فرد گفته اند بعضی هم آن را مثل انسان و بشر نوع دانسته اند... بعضی نظرات این است که علم واقعی را محول به خدا و رسول خدا و ائمه ایا می دانند. علم شخص یا علم نوع؟ اکثریت نزدیک به تمام اهل لغت و تفسیر کلمه آدم را «علم» شخص دانسته و آن را فقط یک نفر می دانند و بعضی آن را مثل انسان و بشر «علم نوع» می دانند.» (3)

خدای تعالی مجسمه آدم را از گل ساخت (آدم یا به تعبیر تورات «آدام» به معنی انسان، یک موجود انسانی، جنس مردان) سپس از

ص: 24

1- دائرة المعارف قرآن کریم، ج 1، ص 124 - 125

2- ترجمه تفسیر المیزان، ج 1، ص 39

3- قاموس قرآن، ج 1، ص 38 و 39

روح خود در کالبد آدم دمید و او را برتر از فرشتگان اعلام فرمود و به عنوان جانشین خود در زمین قرار داد. هر چند فرشتگان درباره تبهکاری و خونریزی اولاد آدم از خدای تعالی پرسش کردند، چون خدای تعالی همه اسماء را به آدم تعلیم کرد و فرمود که به فرشتگان عرضه کند، لذا فرشتگان به دستور خدای تعالی به آدم سجده کردند جز ابلیس که سرپیچی کرد. خدایتعالی آدم و حواری در بهشت ساکن گرداند، و آن دو به وسوسه شیطان دچار لغزش شدند و از بهشت اخراج گردیدند. خدای تعالی کلمات توبه را به آنها آموخت و آنها توبه کردند زیرا که خدای تعالی غفار است و سرانجام خدای تعالی آدم را به نبوت برگزید. (1) کلمه بنی آدم به اولاد آدم اطلاق می شود.

2. انسان

کلمه انسان 65 بار در قرآن مجید به کار رفته است. با توجه به آیات قرآن خواهیم دید که منظور از انسان، جسد ظاهری و صورت ظاهری او مراد نیست بلکه باطن و نهاد و استعداد و انسانیت و عواطف او در نظر است. آنچه قرآن درباره انسان بیان کرده چنین است:

1- انسان از گل خشک شده از لجن سیاه و بد بو و کهنه آفریده شده است.

ص: 25

1- خلاصه ای از داستان آدم در قرآن، لغت نامه قرآن کریم، ج 1، ص 15

2- انسان نسبت به ذاتش و جنبه حیوانیتش، ضعیف آفریده شده و ستمگر، ناسپاس، عجول، تنگ چشم، مجادله کن، نادان، خودپسند، کم صبر، پرطمع و طاغی است، ولی نسبت به جوهره انسانیت و ایمان و درک و تربیت و عقلش، یک موجود بسیار عالی و پرازش است، انسان و جن دو موجود پرازش روی زمین و حامل امانت و تکلیف خداوندی اند و قرآن از آن دو (ثقلان) «دو چیز پر قیمت و وزین» تعبیر می کند. «وَسَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ» (1)

انسان به کسر اول در لغت به معنی آدمی و مردم چشم است. فلاسفه انسان را به (موجود سخن گوی میرنده) تعریف کرده اند. و اصل آن از آنس به ضم اول است که به معنی الفت گرفتن و ظاهر شدن است، و این که برخی انسان را مشتق از (نسیان) می دانند، اشتباه است، هر چند انسان همچنانکه قرآن در سوره طه آیه 115 می فرماید: (و ییگمان ما با آدم پیمان بستیم، پیش از این، اما فراموش کرد، و ما برای او عزم استواری نیافتیم)، فراموشکار است، اما اشتقاق انسان از نسیان درست نیست. اخوان الصفا می گویند: انسان نامی است برای کالبدی معین و نفس معین که در آن کالبد قرار گرفته است. پس، انسان مرکب از دو جزء نفس و کالبد است: یکی از آن دو جزء شریف است و به منزله لب یا مغز است که نفس باشد، جزء دیگر که به منزله قشر یا پوسته است همان کالبد با جسد می باشد. به عبارت دیگر، جسم مانند

ص: 26

درخت است و نفس چون ثمره آن، جسد مرکوب است و نفس راکب، کالبد از گوشت و پوست و خون مرکب است ولی نفس جوهری بسیط، آسمانی، ناطق، نورانی و دریا بنده است. (1)

فارابی می گوید: (انسان به ظاهر و باطن و یا آشکار و نهان تقسیم می گردد، اما ظاهرش همین جسم محسوس است که اندام ها و کشیدگی و راستی بالا نمایانگر جنبه بیرونی او است و حس بر ظاهر آن واقف می گردد، اما بر درون یا نهان جسم محسوس او تشریح یا شکافتن کالبدش دلالت می کند. اما باطن یا سر انسان، عبارت از قوای روح است.) (2)

فیلسوفان مشایی می گویند: (انسان جانور سخنگوی است، حیوان ناطق که حیوان جنس اوست و ناطق فصل او).

ابن سینا می گوید: (انسان به این سبب انسان نیست که جاندار یا میرنده یا هر چیز دیگر است، بلکه به این انسان است که با وجود جانور بودنش، سخنگوی نیز هست.)

و نیز زمانی که از معانی سازنده انسان سخن می دارد می گویند: (مثال این انسان چنین است که نیازمند به این است که جوهر باشد، و در طول و عرض و عمقی که برای او فرض می کنند امتداد در ابعاد داشته باشد، و با این همه دارای نفس باشد، و نفس او نیز چنین باشد که غذا بجوید، حس کند، و به اراده حرکت کند و پس از همه این ها

ص: 27

1- رسائل اخوان الصفاء، ص 319-320

2- فصوص، ص 19

چنان باشد که سزاوار دریافت معقولات و فراگرفتن صناعات و یاد دادن آنها باشد، و هر زمان که همه این ها به هم پیوست، از مجموع آنها ذات واحدی حاصل می گردد، که عبارت از ذات انسان است. (1)

امام فخر رازی می گوید: در اشتقاق لفظ انسان چند وجه گفته اند: یکی این که از ابن عباس روایت شده که گفت: انسان را برای این انسان گفته اند که با او عهد کردند و او فراموش کرد. دیگر این که انسانش خوانده اند چون به همنوعان خویش انس می گیرد. سومی این که انسان را به ظهور و دیده شدن انسان می خوانند. چنانکه در قرآن می خوانیم « *أَنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا* » (2) یعنی دیده می شود و بدین سبب است که جن را هم جن میگویند چون دیده نمی شود و از دید انسان بیرون است. و در جای دیگر می گوید: (مذاهب مردم در شرح حقیقت انسان بسیار است اما علم ضروری حاصل است به این که چیزی وجود دارد که وقتی انسان «آنا» یا «من» می گوید بدان اشاره می کند، بدین معنی وقتی که انسان می گوید: دانستم، فهمیدم، دیدم، شنیدم، چشیدم، بویدم، لمس کردم، و خشم گرفتم. این یا جسم است یا روح است یا مجموع جسم و روح است یا چیزی مغایر این جسم... آنگاه این سه مورد را رد می کند و می گوید حقیقت انسان نفس اوست و این اندام های گوناگون به منزله آلات نفس و ابزارهای

ص: 28

1- انسان در اسلام و مکاتب غربی، ص 56

2- سوره قصص، آیه 29

آن است، و نفس جوهری است که بالذات مغایر همه آنها است. و تنها برای این به اندام های مذکور تعلق دارد که در آنها تصرف و تدبیر کند.) و این برهان به نظر او برهانی شریف و یقینی است.

خواجه نصیر طوسی در آثار خود همین مطلب را که فخر رازی می گوید قبول دارد ولی می گوید: صفاتی که انسان را از جانداران دیگر متمایز می سازد عبارت است از: انتصاب قامت، راستی بالا، پهنی پشت، وزن بیشتر مغز، نیروی سخنگویی، پوست عاری از پشم، بینی برآمده بر بالای دهان، چانه بارز، دست های کشیده در ردیف بازوان، دو پای عمود به موازات بقیه تن، و موی سر).

ملاصدرا در اسفار راجع به انسان تحقیقاتی کرده و به تقسیماتی قایل شده از جمله برای انسان سه وجود برشمرده است:

1- انسان حسّی، که گاه آن را انسان طبیعی و انسان شفلی هم می نامد و آن جسد محسوس انسانی است که در معرض فناء و فساد و زوال قرار دارد.

2- انسان نفسی، که گاه آن را انسان برزخی نیز می خواند که وجود تشجی و ظلّی دارد و حامل آن قوای نفسانی است.

3- انسان عقلی، که همواره ثابت است و حقیقت یا لبّاب انسان حسّی است و کمال انسانیّت انسان به وجود آن وابسته است. (1)

ص: 29

1- انسان در اسلام و مکاتب غربی، ص 58

بَشَر به معنی انسان است ولی آدمی را نسبت به فضایل و کمالات و استعدادهایش انسان و نسبت به جسد و ظاهر بدن و شکل ظاهرش بشر می گویند. در مفردات می گوید: بشر ظاهر پوست بدن و آدمه باطن آن است و به انسان از آن جهت بشر گفته اند که پوستش از میان مو آشکار و نمودار است برخلاف حیواناتی که پشم و مو و کرک پوست بدنشان را مستور کرده است. قرآن در هر کجا که از انسان، جسد و شکل ظاهر مراد بوده لفظ بشر آورده است.

قرآن می فرماید: مردم از حیث بشریت برابرند و فرقیشان در کمالات و اعمال است. (1)

پس بشر که جمع (بَشَره) است ظاهر پوست بدن می باشد. کلمه (بَشَر) 35 بار و کلمه (بَشَرین) یک بار در قرآن مجید به کار رفته و یک بار هم به معنی (بَشَره ها) ظاهر پوست بدن آمده است. (2)

آدمیان به مذکر و مؤنث و واحد و تشبیه و جمع اطلاق می شود و گاهی هم تشبیه می شود. در آیات متعدد قرآن بشر به معنای آدمیزاد و آدمیان معنا شده است.

ص: 30

1- سوره فصلت، آیه 6

2- قاموس قرآن، ج 1، ص 192 و 193

جماعت مردم. گفته اند ناس و بشر و انس نظیر هم اند. به قولی «الناس» برای جمع وضع شده و در قرآن در بعضی از آیات اطلاق کلمه ناس به انسان های فاضل و به تمام معنی انسان مراد است. (1)

راغب می گوید: گاهی از «الناس» به طور مجاز فضلاء مقصود است نه عموم مردم و آن در صورتی است که معنای انسانیت و اخلاق حمیده مقصود باشد. لفظ «الناس» دویست و چهل و یک بار در قرآن مجید ذکر شده است. در مقابله با جن از کلمه ناس استفاده می شود مثلاً در آیه «مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ»، از این آیه بدست می آید که ناس بر جن اطلاق نمی شود. (2)

تفاوت انسان، بشر و آدم

انسان : فراموشکار / بشر : پیدا پوست / آدم : خاکی

انسان از ریشه (نسیان) به معنی فراموشی است. حرف اول و سوم نسیان جابجا شده و حرف ی به ا تبدیل شده. از این جابجایی ها زیاد اتفاق افتاده است مثل تلخیص یعنی خلاصه کردن که باید تخلیص باشد یا مایوس که ریشه اش یأس است و باید در اصل میؤوس باشد و یا نثنه که درست آن نشئه است. پس انسان یعنی فراموشکار. اما

ص: 31

1- سوره بقره، آیه 13 و سوره نساء، آیه 54

2- قاموس قرآن، ج 7، ص 129 و 130

برخی انسان را از انس می گیرند و می گویند انسان یعنی به هر چه انس بگیرد، عادت ثانویه او می شود . پس انسان یعنی انس گیرنده .
برخی نیز انسان را از انس می دانند .

اما درست این است که بشر از ریشه بشره به معنی پوست است . زیرا جاننداری است که پوستش معلوم است. در عربی برای پوست دو واژه هست «بشره و جلد» . پوست میوه یا درخت را قشر می گویند . پس بشر یعنی جاننداری که پوست آن آشکار است.

اما آدم بر خلاف دو کلمه بالا که عربی اند، عبری است و به معنی خاکی است . نام بیشتر پیامبران عبری است جز شیث، شعیب، صالح، لوط، نوح، محمد و هود. البته زرتشت و کورش نیز پیامبران ایرانی هستند. در میان ملل دیگر نیز پیامبرانی به زبان خودشان هست اما نامشان در تاریخ ثبت نیست . در قرآن آمده است که ما برای هر قومی پیامبری را به زبان آن قوم فرستاده ایم.

انسانی که از ملائک برتر است

خداوند در کنار فرشتگان که همواره در عبادتند و حیوانات که اسیر غرایز و شهوتند انسان را آفرید و به هنگام خلقتش از «روح» خود در او دمید.

آدمی دارای ظرفیت های فراوانی است که اگر خود را متخلق به اخلاق الهی کند می تواند از ملائک هم برتر شود و اگر اسیر نفسانیات گردد مصداق «کالانعام بل هم اضل» می شود.

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید :

«خداوند عز و جل، در فرشتگان عقل بدون شهوت قرار داده است و در حیوانات شهوت بدون عقل و در انسانها هر دو را قرار داده است. پس هرکس عقلش بر شهوتش غلبه کند پس او از ملائکه برتر است. و هرکس شهوتش بر عقلش غلبه کند پس او از حیوانات هم پست تر است.» (1)

چگونگی خلقت انسان

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ» و ما انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم. (2)

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَدْمٍ لِّمَصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ» (ما انسان را از گل خشکیده ای همچون سفال) که از گل بد بوی «تیره رنگی» گرفته شده بود آفریدیم. (3)

در این آیات خداوند می فرماید: ما انسان را از گل آفریدیم. کلمه «سُلَالَة» به معنی چیزی است که از دیگر گرفته می شود و در واقع خلاصه، عصاره و برگزیده ای از آن است. در این آیه مراد از انسان، نوع بشر است، که شامل آدم و همه ذریه او می شود. و مراد از خلق، خلق ابتدایی است. که در آن آدم را از گل آفریده و آن گاه نسل او را

ص: 33

1- وسائل الشیعه، ج 15، ص 209

2- سوره مؤمنون، آیه 12

3- سوره حجر، آیه 26

از نطفه قرار داد، و در معنای آیه 12 و 13 سوره مؤمنون می فرماید: نخست انسان را از گل آغاز کرد، و سپس نسل او را از خلاصه ای از آبی خوار قرار داد. آری این گام نخست است که انسان با آن عظمت، با آن همه استعداد و شایستگی ها، این افضل مخلوقات، و برترین موجودات جهان شناخته شود که از خاکی بی ارزش است، خاکی، که در کم ارزش بودن، ضرب المثل است و این نهایت قدرت نمایی خداوند است که از چنین مواد ساده ای، چنان موجود بدیعی آفرید. در آیه بعد، اضافه می کند: (سپس او را نطفه ای قرار دادیم در قرارگاهی امن و امان «ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ» در حقیقت آیه اول به آغاز و وجود همه انسانها اعم از آدم و فرزندان او اشاره می کند، که همه به خاک باز می گردند و از گل برخاسته اند. و آیه دوم به تداوم نسل آدم از طریق ترکیب نطفه نر و ماده و قرار گرفتن در قرارگاه رحم، توجه می دهد. تعبیر از رحم به «قرار مکین» (قرارگاه امن و امان) اشاره به موقعیت خاص رحم در بدن انسان است، در واقع رحم در محفوظ ترین نقطه بدن که از هر طرف کام" تحت حفاظت است قرار گرفته است.

ستون فقرات و دنده ها از یک سو، استخوان نیرومند لگن خاصره از سوی دیگر، پوشش های متعدد شکم از سوی سوم و چهارم حفاظتی که از ناحیه دست ها به عمل می آید، همگی شواهد این قرارگاه امن و امان است. پس از آن، به مراحل شگفت آور و بهت آور

سیر نطفه در رحم مادر و چهره های گوناگون خلقت، که یکی بعد از دیگری در آن قرارگاه امن و دور از دست بشر ظاهر می شود، اشاره کرده می فرماید: (سپس ما نطفه را به صورت خون بسته ای در آوردیم و بعد این خون بسته را به «مضغه» که شبیه گوشت جویده است تبدیل کردیم و بعد آن را به صورت استخوان در آوردیم، و از آن پس بر استخوانها گوشت پوشانیدیم.) (1)

این چهار مرحله متفاوت که به اضافه مرحله نطفه بودن، مراحل پنجگانه ای را تشکیل می دهد، هر کدام برای خود عالمی عجیب دارد، که مملو از شگفتی هایی است که در علم جنین شناسی امروز، دقیقاً مورد بررسی قرار گرفته، ولی روزی که قرآن مجید از این مراحل مختلف خلقت جنینی انسان و شگفتی های آن سخن می گفت، اثری از این علم و دانش نبود. و در پایان همان آیه، به آخرین مرحله که در واقع مهمترین مرحله آفرینش بشر است، با یک تعبیر سر بسته و پرمعنی اشاره کرده و به خودش تبارک الله می گوید: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فِتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» سپس ما او را آفرینش تازه ای بخشیدیم، بزرگ و پر برکت است خدایی که بهترین خلق کنندگان است. آفرین بر این قدرت نمایی بی نظیر، که در ظلمتکده رحم این چنین تصویر بدیعی با این همه عجایب و شگفتی ها بر قطره آبی نقش می زند.

ص: 35

دهنده ای که به گل نکهت و به گل جان داد

به هر که آنچه سزا دید، حکمتش آن داد

در سوره طه آیه 50 از قول موسی و هارون علیهما السلام می خوانیم: پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی آنچه را لازمه آفرینش او بود، عطا نمود و سپس او را در تمام مراحل وجود رهبری کرد.

و در سوره سجده آیه 7 و 8 نیز می فرماید: (آغاز آفرینش انسان را از گل قرار دادیم.) تا هم عظمت و قدرت خود را نشان دهد که آن چنان مخلوق برجسته ای را از چنین موجود ساده و کم ارزشی آفریده و آن زیباترین نقش را از «ماء و طینی» خلق کرده است.

وهم به این انسان هشدار می دهد که: تو از کجا آمده ای؟ و به کجا و خواهی رفت؟ هم در سوره مؤمنون و هم در سوره سجده ظاهر آیات دلیل روشنی است بر خلقت مستقل انسان و نفی فرضیه تحول انواع در مورد انسان. اگرچه، بعضی خواسته اند چنین تفسیر کنند، که با فرضیه تکامل انواع نیز می سازد، زیرا آفرینش انسان به انواع پست تر بر می گردد، و آنها نیز سرانجام به آب و گل منتهی می شوند. و میان آدم و گل انواع دیگری آن هم انواعی بی شماری از موجودات زنده، فاصله نبوده، بلکه آفرینش انسان بدون واسطه از گل صورت گرفته است. و مصداق آن را مانند خلق حضرت عیسی (علیه السلام) بیان می فرماید: (آفرینش عیسی (علیه السلام) بدون وجود پدر، چیز عجیبی نیست، همانند

ص: 36

آفرینش آدم است که او را از خاک آفرید. (1) خلاصه این که از مجموع آیات استفاده می شود، آدم به صورت یک خلقت مستقل، از خاک و گل به وجود آمده است و به آفرینش نسل انسان و چگونگی تولد فرزندان آدم در مراحل بعد اشاره نموده سپس خداوند نسل او را از عصاره ای از آب ناچیز و بی قدر قرار داد. «ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» جعل در اینجا به معنی آفرینش نسل به معنی فرزندان و نوه ها در تمام مراحل است. سلاله در اصل به معنی عصاره و فشرده خالص» هر چیز است و منظور از آن در این آیه، نطفه آدمی است که در حقیقت عصاره کل وجود او می باشد و مبدأ حیات و منشأ تولد فرزند و ادامه نسل است. و کلمه (مهین) به معنی ضعیف و حقیر و ناچیز است. و آن اشاره به وضع ظاهری انسان می باشد وگرنه این موجود از اسرار آمیز ترین موجودات است و علت آن این است که خداوند از روح خویش در او دمیده است « وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ ». تکامل نطفه در رحم، به مرحله ای می رسد که شروع به حرکت می کند و تدریجاً قوای دیگر انسانی در آن زنده می شود و این همان مرحله ای است که قرآن از آن تعبیر به نفخ روح می کند. اضافه روح به خدا به اصطلاح اضافه شریفی است، یعنی یک روح گران قدر و پرشرافت که سزاوار است روح خدا نامیده شود، در انسان دمیده شد و بیانگر این واقعیت است که انسان گرچه از نظر «بعد مادی» از

ص: 37

خاک تیره و آب بی مقداری است ولی از نظر «بعد معنوی و روحانی» حامل روح الهی است. یک سوی وجود او به خاک منتهی می شود و سوی دیگرش به عرش پروردگار است و به خاطر داشتن همین دو بعد قوس صعودی و نزولی و تکامل و انحطاط او فوق العاده وسیع است. (1)

امام علی (علیه السلام) می فرماید: بعد از آن که نطفه چهار ماهش تمام شد، خداوند فرشته ای می فرستد تا روح را در آن ظلمات رحم در کودک بدهد، و این است که خدای تعالی می فرماید: «ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» که مقصود از انشاء خلق آخر همان دمیدن روح است. و امام رضا (علیه السلام) به نقل از پدر بزرگوارش می فرماید: (نطفه چهل روز در رحم به صورت نطفه است، بعد از چهل روز و چهل روز دیگر به صورت علقه و چهل روز دیگر به صورت مضغه است، که مجموعاً چهارماه می شود، بعد از تمام شدن چهار ماه خداوند دو ملک میفرستد که کار آنان خلقت است....) (2)

همانطور که قبلاً اشاره شد انسان موجودی دو بعدی است، شکی نیست که انسان زنده با موجود بی جان تفاوت دارد، به این معنی که موجود زنده چیزی بیش از موجود بی جان دارد. آدمی که می میرد، لحظه ای پس از مرگ با لحظه ای پیش از مرگ فرق دارد. این مطلب را

ص: 38

1- تفسیر نمونه، ج 17، ص 138 تا 143 و ج 14، ص 227 تا 229

2- تفسیر المیزان، ج 29، ص 35 - 36

حتی منکران روح نیز قبول دارند، آنان این تفاوت را نیز به گونه ای مادی توجیه می کنند. البته روح و پدیده های روحی هیچ گونه توجیه مادی را نمی پذیرند. در تمام تعالیم ادیان الهی به دو بعدی بودن انسان اشاره شده است و او را ترکیب از روح و بدن می دانند و نیز اعتقاد به عنصری به نام (روح) که مستقل از بدن است مطرح بوده و دلایل عقلی و نقلی فراوانی برای اثبات روح که مستقل از بدن است مطرح می باشد. در آیات قرآن کریم هم بر دو ساختی بودن وجود انسان تأکید شده است. (1)

آفرینش انسان در قرآن

در آیات فراوانی از قرآن منشأ پیدایش انسان را از خاک یا گل یا آب می داند، که می توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول آیاتی که به خلقت خود حضرت آدم (علیه السلام) اختصاص دارد، مانند آیه 59 سوره آل عمران و دسته دوم آیاتی که ظاهراً تنها به خلقت خود حضرت آدم (علیه السلام) اختصاص ندارد بلکه بر سایر انسانها نیز قابل اطلاق است مانند سوره ی انعام آیه 2، غافر آیه 67 و حجر آیه 26. لازم به ذکر است که این گونه آیات فراوان هستند و منشأ خلقت انسان در این آیات، زمین (ارض)، خاک (تراب)، گل (تین)، گل سیاه بد بوی عمل آمده (حمأ مسنون)، گل چسبنده (طین لازب) و گل

ص: 39

خشک شده (صلصال) معرفی شده است. در این آیات و این کلماتی که خداوند برای خلقت انسان به کار برده هیچ گونه تعارض و تنافی با هم ندارند و اختلاف آنها مانند این است که مثلاً شخصی در واقعه ای با شخص دیگری آشنا شده و او را در موارد متعدد به شکل های مختلف معرفی کند مثلاً بگوید (با انسانی آشنا شدم) یا در جای دیگر بگوید (با انسان وارسته ای آشنا شدم که اینها هیچ تعارضی با هم ندارند. بنابراین ارض و تراب به همان خاک مطلق اشاره دارند، اما وقتی با آب آمیخته شد به آن طین می گویند. وقتی گل مدتی بماند و مانند لجن بدبو شود (به آن (حماء) گویند و هنگامی که آن را به اندازه های مالش دهند که زبری آن از میان برود و صیقل یابد، بدان (مسنون) گفته می شود و همین گل صیقل یافته از این جهت که چسبناک است آن را (طین لارب) می خوانند. این گل به عمل آمده وقتی بماند و خشک شود (صلصال) که به هنگام برخورد با چیزی صدا می کند، نامیده می شود..(1)

همان طور که قبلاً بیان شد برخی از این آیات به حضرت آدم(علیه السلام) اختصاص دارد، ولی در بیشتر موارد انسان بشر و ضمیر (کم یا هم) به عنوان متعلق خلقت آمده که به حضرت آدم(علیه السلام) اختصاص ندارد، اما با توجه به آیات دیگری که پیدایش همه انسانها را از آدم می داند،

ص: 40

1- سوره های هود آیه 61، نجم 21، طه 55، روم 20، فاطر 11، غافر 67، انعام 2، سجده 7، حج 5، اعراف 12، الرحمن 14

می توان گفت از آنجا که آدم(علیه السلام) از گل آفریده شده، بقیه انسان ها نیز با واسطه از گل آفریده شده اند. بنابراین خلقت از خاک و گل و مانند آن به طور مستقیم به آدم(علیه السلام) اختصاص دارد و در مورد انسان های دیگر با واسطه و غیر مستقیم است.

بعضی آیات قرآن منشأ آفرینش انسان را آب می داند: مانند، «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا».(1)

درباره خلقت انسان از آب که در این آیه آمده، در ابتدا سه احتمال به نظر می رسد اول آن که به همان آیات دسته پیش اشاره داشته باشد به این معنا که (طین) از ترکیب آب و خاک به دست می آید که بدین ترتیب اشاره به خاک و آب و طین در واقع یک چیز است. دومین احتمال آن است که به آن آیه ای اشاره داشته باشد که می فرماید همه موجودات زنده را از آب آفریدیم: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ»(2) ها و یا این که می فرمایند: خداوند هر جنبنده ای را از آب آفریده است.(3)

احتمال سوم این است منظور از آفرینش انسان از (ماء یا آب) همان پیدایش انسان از نطفه باشد. این احتمال از جهتی برد و احتمال پیش ترجیح دارد، زیرا در برخی از آیات به جای واژه نطفه از (ماء مهین) و (ماء دافق) یاد شده است.

ص: 41

1- سوره فرقان، آیه 54

2- سوره انبیاء، آیه 30

3- سوره نور، آیه 45

آیاتی که پیدایش انسان را از (نطفه) می‌داند، دو گروه‌اند: اول آنهایی که تنها به همین مرحله پیدایش از نطفه اشاره می‌کنند. مانند «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ» (1) ها گروه دیگر آیاتی هستند که پیش از نطفه، پیدایش از خاک را مطرح می‌کنند، مانند: «فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ» (2) در این آیات دو احتمال به نظر می‌رسد، یکی این که هر انسان ابتدا از خاک بوده است و سپس خاک تبدیل به غذا شده پس از آن تبدیل به نطفه و سپس سایر مراحل شکل‌گیری انجام می‌شود. این احتمال با توجه به آنچه در آیه پنجم سوره حج آمده تقویت می‌شود. در این آیه، خاک، نطفه، علقه و مضغه با «ثم» به یکدیگر عطف شده‌اند و ظاهراً از نظر بیانی تفاوتی بین این مراحل وجود ندارد. احتمال دیگر آن است که این آیات در ابتدا به خلقت حضرت آدم (علیه السلام) از خاک و سپس به پیدایش سایر انسان‌ها از نطفه اشاره داشته باشد. این احتمال نیز با توجه به آیه هفتم و هشتم سوره سجده تقویت می‌شود: (و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد، سپس «تداوم» نسل او را از چکیده آبی پست مقرر فرمود.) آیاتی دیگر هم هست که همه انسانها را از نسل آدم می‌داند و از آدم و حوا به عنوان پدر و مادر نوع انسان یاد کرده است. مانند: (اوست آن کسی که شما را از نفس واحدی آفرید و جفت وی را از آن پدید آورد تا بدان آرام گیرد.) (3)

ص: 42

1- سوره‌های نحل آیه 4، پس آیه 77، دهر آیه 2، عبس آیه 19، قیامت آیه 3، نجم آیه 46

2- سوره‌های حج 5، فاطر 11، غافر 68، کهف 37

3- سوره اعراف، آیه 189 و 27، زمر آیه 6، نساء آیه 1، انعام آیه 98

پس به طور کلی می توان نتیجه گرفت با توجه به تنوعی که در آیات آفرینش انسان وجود دارد، اما هیچگونه تعارض یا اختلافی بین آیات نیست، خلقت از گل و پیژگی اولین انسان است که اشاره به خلقت شخص حضرت آدم مال دارد و به دنبال آن نسل آدم از نطفه به وجود آمده است و آفرینش سایر انسانها یا نسل بنی آدم از طریق تولید مثل می باشد و رابطه بین انسانها و حضرت آدم (علیه السلام) که همه انسانها از نسل حضرت آدم (علیه السلام) است. پس اولین انسان از گل خلق شد و نسل او از نطفه آفریده شده، از این رو آفرینش از نطفه شامل حضرت آدم نمی شود. علامه مصباح می فرماید: (خلقت آدم (علیه السلام) یک معجزه و استثناست و بقیه انسانهای کنونی از نسل اویند.) (1)

قرآن پیدایش انسان را از دو موجود آدم و حوا می داند و هر دو در خلقت و به وجود آوردن نسل دخالت دارند. از دیدگاه قرآن مراحل تکامل انسان از نطفه تا زمان تولد عبارتند از:

1- منی 2- نطفه 3- علقه 4- مضغه 5- تصویر و تسویه و شکل گیری استخوانها 7- رویش گوشت بر استخوانها 8 تعیین جنس جنین - دمیدن روح 10- تولد. (2)

ص: 43

1- معارف قرآن، ص 349

2- پژوهشی در آیات سوره مؤمنین 12 - 14، حج 5، غافر 67، قیامت 37، سجده 6- 9

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» ای مردم شما به خدا نیازمندید و خدا است که بی نیاز ستوده است. (1)

نیاز ما به خداوند در آب، هوا، پوشاک، غذا و تنها مانند اینها نیست بلکه همه اینها نیازهای فرعی به شمار می آیند. ما در صورتی به این چیزها نیازمندیم که وجود داشته باشیم و روشن است که ما نمی توانیم به خودمان وجود بدهیم، زیرا پیش از به وجود آمدن وجودی نداشته ایم که به خود اعطا کنیم به تعبیر فلاسفه هیچ موجودی از جهت واحد نمی تواند هم فاعل باشد و هم قابل یعنی هم دهنده چیزی باشد و هم گیرنده همان چیز، بنابراین بالاترین نیاز ما به خداوند نیاز در اعطای وجود است.

اما خداوند چه وقت به ما وجود می دهد؟ همچنین چه زمانی به کل نظام آفرینش وجود بخشیده است؟ آیا عالم هستی پس از این که وجود یافته، دیگر نیازی به او ندارد؟ از دیدگاه عرفا و فلاسفه، نیاز معلول به علت هستی بخش خود تنها در زمان حدوث و ایجاد اولیه معلول نیست، بلکه در تمامی لحظه های وجود خویش به علت هستی بخش خود نیازمند است. معمولاً- انسانها خود و عالم هستی را مستقل می بینند و نیاز وجودی به خداوند را تنها به زمان آفرینش

ص: 44

منحصر می کنند، شاید از این رو که علل پیرامون ما نیز به همین گونه اند مثلاً نیاز اتومبیل به کارخانه سازنده فقط در زمان ساختن آن است و به مجرد ساخت، دیگر اتومبیل برای ادامه وجود به کارخانه سازنده خود نیازی ندارد. حال پرسیدنی است آیا رابطه بین این جهان و انسان با خدا نیز این چنین است به این معنا که نیاز به او فقط یک نیاز اولیه و برای حدوث می باشد؟

خیر نیاز جهان هستی به خداوند نیازی دائمی و همیشگی است. به بیان دیگر، مخلوق برای هر لحظه وجودش نیاز به فیض الهی دارد، آن سان که اگر لحظه ای این فیض قطع شود، بساط عالم برچیده می شود، نه این که انسان می میرد بلکه از وجود به عدم تبدیل می شود یعنی هیچ چیز از او باقی نمی ماند، رابطه خدا با عالم هستی مانند کارخانه و اتومبیل یا بنا و ساختمان نیست. بلکه مانند جریان برق و نور است، اگر جریان قطع شود هیچ نوری وجود نخواهد داشت. یا شبیه انسان و تصورات ذهنی اوست، اگر لحظه ای توجه از آن تصور ذهنی قطع شود او نیز نخواهد بود. رابطه بین خداوند و مخلوقاتش به همین گونه است، بدین مفهوم که اگر لحظه ای فیض الهی قطع شود، در عالم هیچ چیزی وجود نخواهد داشت. بر پایه این تقریر، موجودات این عالم نه فقط برای ایجاد اولیه، بلکه برای بقای خود نیازمند به خداوند هستند. از این رو آفرینش به زمان خاصی اختصاص ندارد، بلکه در تمامی لحظه های وجود، جریان دارد معنای

حقیقی ربوبیت تکوینی نیز همین است عرفا از این مسئله به خلق مدام تعبیر می کنند. علامه طباطبایی در مورد فیض دائم مفصل صحبت نموده است. (1)

این مسئله صرفاً یک بحث نظری بدون تأثیر بر زندگی و شخصیت انسان نیست. بر اساس این باور، رابطه بین انسان و جهان با خدا بسیار عمیق تر از آن است که تصور می شود، تمامی ذرات وجود انسان در هر لحظه وابسته به عنایت اوست و کوچکترین فاصله ای بین خالق و مخلوق حتی در یک آن تصور نمی شود، کسی که به چنین فهمی برسد درک عمیق تری از این که همه موجودات، آیات الهی و جلوه فیض او هستند می یابد، نتیجه این که در این دیدگاه، تکلیف، شکر، پرستش، نیکی به دیگران و بسیاری از مفاهیم اساسی دینداری، تفسیر تام می یابند و توحید به اوج خود می رسد و از دیگر سو بسیاری از مشکلات روحی و روانی انسان مرتفع می گردد، زیرا بر اساس این دیدگاه تنهایی معنا و مفهوم ندارد و هیچ چیزی در این دنیا ارزش اضطراب، استرس، ترس، دلواپسی و نگرانی را نخواهد داشت از این دیدگاه، انسان نه تنها همیشه در محضر خدا، بلکه وابسته و متصل به اوست و اگر بتواند به چنین درکی نایل شود به سعادت دنیا و آخرت خواهد رسید. (2)

ص: 46

1- نهاية الحکمه، ص 326

2- انسان در اسلام، ص 50 تا 59

آفرینش انسان در قرآن از دیدگاه استاد مصباح یزدی

در باره آفرینش انسان، آیات قرآن، از جهاتی، اختلافاتی دارد. (1) برخی از این آیات در مورد آفرینش نخستین انسان است. طبعاً هنگامی که مبدأ نخستین انسان روشن شد، مبدأ وجود همه انسان های دیگر نیز از جهت تاریخی روشن می شود. یعنی اگر بگوییم آدم از گل آفریده شده است، صحیح است که بگوییم همه انسانها از خاک آفریده شده اند، این به یک اعتبار است.

به اعتبار دیگر، همه انسانها، جداگانه لحاظ می شوند و البته این لحاظ، لحاظ اول را نفی نمی کند.

یعنی بگوییم: هر انسانی از نطفه آفریده شده و نطفه از مواد غذایی و مواد از گوشت حیوانات و میوه ها و درختان و مواد معدنی و اینها همه به زمین باز می گردد، پس مبدأ آفرینش هر انسانی را، صرف نظر از اینکه می توان به اعتبار انسان نخستین، از خاک دانست، به اعتبار تک تک آنها از این جهت هم، می توان.

برخی آیات تنها در مورد شخص حضرت آدم است و برخی دیگر ممکن است کلیت داشته باشد و در مورد همه انسانها بکار رود: حجر / 28 و 29: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ *فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»

ص: 47

1- اختلاف و نه تناقض، یعنی اینکه هر دسته ناظر به جهتی است که در آیات دیگر آن جهت ملحوظ نیست

ص / 71 و 72: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»

کاملاً روشن است که شخص خاص یعنی حضرت آدم منظور است زیرا در آنجا که ابلیس می گوید: «لا حتکن ذریته» اگر همه انسانها منظور بودند، دیگر «ذریته» نمی گفت. پس در این مورد، «بشر» اسم عامی است که مورد استعمال آن، یک فرد است و این استعمال یعنی کاربرد اسم عام برای اطلاق به فرد، «حقیقت» است نه «مجاز» زیرا خصوصیت آن مصداق در این اطلاق، ملحوظ نیست. در حالیکه اگر ما اسم عامی بکار ببریم در خصوص یک مصداق با توجه به آن خصوصیت یعنی مثلاً به جای اینکه اسم شخصی مثلاً «علی» را بکار ببریم، کلمه «انسان» را به عنوان اسم خاص او، استعمال کنیم، این «مجاز» است.

وقتی خدا می فرماید: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا» و مقصود از این بشر، حضرت آدم باشد، این مجاز، نیست. همینطور است وقتی می فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (1).

خلیفه اسم عام است، ولی چون در مورد شخص حضرت آدم بکار رود، مجاز نیست، و اگر دلیلی بر تعمیم نداشته باشیم درباره سایر انسانها جاری نخواهد بود. اگر دلیلی نداشته باشیم که غیر از حضرت آدم در میان انسانها خلیفه دیگری هم هست، نمی توانیم

ص: 48

بگوئیم چون حضرت آدم خلیفه بود، پس همه انسانها، خلیفه خدا هستند، این آیه بیش ازین را اثبات نمی کند، مگر آنکه دلیل خارجی داشته باشیم.

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» مثل «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ سُنُونٍ» است. اگر خدا تنها آدم را خلق فرموده بود و بنا نبود انسان دیگری بوجود آید، این کلام صحیح بود، پس با اینکه کلمات بشر و خلیفه اسم عام است تعمیم آن را باید با دلیل دیگری اثبات کرد. در فارسی می گوئیم امروز معلمی به شاگردی درس داد. در اینجا معلم اسم عام است، شاگرد هم. اما جمله دلالت ندارد بر اینکه همه معلمها به همه شاگردها درس داده باشند.

«إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا» هم چنین نیست که هر چه کلمه بشر بر آن قابل اطلاق است، در آیه منظور شده است، خود این تعبیر، چنین دلالتی ندارد، بلکه کافی ست یک فرد به وجود آید و اسم بشر بر او قابل اطلاق باشد و همه این مطالب هم مخصوص او باشد.

متقاب، وقتی می گوئیم این آیه در مورد حضرت آدم است، به معنای نفی دیگری هم نیست تا اگر دلیلی به دست آمد، معارض با آیه باشد. این آیات به خودی خود نه نفی و نه اثبات، بلکه «اهمال» دارد. حضرت آدم خلیفه خدا بود، اما آیا کس دیگر نبود؟ آیه چیزی نمی گوید. آیا کس دیگری بود؟ این را هم نمی گوید. پس برای اثبات یا نفی، دلیل خارجی لازم است.

انسان از چه آفریده شده است؟

هنگامی که قرآن، مبدأ پیدایش انسان را ذکر می کند، نخست، اختلافی به نظر می آید: یکجا می فرماید از آب خلق کردیم:

فرقان / 54: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا»

جای دیگر می فرماید از آب جهنده:

طارق / 6: «خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ».

جایی دیگر از نطفه و... ولی وقتی دقت کنیم می بینیم، اختلافی در بین نیست:

نطفه و ماء دافق و ماء، همه «آب» است و قابل جمعند و هر یک از جهتی اطلاق شده است. و از اینجا، نیز، بدست می آید که «ماء» در اصطلاح قرآن منحصر به همان ماده ویژه ای که از ترکیب اکسیژن و نئیدروژن بدست می آید و خاصیت یونیزاسیون دارد، نیست، بلکه اصطلاحی است با گستره وسیع که شامل نطفه هم می شود. ماء دافق بسیار روشن است که چیزی جز نطفه نیست. ما در اصطلاح رائج خود بر آن «ماء» اطلاق نمی کنیم، مگر آنکه قیدی همراه آن بیاوریم ولی به هر حال آن است که «ماء» بر آن اطلاق شود، تقریباً می توان گفت که: «ماء» در این موارد، به معنای مایع است، اما آیا اطلاق مجازی است یا حقیقی، بحث دیگری است.

می توان گفت ماء در اصل لغت وضع شده است برای مایع سیال خاصی مرکب از نئیدروژن و اکسیژن ولی از باب توسع - که نوعی

مجاز است . به هر مایعی اطلاق شده است.

اما بعد از اینکه ما معنای کلمه ای را در آیه دانستیم، اثبات اینکه حقیقت است یا مجاز، دیگر مهم نیست. ما در صدد فهم آیه هستیم. این مطالب، مباحث ادبی خاصی ست که در جای خود کم و بیش ارزش هم دارد ولی، پس از درک معنی، برای تفسیر آیه، فایده ای دربر ندارد.

از لحاظی دیگر، می توان گفت: منظور از ماء، همان آب معروف است. و اگر می گوید انسان از آب آفریده شده است بنابر آنست که:

«وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا»⁽¹⁾

چون به هر حال انسان موجود زنده ای است و قرآن مبدأ پیدایش هر موجود زنده ای را آب می داند. این هم وجهی است، گرچه وجه اول، نزدیکتر است.

به هر حال، در مورد تعبیرات «ماء»، آیات قابل جمع است، اما چیزی که بیشتر منشأ توهم اختلاف می شود، تعبیرات: تراب، طین، حماء مسنون، صلصال و امثال آنهاست. می گوئیم: این تعبیرات هم، قابل جمع است: خاک با افزودن آب «طین» (گل) می شود، وقتی آبش کم شود و خشک گردد «صلصال» می گردد و به گل و لای کنار جوی و دریا «حما» اطلاق می شود، وقتی چسبنده باشد: «طین لازب»⁽²⁾ نام دارد و باری، همه اینها از «تراب» است.

ص: 51

1- سورة انبیاء، آیه 30

2- صافات / 11

چیزی که می ماند اختلاف بین دسته آیاتی ست که بر «ماء» تأکید دارد و بین آنها که بر «تراب»، اینها چگونه قابل جمع است؟

می گوئیم: اگر حصر در بین بود یعنی وقتی می فرماید: «خَلَقَكُمْ مِنْ تَرَابٍ» بدین معنی بود که تنها و تنها از خاک آفریده شده اید و یا در جایی که می گوید از آب، یعنی تنها از آب آفریده شده اید، اختلاف باقی بود ولی می دانیم که برای معرفی منشأ پیدایش یک موجود، گاهی، مجموع عناصر تشکیل دهنده آن موجود را ذکر می کنند و گاهی به اقتضای لاغرت برخیز آنها را. و این در عرف معمول است، بنابر این جمع بین ایندو دسته از آیات چنین است که در برخی روی بعضی تکیه شده که تراب یا ماء باشد و در برخی روی مجموع که طین باشد.

نیز، اشاره به مراحل پیدایش انسان دارد: انسان نخستین تنها از تراب یا طین خلق شده است ولی انسانهای مراحل بعدی از نطفه آفریده شده اند. پس به سایر انسان ها نیز به لحاظ مبدأ می توان گفت از تراب و به لحاظ مبدأ قریب، از نطفه، آفریده شده اند.

بررسی آیات مربوط به آفرینش انسان

آیاتی داریم که می فرماید: خدا انسان را آفرید در حالیکه قبلاً او چیزی نبوده است.

مریم / 9: «وَقَدْ خَلَقْتَكُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا». هنگامی که خداوند به زکریا بشارت فرزند داد و او شگفت زده

شد، برای رفع شگفتی او، فرمود: خود تو را آفریدیم در حالیکه چیزی نبود، به تعبیر ساده یعنی: انسان از نیستی آفریده شده است. (1)

درباره کل انسانها نیز می فرماید:

مریم / 67: «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا».

الانسان / 1: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا»

مفاد دو آیه اول اینست که خدا انسان را آفرید در حالیکه سابقاً چیزی نبود و «لا شیء» بود و مفاد آیه اخیر اینست که چیزی بنام «انسان» وجود نداشت. ممکن است این توهم به وجود آید که بنابر این، هر انسانی بدون ماده قبلی و ناگهان از عدم ایجاد می شود و به اصطلاح فلسفی وجودش ابداعی است. ولی پیداست که منظور آیات این نیست. بهترین گواه اینکه در آیات فراوان دیگری می فرماید انسان را از خاک و آب خلق کردیم. یعنی ماده قبلی را به تصریح، بیان می فرماید.

بی شک منظور این است که ماده قبلی وجود داشته و زمینه پیدایش انسان را فراهم آورده اما باید چیزی بر آن افزوده می شد تا انسان بوجود می آمد و آن چیز در خود ماده، نبوده است. فعلیت

ص: 53

1- نه به این معنی که نیستی ماده ای است که انسان از آن آفریده شده است، بلکه به این معنی که او نبوده است و خدا او را به وجود آورده است

جدیدی در ماده پدید آمده که قبلاً وجود نداشته است. به اصطلاح فلسفی، صورت انسانی یا نفس انسانی که به ماده تعلق می‌گیرد، در ماده نبوده است. خاک بود، نطفه بود، ولی انسان نبود. این صورت انسانی را خدا افاضه و ابداع فرمود. احتمال ضعیفی نیز، روی می‌نماید و آن اینکه: به هر حال همان خاک را نیز باید گفت از چه آفریده شده است؟ و سرانجام منتهی می‌شود به اینکه ماده نخستین سراسر جهان ابداعی است و ماده قبلی ندارد. پس «لم یک شیئا اشاره به این است که ماده نخستین از ماده دیگری آفریده نشده است. اما چنانکه گفتیم این احتمال ضعیفی است و آیات دیگر، همه تصریح دارد بر اینکه انسان، ماده ای در این جهان داشته است ولی آیا چه بوده است؟ لحن آیه ها در این مورد اختلاف دارد:

زمین

در چند آیه، «زمین» را منشأ می‌داند:

هود / 61: «وَأَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ»، شما را از زمین پدید آورد.

النجم / 32: «هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ» که؛ او که شما را از زمین آفرید بر شما داناتر است.

طه / 55: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ» شما را از زمین آفریدیم و دوباره بدان باز می‌گردانیم.

در قرآن از انسان یا ضمائی که به انسان باز می‌گردد، گاه مجموع روح و بدن منظور است و گاه تنها بدن و گاه تنها روح. در آیه اخیر،

ص: 54

مصداق ضمیر «کم»، بدن است، چون روح به زمین برنمی‌گردد:

«نعیدکم: ای نعیدا بدانکم».

مشابه این تعبیرات در این آیه آمده است:

نوح / 17: «وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا»؛ و خدا شما را از زمین رویاند.

تعبیر استعاری است یعنی همانطور که گیاه از مواد زمینی می‌روید و رشد می‌کند و حیات گیاهی می‌یابد، شما نیز همین م-واد زمین‌بنده اید که خدا به شما حیات بخشید، نخست یک «اسپرم» بوده اید و خدا شما را به صورت انسانی کامل آفرید. یا هنگامی که خاک بودید و خدا در آن خاک، روح دمید و به صورت حضرت آدم در آمد، اینهم رویاندن از زمین محسوب است. مشابه این آیات، آیاتی ست که منشأ پیدایش انسان را «تراب» می‌داند که باز بخشی از زمین است:

تراب

کهف / 37: «أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ».

حج / 5: «فَأَنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ».

روم / 20: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ» .

فاطر / 11: «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ».

غافر / 67: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ».

آل عمران / 59: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ» .

ص: 55

در چهار آیه، منشأ پیدایش انسان، «صلصال» ذکر شده است :

حجر / 26: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ» .

حجر / 28: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ» .

حجر / 33: «قَالَ لَمْ أَكُنْ لَّأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ» .

الرحمن / 14: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ» .

در مورد صلصال، مفسران بحثهایی بسیار کرده اند که نتیجه قطعی از آنها بدست نمی آید.

آنچه قاطعا می توان گفت این است که صلصال یعنی: گل خشک. گواه این مطلب آن است که قرآن در سوره «الرحمن» آنرا به «فخار» تشبیه می کند و فخار یعنی سفال و گل پخته. برخی پنداشته اند فخار یعنی سفالگر و بنابر آن اندیشیده اند که خدا خود را به سفالگر تشبیه کرده است یعنی ما انسان را آفریدیم چنانکه کوزه گر، کوزه را!

حما مسنون : گل سرشته.

دوش دیدم که ملائک، در میخانه زدند

گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند(1)

ص: 56

در آیات سوره حجر، علاوه بر صلصال، از حما مسنون نیز، یاد می کند. در مورد هر یک از کلمات حمل و مسنون، بحثهای لغوی بسیار شده است:

حما را برخی لایه ای می دانند که پس از ته نشین شدن سیل، روی زمین می ماند. و برخی گفته اند لجن یا گل سیاه و کبود است.

در باره مسنون، برخی گفته اند که منظور گل بد بوست (سن الماء تغیر رائحته). پس بمعنی لجن بدبو می شود. بعضی با گواه آوردن مواردی از استعمالات مشابه در عربی، آنرا به معنای «قالب» ریزی شده دانسته اند و برخی نیز گفته اند «سن» یعنی پرداخت کرد و صیقل داد.

شاید وجه بهتر و نزدیکتر این باشد که بگوییم: گل را وقتی کاملاً مالش دهیم چنانکه چسبناک شود و صیقل یابد، و سرشته گردد و زبری آن از میان برخیزد، به آن مسنون می گویند. با سفال هم تناسب دارد زیرا گلی که با آن سفال می سازند، از همین نوع است.

پس: از مجموعه این دسته آیات چنین برمی آید که گلی سرشته و خشک، ماده نخستین آفرینش انسان بوده است.

طین، خاک

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح

هست خاکی که به آبی نخرد توفان را (1)

ص: 57

دسته ای از آیات، ماده نخستین را، گل می گوید:

انعام / 2: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ»؛ اوست آنکه شمایان را از گل آفرید.

سجده / 7: «وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ»؛ آفرینش انسان را از گل آغاز کرد.

صافات / 11: «إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ»؛ ما آنان را از گل چسبناک آفریدیم.

اعراف / 12: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»؛ مرا از آتش و او را از گل آفریدی.

اسراء / 61: «قَالَ أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا»؛ آیا بر آنکه او را از گل آفریدی سجده بگزارم؟

آب

فرقان / 54: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا». پیشتر نیز اشاره کردیم که این آب، قابل دو تعبیر است:

1- آب به اصطلاح عرفی، در این صورت جزء آیاتی است که موجودات زنده را از آب می داند:

نور / 45: «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ».

انبیاء / 30: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ».

2 - نطفه و احتمال قوی تر هم همین است که مبدأ نزدیکتر یعنی نطفه منظور است و گواه، آیاتی ست که از نطفه به «ماء مهین» و یا «ماء

دافق» تعبیر کرده است :

مرسلات / 20: «أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ».

سجده / 8: «ثُمَّ جَعَلْنَا مِزْجَهُمْ مَّاءً مَّهِينًا».

طارق / 5-6: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ».

پس اطلاق «ماء» بر نطفه، در قرآن، ناآشنا نیست، و بعید بنظر نخواهد آمد اگر منظور از «ماء» در آیه «و جعل من الماء بشرا»، نطفه باشد.

بعد خواهیم گفت که این آیه و آیات دیگری که تصریح به نطفه در آفرینش انسان دارد، عمومیت ندارد، چنانکه عیسی (علیه السلام) و آدم (علیه السلام) از نطفه خلق نشده اند. پس این آیات تنها جریان طبیعی خلقت انسان را بیان می کنند. و آن افراد استثنایی از سیاق آیات، خارج و حداکثر عامی است که تخصیص یافته یا مطلقاً ست که مقید شده است.

نطفه

دسته دیگر از آیات منشأ آفرینش آدمی را تنها نطفه می داند :

نحل / 4: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ».

یس / 77: «أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ».

دهر / 2: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ».

عبس / 19: «مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ».

قیامت / 37: «أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِّنْ مَّنِيِّ يَمِينِي».

نجم / 46: «مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى».

ص: 59

در بعضی آیات تراب و نطفه، با هم یکجا آمده است :

حج / 5: «فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ».

فاطر / 11: «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ».

غافر / 67: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ».

کهف / 37: «أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ».

در مورد این آیات، دو وجه به نظر می آید :

1- مراحل آفرینش هر فرد، جدا مورد نظر است، یعنی خاک است که به مواد غذایی و مواد غذایی به نطفه تبدیل می شود، پس خاک مبدأ نطفه و نطفه مبدأ انسان است. خاک مبدأ دور، و نطفه مبدأ نزدیک.

2- چون حضرت آدم از خاک است و هر انسانی در آفرینش منتهی به آدم می شود پس مبدأ آفرینش آدم، مبدأ آفرینش دیگران نیز خواهد بود.

شاید در برخی آیات وجه اول و در بعضی دیگر وجه دوم، نزدیکتر و بهتر باشد.

برخی از آیاتی که درباره منشأ آفرینش انسان بحث کرده است اختصاص به حضرت آدم دارد. یعنی یا تصریح شده و یا از سیاق آیه بدست می آید :

آل عمران / 59: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ».

در اینجا صراحت دارد، البته نه به این معنا که خلقت دیگران از

خاک را نفی کند ولی نظر اصلی آن، در مورد آدم است نه دیگران، در مورد دیگران نه نفی میکند و نه اثبات. و اما آنجا که از سیاق آیه برمی آید، آیاتی نظیر داستان شیطان است که به خدا می گوید: آیا به کسی که از خاک آفریدی سجده کنم: «وَأَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا».

در این مورد هیچ دلیلی نداریم که وی مأمور بود که برای سایرین نیز سجده کند مثلاً برای شمر و محمدرضا خان!

و اینک آیات:

اسراء / 61: «قَالَ أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا».

ص / 76: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ».

اعراف / 12: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ».

حجر / 26: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ».

حجر / 28 و 29: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ* فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ».

حجر / 33: «لَمْ أَكُنْ لَّأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ».

الرحمن / 14: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ».

ما انسانها، اگر از خاک هم خلق شده باشیم، همه، صلصال کالفخار نبوده ایم، مواد خاکی که تبدیل به غذا و سپس تبدیل به نطفه می شود

ص: 61

هیچوقت صلصال نیست. اگر چنان خشک باشد هرگز گیاه در آن نمی روید. پس این مسأله ویژه حضرت آدم است و اگر به دیگران هم نسبت داده شود، به اعتبار حضرت آدم است.

سجده / 7 و 8: «...وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ».

در اینجا نیز پیداست که بین انسان نخستین و نسل انسان فرق گذاشته، انسان اولی از خاک است (طین) ولی نسل او از «ماء مهین» می باشد.

نسل همواره به موردی گفته می شود که موجودی زنده از موجود زنده دیگری بوجود آید، اگر موجود زنده ای از موجود بیجان خلق شود، به آن «نسل» نمی گویند. بنابر این نمی گویند حضرت آدم از نسل خاک است با اینکه به اعتقاد ما آدم از خاک بیجان آفریده شده است.

آیه می فرماید: نسل انسان از نطفه است. اگر خود حضرت آدم نیز از نطفه بود، تکیه روی نسل، وجهی نداشت. پس کاملاً روشن است که آیه در مقام تفصیل است. یعنی هم آفرینش انسان نخستین را یادآوری می شود که از خاک است و هم سایر انسانها را که از نطفه است.

آیات دیگر در همین مورد :

حج / 5: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُّرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ

لَنْبِئَنَّ لَكُمْ وَنُفِّرُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا».

آیه در مقام استدلال برای زنده شدن انسان در روز قیامت است: اگر دوباره زنده شدن انسان در بعث، شکی دارید، بیندیشید که آیا شما را از موجود بیجان نیافریدیم، چون بمیرید باز موجود بی جانی هستید، چه جای شگفتی است اگر دوباره زنده تان سازیم؟

یعنی به ضمیمه یک کبرای مطوی که: «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لا یجوز، واحد» مسأله را بیان می فرماید. سیاق آیه در مقام آنست که مراحل مختلف آفرینش انسان را بیان فرماید. در آیات دیگری هم «به این مراحل مختلف» اشاره شده است:

نوح / 14: «وَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ أَطْوَارًا».

زمر / 6: «خَلَقْنَا مِنْ بَعْدِ خَلْقِ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ».

در سوره حج آن مراحل را تفسیر فرموده است که ببینید شما آفرینش هایی پی در پی داشته اید و در هر مرحله ای خداست که دگرگونی ها را بوجود می آورد، آفرینشی از پی آفرینش دیگر و فعلیتی از پس فعلیت دیگر به شما می بخشد:

مرحله نخست: از خاک به نطفه.

مرحله دوم: از نطفه به علقه. گفته اند که علقه را به مناسبت «حالت بستگی» آن، علقه می گویند، برخی نیز گفته اند چون نطفه در این

مرحله به شکل زالوست، به آن علقه که به معنای زالو نیز هست، گفته اند، برخی دیگر گفته اند، نطفه در رحم ابتدا حالت استقرار ندارد، در مرحله علقه چون بدیواره رحم می چسبد، بدین نام، نامیده شده است.

و برخی دیگر می گویند، چون به صورت «خون بسته» در آمده است علقه می گویند.

به هر حال، آنچه مسلم است، پس از مرحله نطفه، مرحله ای است که به آن علقه می گویند و پس از آن که مصداق آن را دریافتیم، به وجه تسمیه آن نیازی نداریم. مرحله سوم: مضغه: مفسرین گفته اند از ماده مضغ (جویدن) است زیرا در این مرحله، مانند گوشت جویده شده است.

اما آنچه بیشتر نیاز به توضیح دارد تعبیر «مخلقه» و «غیر مخلقه» است. بی شک منظور این نیست که هر انسانی هم از مضغه مخلقه هم از غیر مخلقه، آفریده می شود، بنابر این چنین نیست که این دو، دو مرحله پیاپی برای مضغه است، بلکه منظور این است که مضغه در مرحله تکامل خود به دو قسم تقسیم می گردد: گاه به صورت مخلوق در می آید و گاه نه و ساقط می شود و به مرحله بعدی یعنی جنین می رسد. شبیه تعبیری که می فرماید:

حج/5: « وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ » .

و ام- لغت م- خلق: اه- ل تفسیر و لغت در مورد آن اختلاف دارند: برخی گفته اند تخلیق به معنای تسویه است (خلق العود سواه)

صاف کردن چوب کج یا برطرف کردن ناهمواری آن تخلیق است، پس «مخلقه» به معنای «مسواة» می شود که در برخی آیات هم تعبیر:

سجده / 9: «ثُمَّ سَوَّاهُ ...» وجود دارد.

پس در اینجا نیز بعد از مضغه می توان گفت: مرحله کاملتر، تسویه مضغه است.

برخی نیز گفته اند منظور تصویر است.

برخی دیگر گفته اند: مخلوق یعنی تام الخلقه، خلق الشیء یعنی اتم خلقه.

به هر حال، پس از مضغه، گاهی جنین به حدی می رسد که اعضاء آن معلوم است و تصویر پیدا می کند که در آنصورت مخلوق است و گاهی در همان حد قبل از تصویر ساقط می شود که در اینصورت غیر مخلوق است در بعضی از آیات نیز، مرحله پیدایش «عظم» (استخوان) را ذکر فرموده است که آن هم، منطبق بر همان مرحله تسویه می شود.

در اینجا، جمله معترضه ای می فرماید: «لنبین لکم».

این تعبیرها، بدین معنا نیست که تنها هدف مورد نظر در آیه، همان است که با این معترضه بدان اشاره می کند، بلکه این جمله ها، گاه برای توجه دادن به مطلبی است که مورد غفلت قرار می گیرد. مثلاً در دنباله همین آیه می فرماید: «و نقر فی الأرحام ما نشاء...»

که ظاهراً اشاره به آنست که بعد از مرحله مخلوق شدن (یا در همین مرحله) است که دختر یا پسر بودن جنین، ظاهر می شود:

شوری / 49: «يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاءً وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّكُورَ» .

حج / 5: «إلى أجل مسمى».

در آن زمان که جنین باید در رحم باشد که معمولاً 9 ماه است.

حج / 5: «ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا».

به صورت کودکی متولد می شوید.

«ثُمَّ لِيَتَّبِعُوا آسَدَكُمْ».

و آفرینش شما را ادامه می دهیم تا به مرحله رشد کامل برسید.

«وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى».

سپس بعضی در سن جوانی یا کهنوت، از دنیا می روید.

«وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ».

و عمر برخی از شما را تا آنجا ادامه می دهیم که به پایین ترین حد حیات می رسید که توأم با فرسودگی و ضعف است.

«لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا».

تا آنجا که ممکن است در این سیر نزولی به جایی برسد که دانسته ها فراموش شود.

این مراحل آفرینش انسان است، از خاک شروع می شود و مراحلی را که گفتیم می گذراند و به آنجا که گفتیم ختم می شود.

مؤمنون / 12 - 14: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِّن طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ

در این آیه، به جای مخلقه و غیر مخلقه، تعبیر فرموده است که مضغه تبدیل به عظام می شود و روی عظام، گوشت رویانده می شود.

«ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ».

برخی احتمال داده اند که «انشاناه خلقا آخر» دنباله همان عظم و لحم است ولی برخی دیگر تأکید دارند که منظور دمیدن روح است و نه تنها این موضوع بلکه اتحاد روح و بدن و اینکه روح جسمانیه الحدوث است، نیز استفاده می شود.

غافر / 67: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَن يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى وَلِعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ».

این تعبیر «و لعلکم تعقلون»، همچنان شبیه به «لنبین لکم» در آیه پنجم از سوره حج است که قبلاً اشاره کردیم. یعنی این کارهای ما حکمتهایی دارد که باید درباره آنها بیندیشید و عقالتان را بکار اندازید و از آن هم برای خدانشناسی و هم معاد و هم بسیار مسائل دیگر، نتیجه بگیرید. گرچه بیشتر آیات در این مورد، متوجه معاد است و استبعادها را درباره آن رد می کند.

باری، مجموعاً از آیاتی که ذکر کردیم برمی آید که قرآن کریم مبدأ آفرینش انسان را گاه به صورت آفرینش هر فرد بیان میکند مبنی بر اینکه از نطفه است و مراحلی دارد تا به جنین کامل می رسد و گاه

توجه به خلقت نخستین انسان دارد و گاهی نیز، هر دو را جمع می‌کند. آنچه‌یقیناً هر دو در آن جمع شده آیه 7 از سوره سجده است و آنچه احتمالاً- هر دو را ذکر فرموده آیات 5 حج و 67 غافر و 12 تا 14 مؤمنون است. برخی از آیات را نیز، دیدیم که انحصاراً در مورد حضرت آدم است. (1)

حقیقت انسان

خداوند می‌فرماید: «شما که مردگان بودید و خدا جانتان داد و بار دیگر تان می‌میراند و باز جانتان می‌دهد و باز سوی او برمی‌گردید چگونه منکر او می‌شوید.» (2)

در این آیه خداوند حقیقت انسان و آنچه را که در نهاد او به ودیعه سپرده بیان می‌کند. ذخایر کمال و وسعت دایره وجود او و آن منازلی که این موجود در مسیر خود طی می‌کند، یعنی زندگی دنیا، و سپس مرگ و بعد از آن زندگی برزخ و سپس مرگ و بعد زندگی آخرت و سپس بازگشت به خداوند و این که این منزل، آخرین منزل در سیر آدمی است را خاطرنشان می‌سازد.

و در خلال این بیان، پاره‌ای از خصایص و مواهب تکوین و تشریح را که خداوند، تعالی‌آدمیان را به آن اختصاص داده، برمی‌شمارد، و می‌فرماید: انسان مرده‌ای بی‌جان بود، خدا او را زنده کرد، و همچنان

ص: 68

1- معارف قرآن (103)، صفحه 322 تا 335، استاد مصباح یزدی.

2- سوره بقره، آیه 28

او را می میراند، و زنده می کند، تا در آخر به سوی خود باز می گرداند، و آنچه در زمین است برای او آفریده، آسمانها را نیز برایش مسخر کرده و او را خلیفه و جانشین خود در زمین ساخت و ملائکه خود را به سجده بر او وادار نموده و پدربزرگ او را در بهشت جای داده، و در توبه را به رویش بگشود، و با پرستش خود و هدایتش او را احترام نموده و به شأن او عنایت فرمود.

سیاق آیه «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ» اعتنای به شأن انسان ها را می رساند، چون سیاق، سیاق گلایه و امتنان است. و كنتم امواتا، این جمله حقیقت انسان را از جهت وجود بیان می کند، و می فرماید وجود انسان وجودی است متحول، که در مسیر خود از نقطه نقص به سوی کمال می رود، و دائماً و تدریجاً در تغییر و تحول است، و خلاصه راه تکامل را مرحله به مرحله طی می کند، قبل از این که پا به عرصه دنیا می گذارد مرده بود «چون جزء کره زمین بود» آنگاه با احیاء خدا حیات یافت، و سپس همچنان با میراندن خدا و احیاء او تحول می یافت. در مجموع از آیات قرآن به دست می آید که انسان جزئی از اجزاء کره زمین است و از آن جدا نمی شود و مباین آن نیست، چیزی که هست از همین زمین نشو و نما نموده، شروع به تحول کرده، مراحل خود را طی می کند تا می رسد به آن جایی که خلقتی غیر زمین و غیر مادی می شود و این موجود غیر مادی عیناً همان است که از زمین نشو و نما کرده و خلقتی دیگر شده و به این حد کمال جدید تکامل یافته، آن گاه وقتی به این مرحله رسید فرشته

مرگ او را از بدنش می‌گیرد، بدون کم و کاست و سپس این موجود گرفته شده به وسیله فرشته مرگ به سوی خدای سبحان برمی‌گردد. این صراط و راه هستی انسان است. (1)

از سوی دیگر تقدیر الهی انسانها را طوری ریخته‌گری کرده، که سایر موجودات زمینی و آسمانی، یعنی از عناصر بسیطه گرفته تا نیرویی که از آن عناصر برمی‌خیزد، و نیز از مرکبات آن، از حیوان گرفته، تا نبات و معدن و غیر آن، از آب و هوا و نظائر آنها، مرتبط و پیوسته باشد، و نیز تمامی موجودات طبیعی را طوری ریخته‌گری کرده با موجودات دیگر مرتبط باشند، این در آن‌ها و آن‌ها در این اثر بگذارند، تا به این وسیله هستی خود را ادامه دهند. چیزی که هست، اثر انسان در سایر موجودات بیشتر است و دامنه تأثیرش در آنها وسیع‌تر می‌باشد. برای این که موجودی چند وجهی است، چون این انسان مجهز به فکر و ادراک است و نیز تصرفاتی عجیب دارد که سایر موجودات آن‌گونه تصرفات را ندارند. انسان برای هر غرضی که دارد از هر چیزی استفاده می‌کند، و آن را به خدمت خود می‌گیرد، و گذشت زمان هم این موجود عجیب را در تکثیر تصرفات و عمیق‌تر ساختن نظریه‌های او تأیید می‌کند، تا آنکه خداوند می‌فرماید: «وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ» «برای شما آنچه در آسمانها و زمین است مسخر تو کرده، در حالی که

ص: 70

همه اش از اوست. (1)

و در آیه دیگر می فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ...» او خدایی است که همه آنچه در زمین هست یکسره برای شما آفرید... (2)

سپس می فرماید خداوند آسمان را نیز برای انسان آفریده و اگر آن را هم هفت آسمان قرار داده نیز به خاطر این موجود دردانه بوده است. و این وسعت شعاع عمل انسان در تصرفاتش در عالم کون، همان است که خدای سبحان آن را بیان کرده که از کجا آغاز می شود و به کجا ختم می گردد؟

چیزی که هست قرآن کریم همانطور که مبدأ حیات دنیوی انسان را که از آن شروع نموده، عالم طبیعت و کون شمرده، و هستیش را مرتبط با آن معرفی می کند، در عین حال آن را مرتبط با پروردگار متعال نیز می داند، و میفرماید: (من تو را از پیش آفریدم، در حالی که چیزی نبود) (3) و نیز می فرماید: (به درستی که او است که آغاز می کند و در خاتمه بر می گرداند.) (4)

پس انسان که مخلوقی است تربیت یافته در گهواره تکوین و از پستان صنع و ایجاد ارتضاع نموده، در سیر وجودیش تطور دارد، و سلوک او همه با طبیعت مرتبط است، از نظر فطرت و ابداع مرتبط به

ص: 71

1- جاثیه آیه 13

2- بقره آیه 29

3- مریم آیه 9

4- بروج آیه 13

امر خدا و ملکوت او است. آن امری که درباره اش فرمود: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» امر او وقتی چیزی را اراده کند این است که، بگویند باش، پس آن چیز موجود شود. (1) و نیز فرموده: تنها سخن ما به چیزی که بخواهیم موجود شود. این است که به آن بگوییم باش پس می باشد. (2)

از این جهت آغاز خلقت بشر و پیدایش در نشئه دنیا و از جهت عود و برگشتش به سوی خدا است. قرآن کریم صراط آدمی را منشعب به دو طریق می داند، طریق سعادت و طریق شقاوت و طریق سعادت را نزدیک ترین طریق یعنی خط مستقیم دانسته که به رفیع اعلی منتهی می شود و این طریق لایزال انسان را به سوی بلندی و رفعت بالا می برد تا وی را به پروردگارش برساند، به خلاف طریق شقاوت که آن را راهی دور و منتهی به اسفل سافلین، پست ترین پست ها معرفی می کند. تا آن که به رب العالمین منتهی شود و خدا در ماورای صاحبان این طریق و ناظر و محیط بر آنان است. (3)

از آیات مختلف قرآن نتیجه می گیریم که انسان عالی ترین موجود در صحنه پهناور جهان است و از تمامی موجودات ارزشمندتر می باشد و در می یابیم که این انسان را خدا برای امر بسیار پرارزش و عظیمی آفریده و همه چیز را برای او آفریده است و انسان را هدف

ص: 72

1- یس آیه 82

2- نحل آیه 40

3- ترجمه تفسیر المیزان، ج 1، ص 211 تا 216

نهایی آفرینش کل موجودات جهان معرفی میکند، و نهایتاً همه به سوی پروردگار بازگشت می نمایند و رجوع به سوی پروردگار حقیقتی از این دقیق تر و باریک تر است و آن این که همه موجودات در مسیر تکامل از نقطه عدم که نقطه صفر است شروع می شوند و به سوی بی نهایت که ذات پاک پروردگار است پیش می روند، بنابراین ب مردن، تکامل تعطیل نمی شود و بار دیگر انسان در رستاخیز به زندگی و حیات در سطحی عالی تر بازمی گردد و سیر تکاملی او ادامه می یابد و این پدیده حیات و حقیقت خلقت انسان در جهان طبیعت بزرگترین سند اثبات وجود خداوند است.

سرشت و طبیعت انسان

در مورد سرشت و طبیعت انسان و فطرت انسان در میان متفکرین انسان شناس نظریات متعدد و متضادی وجود دارد. که به بعضی از مهم ترین آنها اشاره می کنیم:

1- نظریه ژان پل سارتر؛ او می گوید انسان دارای طبیعت و فطرت نیست، انسان هر گونه که بخواهد می تواند خودش را بسازد. او می گوید هیچ گونه طبیعت بشری که بتوان بر آن تکیه کرد وج-ود ندارد. بنابراین با هر نوع سرشتی برای انسان مخالف است.

2- نظریه مارکسیست ها؛ آن ها می گویند انسان به غیر از نیازهای زیستی دارای طبیعت دیگری نیست و در واقع این تاریخ است که او

را در هر مرحله از مراحل به شکل خاصی در می آورد.

3- نظریه امیل دورکیم؛ او می گوید انسان فاقد طبیعت و ماهیت است و این جامعه است که او را می سازد.

4- نظریه فروید؛ او می گوید انسان دارای طبیعت است، اما مهم ترین عامل در طبیعت او غریزه جنسی است. این غریزه جنسی است که به همه اعمال و رفتار انسان جهت می بخشد، علم، هنر، اعتقادات دینی و ... همه و همه از غریزه جنسی ریشه می گیرند.

5- نظریه یونگ؛ او می گوید طبیعت انسان دو قطبی است. انسان دارای نیروهای متضاد است، برخی از تضادهای درونی وجود انسان عبارتند از برون گرایی و درون گرایی، خودآگاه و

ناخودآگاه.

6- نظریه اریک فروم؛ او می گوید انسان موجود زیستی اجتماعی است، انسان یک سلسله نیازها را همراه خود دارد اما این نیازها در رابطه با شرایط اجتماعی انسان شکل می گیرند.

7- نظریه توماس هابس؛ او می گوید طبیعت انسانی بشر است، انسان موجودی ذاتا شرور است و می گوید انسان، گرگ انسان است.

نظریه ژان ژاک روسو؛ او می گوید طبیعت انسان خیر و نیک است یعنی آدمی ذاتا خوب است اما این تمدن و جامعه است که او را فاسد می کند و موجب می شود که از او بدی سرزند.

8- اندیشه مسیحیت؛ انسان را ذاتا موجودی گناه کار می داند زیرا به بیان مسیحیت همه انسانها در گناه نخستین که از حضرت آدم (علیه السلام)

ص: 74

سرزد شریک هستند و باید از این آلودگی پاک شوند انسان شرط طهارت و پاکی انسان از این آلودگی ذاتی را مشارکت با عیسی مسیح از طریق ایمان به او و انجام مراسم کلیسا می دانند.

10- فلاسفه الهی که ویژگی ممتاز انسان را عقل می دانند و او را حیوان ناطق» می دانند، سرشت انسان را نیک و مثبت ارزیابی کرده و می گویند عقل انسان قادر است که همه امیال و گرایش های او را کنترل کند و او را در رسیدن به سعادت راهنمایی نماید.

11- ادیان آسمانی تحریف نشده؛ انسان را پاک سرشت می دانند زیرا اگر انسان موجودی ذاتا شرور بود هدایت پذیر نبود و آن گاه ارسال رسل و انزال کتب لغو و بیهوده بود. انسان چون دارای آزادی و تکلیف و مسئولیت است و مورد ابتلاء و آزمایش قرار می گیرد براساس نگاه مثبتی است که به انسان معنا می دهد. از نگاه دینی، انسان خلیفه خدا بر زمین، دارای کرامت ذاتی، مسجود فرشتگان و مخلوق ویژه الهی است که خداوند پس از آفرینش او به خود «آفرین» می گوید. (1)

از این دیدگاه، انسان دارای ویژگی های فراحیوانی است که اصطلاحا به آنها فطریات می گویند. این خصوصیات ویژه تمیز دهنده انسان از سایر موجودات است که شناخت هر چه بهتر آنها موجب شناخت بیشتر انسان خواهد شد. (2)

ص: 75

1- مؤمنون آیه 14

2- انسان در اسلام، ص 108 تا 113 و انسان در دیگاه اسلام ص 3_4

شکی نیست که انسان نوعی حیوان است اما مسلماً عین همان حیوان نیست، یعنی میان این دو یک سلسله اختلافات و تفاوت های اساسی وجود دارد. کلیه ممیزات و «اوصاف اختصاصی این حیوان یعنی «انسان» را می توانیم انسانیت بنامیم. همان چیزی که موجب ایجاد تمدن‌ها و فرهنگ‌ها شده است. به همین دلیل در زندگی حیوانات اثری از تمدن و فرهنگ وجود ندارد. لذا هر چند انسان نوعی حیوان است ولی مساوی خود حیوان نیست. به طور کلی می توانیم در سه قاعده کلی امتیازات انسان و حیوانات را با هم مقایسه کنیم:

1- در بعد آگاهی و ادراک، 2- در بعد گرایش و ایده آل ها، 3- در بعد عواطف متعالی.

1. ادراک و آگاهی و شناخت

شکی نیست که حیوانات نیز دارای آگاهی و علم و شناخت هستند، به طور اختصار اوصاف ادراکات حیوان عبارتند از:

الف - ادراکات یک حیوان سطحی و ظاهری است، یعنی حیوان ادراک عمیق ندارد، به عمیق اشیاء نمی تواند پی ببرد، معارف حیوانی محدود به سطوح و ظواهر اشیاء است، ادراک حیوان منطقه ای است، یعنی از لحاظ جغرافیایی هم محدود است، شعاع دید و فهم و بینش او محدود است. یک حیوان فقط در حوزه منطقه زیست خودش

می تواند اطلاعاتی به دست آورد و خارج از آن حوزه هیچ شناختی ندارد.

ب - ادراکات و شناخت حیوان جزئی و شخصی است. فقط وجود خودش را درک می کند. امیال و احساسات و دردهای خودش را درک می کند. آنچه که درک می کند به خودش برمی گردد. موضوع ادراکاتش خودش است «یعنی یک حیوان از حیوان دیگری خبر ندارد، از لحاظ جسمی تماس دارد اما از لحاظ شعوری هیچ درکی ندارد.»

ج - ادراکات حیوان همیشه شامل زمان حال می شود و تاریخ و آینده و گذشته در نظرشان نیست.

د - حیوان اساس و جوهر حقیقت وجودی اش را غریزه تشکیل می دهد. البته بسیاری علم و غریزه را با یکدیگر اشتباه گرفته اند، حیوان هم علم دارد و هم غریزه دارد. اما حیوان ها در غریزه از بسیاری انسانها قوی تر هستند ولی در علم از بسیاری از انسان ها ضعیف ترند.

ولی ادراکات انسان بسیاری قوی است. می تواند به جوهر و اصل و حقیقت اشیاء نفوذ کند، می تواند قانونمندی حاکم بر اشیاء را کشف کند، ادراک بشر در هیچ محدوده منطقه ای و جغرافیایی نمی گنجد، و رای منطقه خودش فکر می کند و می فهمد. علم بشر کلی است، یعنی قوانینی که بشر از جهان انتزاع می کند به صورت احکام کلی ارائه می دهد. علم بشر مربوط به حال حاضر نیست، می تواند به گذشته ها

فکر کند، همین طور در مورد آینده محدودیت زمان ندارد. جوهر و حقیقت انسان عقل است، یک فرد به همان نسبت که عاقل است به همان نسبت انسان است.

2. بعد گرایشات و ایده آل ها (خواسته ها و امیال)

الف - اوصاف گرایشات حیوان: گرایش های حیوان مبتنی بر غریزه و هوس است. گرایش های حیوان در جهت حفظ خویشتن است (بقای نسل...). گرایش های حیوان خلاصه می شود در نیازهای جسمی (گرایش های ظاهری و صوری). ایده آل ها و امیال و آرزوهای حیوانات بسیار محدود و کوتاه و قریب الوصول است.

ب - اوصاف گرایشات انسان: گرایشات انسان مبتنی بر عقل و بر تمیز و ادراک است، به چیزهایی متمایل می شود که ابتدا مفید بودن آن را تشخیص دهد. اراده عامل ایجاد گرایشات در انسان می تواند به غرایز جهت بدهد. گرایشات انسان بیرون از خو؛ فردی است مثل یاری ستمدیدگان، ایثار و تلاش، هر چه به «من» ختم می شود حیوان است و هر چه از نفس خارج شود انسانیت است.

انسان بودن یعنی برتر از نفس و خارج از «من». گرایشات انسان تقدس دارد و در گرایشات و خواسته های انسانی ارزش حاکم است، چون انسان شعور دارد ارزش و ضد ارزش برایش مطرح است. گرایشات انسان برتر از اندیشه و بسیار متعالی هستند و به عبارت دیگر بدیع الوصول می باشند.

3. بعد عواطف متعالی

عواطف متعالی یکی از امتیازات منحصر انسان است. عواطفی مانند حب و بغض برای خدا، یعنی دوست داشتن خدا و آن چه خدایی است و بغض ورزیدن به آن چه غیر خدایی می باشد. بر این اساس آن کسی که خدا را دوست دارد، از رسول خدا و اولیاء الهی اطاعت و پیروی می کند و نسبت به طاغوت و شیطان و اولیاء آنها بغض و نفرت می ورزد.

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (1)

خداوند از بندگان خود محبت و طاعت را می خواهد و محبت و مغفرت خود را اجر آن بیان می کند. انسان برای پیمودن راه محبت خداوند، به راهنما نیاز دارد، از این رو پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ما از طرف خداوند متعال بر این امر رسالت دارد و انسان برای رسیدن به محبت و طاعت خداوند از پیامبر او (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) سال پیروی می کند. خدا دوستی، کمالی است که خدای متعال و بنده نواز آن را فقط به آدمی عطا می کند و ثمره این عطیه، محبوبیت عبد نزد معبود است. محبت از یک سو معلول معرفت و از سوی دیگر علت طاعت است.

ص: 79

1. تعقل: در تمامی روابط فردی و اجتماعی انسان نیرویی به نام عقل حاکم است، به عبارت دیگر انسان به مدد نیروی عقل می تواند بر غریزه و میل خود غلبه کند. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: خداوند مخلوقات متعددی دارد. یک عده عقل محضند و هیچ ابتدالی در آنها نیست مانند (ملائکه) یک عده شهوت محضند و غریزه خالصند مانند (حیوان و بهائم)، اما خداوند این دو را ممزوج کرد و موجودی جدید به نام انسان خلق نمود، وقتی این موجود را خلق کرد، فرمود: خودت مختاری، هر بعدی (حیوانی یا فرشته خوبی) را که می خواهی برگزین.

2. اراده و اختیار و آزادی: انسان در همه اعمال و نحوه حرکات در کل زندگی خود آزاد است و صاحب اراده می باشد، طریق زندگیش را خودش انتخاب می کند و یا تغییر می دهد و برای همین هم مسئول است.

3. معنویت (تقدس و ارزش): این واژه صرفاً در روابط انسان مصداق دارد. معنویت جلوه های مختلفی در زندگی انسان دارد، مثل پرستش خدا، یعنی نفی پرستش غیر خدا، عفت و تقوی که یکی از مصداق های آن حجاب است، یکی دیگر از تجلیات معنویت عدالت است، انسان باید با ظلم مبارزه کند از تجلیات دیگر معنویت در زندگی، هنرهای متعالی است. بنابراین برخورداری انسان از نیروی

تعقل و اندیشه و خردورزی و برخورداری او از عنصر اراده و اختیار و آزادی و داشتن حیات ایمانی و معنوی و خداپرستی و عدالت خواهی و وجود سایر مقولات مقدس و ارزشمند معنوی در زندگی انسان از اوصاف اختصاصی او به شمار می آید.

4. تقوی: «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ». تقوی یعنی نیروی کنترل کننده شهوات و حیوانیت.

تقوی محدودیت نیست بلکه آزادی از اسارت شهوات است. انسان در سایه تقوا، خود الهی خویش را از چنگال خود طبیعی و خود حیوانی و سنگینی های زنجیر اسارت این ناخودرها می سازد.

تقوای حقیقی، رهایی و آزادی معنوی و انسانی است، تقوا تعدیل غرایز و نفسانیات و تعدیل خود طبیعی و خود حیوانی است. تقوا نیروی تقویت اراده و اختیار و نیروی تکامل و رشد دهنده تعقل و اندیشه است. تقوا، رسیدن به کرامت انسانی و رهایی از انگیزه های پست و ورود به میدان نورانی تأثیر عوامل متعالی است.

5. وجدان اخلاقی: آن نیروی درونی را می گویند که انسان را پس از ارتکاب خلاف، ملامت و سرزنش می کند. هیچ ارزشی در مورد انسان جدی نخواهد بود مگر این که بتوان برای او احترام و تکریمی در ذات و نهادش اثبات کرد. احترام و تکریم ذات را هم باید وجدان کرد، یعنی با درک حضوری آن را دریافت نمود، در پرتو وجدان است که حرمت ذات خویش و کرامت و احترام ذات دیگران برای انسان

معنا می یابد، و الهامات وجدانی فعال می شود و انسان برای خود و دیگران مفاهیم عالی انسانی را قبول می کند. آن گاه دیگران را چون خویشتن محترم می دارد و نسبت به دیگران همچون خود، قضاوت می کند، فضائل را فضیلت می یابد و برای خود و دیگران می پسندد، رذائل را رذیلت می بیند و برای خود و دیگران نمی پسندد، از همه رذائل متنفر است و کراهت دارد و نسبت به همه فضائل راغب است و خاصه عدالتخواه و ظلم گریز است.

6. مسئول بودن نسبت به خود و دیگران، تکلیف پذیری: رسالت انسانی آن است که پدیده مقدس مسئولیت و تعهد را در خویشتن به عنوان یک موجود متکی و وابسته به جهان هستی که جلوه ای از مشیت کلی الهی است، بپذیرد.

قبول تعهدها و پیمان ها و بر دوش کشیدن بار ارزشمند و سنگین و مقدس مسئولیت ها و تکالیف متعدد اجتماعی و اخلاقی و حقوقی، همه ناشی از پذیرش هدفدار بودن خلقت جهان و انسان است.

پس هدفدار بودن انسان در طول زندگی در تمامی شئون حیاتی، اثبات می کند که او از جوهر ناب تعهد و مسئولیت نسبت به خود و دیگران و جهان هستی و مبدأ و معاد خویشتن تقویت شده و از آن آب حیات سیراب می گردد، بدون قبول تعهد و مسئولیت و تکلیف پذیری انسان هیچ راهی برای اثبات ارزش و کرامت و وجدان انسانی نخواهیم داشت.

برتری های انسان نسبت به حیوان و ماشین از دیدگاه محمدتقی جعفری

- 1- در هیچ حیوان و ماشینی عبودیت و پرستش خداوند وجود ندارد ولی عبودیت و پرستش در انسان هست.
- 2- در هیچ حیوان و ماشینی عقل و اندیشه نیست ولی در انسان هست.
- 3- در هیچ حیوان و ماشینی قدرت انتخاب و آزادی وجود ندارد. ولی در وجود انسان قدرت انتخاب و آزادی هست.
- 4- در هیچ حیوان و ماشینی تمایل به کمال و تعالی وجود ندارد. ولی در انسان تمایل بر کمال و تعالی وجود دارد.
- 5- هیچ حیوان و ماشینی آرمان خواه و ایده آل پرست نیست. ولی انسان آرمان خواه است.
- 6- در هیچ حیوان و ماشینی اندیشه خلقت و هدف خلقت و تفکر پیرامون این مسائل وجود ندارد.
- 7- در هیچ حیوان و ماشینی نیروی ابتکار و خلاقیت و نوآوری وجود ندارد ولی در انسان وجود دارد.
- 8 در هیچ حیوان و ماشینی ذوق هنری و جمال طلبی نیست، مسئله جمال و زیبایی برای حیوانات و سایر موجودات مطرح نیست، ولی همین استعداد در انسان منشأ پیدایش هنرهای گوناگون شده است.
- 9- در هیچ حیوان و ماشینی پرستش و خودسازی وجود ندارد

ولی در انسان وجود دارد، یعنی تنها موجودی که مسئول سازندگی شخصیت خودش است، انسان می باشد....

بقیه موجودات با اوصاف خاصی موجود می شوند و با آن اوصاف از بین می روند. اما هنگام تولد انسان به صورت بالفعل یک حیوان است و انسانیت او بالقوه است، اگر بخواهد می تواند این ها را رشد بدهد و ساخته شود و انسان تنها موجود سازنده شخصیت خود است. امکان تغییر ماهیت یا شخصیت در هیچ موجود دیگری وجود ندارد. انسان هر نوعی که خودش را شناخت، می تواند آن را نیز تغییر دهد و طور دیگری بسازد.

با ملاحظه تنوع بعضی از مختصات انسان و تعداد 232 خصوصیتی که در کتاب ترجمه و تفسیر نهج البلاغه محمد تقی جعفری نام برده، سرانجام شماره همه مختصات انسان به 950 می رسد. (1)

به هر حال حقیقت وجود انسان و انسانیت که موضوع رسالت انسانی است فوق دیدگاه مادی و ماتریالیستی است و با نگاه ماشینی به انسان سازگار نمی باشد.

انسان گل سر سبد آفرینش

اشاره

آدمی در ساحت جسمانی خویش، شباهت های فراوانی با حیوان دارد، اما ساحت روحانی او تفاوت های عمیقی را در حوزه بینش ها و

ص: 84

گرایش‌ها دامن می‌زند. انسان، چه از جهت گستره شناخت و چه از حیث ابزار و منابع آن در موقعیتی بالاتر از حیوان قرار دارد و دستگاه ادراکی او، به لحاظ مجموعه ویژگی‌ها و کارکردهایش، بسیار کامل‌تر از تجهیزات دستگاه شناختی حیوانات است. شناخت حیوان در مجموعه‌ای از داده‌های حسی خلاصه می‌شود که انسان نیز با او شریک است، اما افزون بر حس به ابزار عقل نیز مجهز است که حیوانات از آن بی‌بهره‌اند. آدمیان از رهگذر تعقل به درک قوانین و مفاهیم کلی‌نایل می‌شوند و از قشر و ظاهر پدیده‌ها به عمق و باطن آنها راه می‌یابند و روابط پدیده‌های به ظاهر پراکنده و بی‌ربط را کشف می‌کنند. منطق و فلسفه و حتی شاخه‌های گوناگون علوم تجربی، هرگز بدون به‌کارگیری خرد زاده نمی‌شوند. انسان، برحسب سرشت خویش گرایش به دانایی دارد و موجودی است کاوشگر و میل به دانستن در عمق جان او نهفته است. شگفت آن که حس کنجکاو و بیشتر به دانش‌هایی که تأثیر مستقیم در زندگانی روزمره او دارد، محدود نمی‌شود، بلکه کشف یک حقیقت تازه همواره برای او جاذبه دارد و نقش دانایی و آگاهی برای او مطلوب و لذت‌بخش است. آدمی به دعوت درون خود از جهل و نادانی‌گریزان و به علم و دانایی متمایل است. از دیگر گرایش‌های معنوی انسان، علاقه به جمال و زیبایی است، هر انسانی زیبایی را بر زشتی ترجیح می‌دهد و زیبایی خود و محیطی که در آن زندگی می‌کند و افراد و اشیایی که با

آنها در ارتباط است، برای او اهمیت دارد. در مقابل حیوان تنها در جهت رفع نیازهای غریزی خود تلاش می کند و گویا چهره زیبا، منظره زیبا، مسکن زیبا و ... برای او بی معنا است. حس زیبایی جویی و جمال طلبی در طول تاریخ منشأ پدید آمدن آثار هنری جاودان و رشته های معنوی گوناگون گردیده است. یکی از والاترین ابعاد معنوی انسان بعد اخلاقی اوست. آدمی بسیاری از اعمال خویش را در چهارچوب اصول و موازین اخلاقی سامان می دهد و اخلاق هم در انگیزه ها و هم در چند و چون رفتارهای او نقشی تعیین کننده دارد. برای حیوان خوب و بد و باید و نباید معنایی ندارد و حال آن که خوب ها و بدها و بایدها و نبایدهای اخلاقی، یکی از معیارهای ارزیابی و ارزش گذاری در افعال انسان است. در بینش اسلامی، شناخت نیکی و بدی و آشنایی با نظام اخلاقیات با وجود آدمی درآمیخته است. شناخت خیر و شر و ادراک قضایا و الزامات اخلاقی، بخشی از بیش های انحصاری انسان است که در حیوانات وجود ندارد. «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» و سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد، سپس پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد. (1)

انسان به اقتضای سرشت خویش به انجام نیکیها تمایل و از ارتکاب بدیها گریزان است. («خدا» ایمان را برای شما دوست

ص: 86

داشتنی گردانید و آن را در دل های شما بیاراست و کفر و پلیدی و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت. (1)

حس تقدیس و پرستش و گرایش به پرستش موجودی متعالی و نیایش با او، بعد دیگری از ابعاد معنوی آدمی است. پژوهش های تاریخی نشان می دهد، بشر از دیرباز با نیایش و پرستش مأنوس بوده است. احساس غریب این گرایش تا آن جا قوی و گسترده است که حتی منکرانی که لاف بی دینی می زنند، در عمق خویش از نوعی حس تقدیس و پرستش خالی نیستند. از این رو، پیامبران مبتکر پرستش و نیایش نبوده اند، بلکه وظیفه آنان این بود که راه صحیح پرستش را به بشر نشان دهند و حس دین داری او را سمت و سوی شایسته بخشند.

آدمی نه تنها بر حیوان برتری دارد که در سایه پاره های ویژگی ها و امتیازات خویش، در کل جهان آفرینش از موقعیتی ممتاز و منزلتی والا برخوردار است که به گوشه ای از این امتیازات اشاره می کنیم.

1. انسان خلیفه خداوند در زمین است

انسان تنها موجودی است که به دلیل ظرفیت شگرف وجودی خود به مقام خلافت الهی راه یافته است. قرآن کریم در نقل گفت و گوی خداوند با فرشتگان از آفرینش آدم به عنوان قرار دادن

ص: 87

جانشین بر روی زمین یاد می کند و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت. (1)

از قرائن موجود در آیه بالا، روشن می شود که مقام خلافت الهی اختصاص به آدم ندارد بلکه شامل همه انسانها می گردد. از سوی دیگر با دقت در معنای خلیفه، آشکار می شود که آدمی یگانه موجودی است که می تواند به بهترین صورت ممکن نمایانگر صفات کمالی خداوند و مظهر خیر و جمال مطلق او، در عالم آفرینش باشد، چرا که خلیفه یا قائم مقام در همه شئون، نماینده و نمودار مقامی است که از سوی او به منصب خلافت برگزیده شده است. بنابراین گزینش انسان برای احراز این مقام، از استعدادهای تکوینی و قابلیت‌های غیر متناهی او برای وصول به کمال حکایت می کند.

2. انسان دارای برترین ظرفیت علمی است

قرآن کریم بیان می دارد که خداوند دانش خاصی را به آدم آموخت در حالی که فرشتگان به آن جاهل بودند و پس از اعتراف آنان به نادانی، آدم را دستور داد که از آن دانش ویژه به آنان بیاموزد؛ (و «خدا» همه «معانی» نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: «اگر راست می گویند، از اسامی این‌ها به من خبر دهید» گفتند: «منزهی تو! ما را جز آنچه «خود» به ما آموخته‌ای، هیچ

ص: 88

دانشی نیست، تویی دانای حکیم» فرمود: «ای آدم ایشان را از اسامی آنان خبر ده.»(1)

این نکته که حقیقت دانستن اسماء چیست بر ما پنهان است با این حال، چنین به نظر می رسد که دانستن اسماء نه صرفاً شناسایی پاره ای از واژه ها، بلکه آگاهی از حقایقی کلی است که همه دانش های بشر در آن حقایق ریشه دارد و دسترسی به آن برای آفریدگان ممکن است. به هر تقدیر آیه مورد نظر از ظرفیت بالای علمی و شگرف انسان حکایت می کند، استعدادی که از یک سو انسان را شایسته مقام جانشینی خداوند در زمین می گرداند و از سوی دیگر، او را تا مرتبه آموزگاری فرشتگان بالا می برد.

3. انسان امانتدار الهی است

انسان تنها موجودی است که بار سنگین امانت الهی را بر دوش کشیده است. اما امانت «الهی و بار تکلیف» را بر آسمانها و زمین و کوه ها عرضه کردیم، پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند ولی انسان آن را برداشت، راستی او ستمگری نادان بود.(2)

بسیاری از مفسران، امانت را اختیار یا تکلیف یا کمالی دانسته اند که آدمی در سایه گزینش های اختیاری خویش بدان دست می یابد. سایر مخلوقات، کمال خویش و بار مسئولیت انتخاب خویش را خود بر دوش نمی کشند، اما این آدمی است که مختارانه در گزینش نیک و

ص: 89

1- سوره بقره، آیات 31 تا 33

2- سوره احزاب، آیه 72

بد آزاد است و از این رو، مسئولیت کارهای ارادی اش بر عهده خودش می باشد. به هر حال آدمی، همچون آفریدگار خویش مختار است و در پرتو بهره گیری نیکو از اختیار خود می تواند به کمالاتی راه یابد که دیگر آفریدگان خداوند، حتی فرشتگان از آن بی نصیب اند و این، جلوه دیگری از برتری های ذاتی انسان است.

4. جهان کارگزار آدمی است

نکته دیگری که از جایگاه رفیع انسان در جهان حکایت دارد، آن است که خداوند سراسر گیتی را کارگزاران آدمیان و مسخر آنان گردانیده است: (آیا ندانسته اید که خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است، مسخر شما ساخته و نعمت های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است.) (1)

فلسفه وجودی عالم امکان آن است که زمینه ای برای نیل انسان به کمالات شایسته خود و قرب اختیاری او به خداوند حاصل گردد، همه عالم برای آدمی است، تا او برای خدا و به یاد خدا باشد.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبیری

ص: 90

5. انسان مسجد فرشتگان است

خداوند پس از آفریدن آدم، فرشتگان را فرمان می دهد که در پیشگاه او سجده آورند: و (چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید) «به سجده افتادند». (1) از آن جا که آدم تجلی تمام قابلیتها و استعدادهای وجودی انسان است، سجود فرشتگان نیز واقع، جلوه ای از این حقیقت است که انسان، به لحاظ ظرفیت بی کرانش، حتی بر فرشتگان نیز برتری دارد.

6. انسان دارای کرامت ذاتی است

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم. (2) بی گمان مقصود از این کرامت عمومی، کرامتی ذاتی است که به لحاظ توانایی های ویژه انسان شامل همه آدمیان می شود، اما کرامت اکتسابی، کرامتی است که تنها در سایه عمل صالح و ایمان و تقوای الهی به دست می آید، کرامتی که صاحب آن فردی مؤمن و نیکوکار و متقی است، کرامتی که تنها در پرتو ایمان و عمل شایسته و تقوای الهی کسب می گردد. (3) بر این اساس انسان در پیشگاه خدا موجودی والا و بلند مرتبه است.

ص: 91

1- سوره بقره، آیه 34

2- سوره اسراء، آیه 70

3- سوره حجرات، آیه 13

نکوهشهای قرآن از انسان

قرآن کریم آیاتی در نکوهش آدمی و کاستی‌ها و ناراستی‌های او دارد از جمله این‌که:

انسان موجودی بسیار ستمگر و نادان است. (1)

1 انسان بسیار ناپسناس است. (2)

انسان سرکش و طغیانگر است. (3)

انسان تنگ چشم است. (4)

و انسان عجول و شتابگر است. (5)

و انسان حریص است. (6)

و انسان مجادله‌گرتترین آفریدگار الهی است. (7)

انسان نسبت به پروردگار خود مغرور است، انسان شهوات را دوست دارد، انسان کافر پیشه است، انسان در برابر سختی‌ها و تنگی‌ها به خدا بدبین می‌شود، انسان در خسران است، انسان به اسفل سافلین رانده شده است، ...

چگونه است که قرآن آدمی را، از یک سو، تا برترین مقام بالا می‌برد و از سوی دیگر، او را با سخت‌ترین بیانیها نکوهش می‌کند؟

ص: 92

1- سوره احزاب، آیه 72

2- سوره حج، آیه 66

3- سوره علق، آیه 6

4- سوره اسراء، آیه 10

5- سوره اسراء، آیه 11

6- سوره معارج، آیه 19

7- سوره كهف، آیه 54

حقیقت آن است که میان ستایش‌ها و نکوهش‌های قرآن از انسان تعارضی نیست، چرا که هر کدام به بعدی از وجود او نظر دارد. انسان، یگانه موجودی است که از جامعیت وجودی برخوردار است، زیرا در او هم جنبه‌های ملکوتی و هم جنبه‌های حیوانی وجود دارد، این جامعیت، که از سرشت و ذات انسان برمی‌خیزد، او را بر صدر کائنات می‌نشانند، زیرا این امکان برای او فراهم است که با فعلیت بخشیدن به بعد ملکوتی و علوی خود و در اختیار گرفتن بعد حیوانی و سفلی اش به بالاترین مراحل کمال دست یابد. از منظر دینی، آدمی به لحاظ این جامعیت وجودی ستودنی و وجودی اندیشمند و والا است. اما اگر تنها به بعد حیوانی انسان نظر کنیم و مقتضیات غریزی و طبیعی او را پیش رو نهمیم، چنین موجودی را شایسته نکوهیدن و سزاوار سرزنش خواهیم یافت. انسانی که غرایز و شهوات بر وجودش حاکمیت یابد و عقل و خرد را به خدمت شهوت و تمایلات حیوانی گمارد، حریص، بخیل، ناسپاس، طغیانگر، ستم‌پیشه و خواهد بود. چنین انسانی گاه در مسیر حیوانیت چنان پیشرفت می‌کند که به گفته قرآن از چهارپایان نیز فرومایه‌تر می‌گردد. «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. (1) در پاره‌ای روایات نیز، پس از مقایسه انسان با فرشته و حیوان، بیان شده است که هر کس عقلش بر شهوتش غالب آید از فرشتگان برتر

ص: 93

خواهد بود و هر که عقلش به اسارت شهوت او درآید جایگاهی پست تر از حیوانات خواهد یافت.

جایگاه انسان در نظام هستی از منظر قرآن

در بین آفریدگان، انسان ویژگی بسیار ممتازی دارد که در بین همه موجودات به او برتری بخشیده است. از منظر قرآن کریم، انسان به منظور امتحان و آزمایش که زمینه ساز سعادت حقیقی اوست پا به این جهان گذاشته است تا با حسن اختیار خویش، طریق عبودیت خداوند را برگزیده و طی کند و از این رهگذر به مقام قرب الهی و خلیفه اللهی نائل گردد و از آنجا که جهان مادی و موجودات دیگر، تأمین کننده محیطی ممکن و مناسب برای این امتحان و ابتلاء هستند، به تبع وجود انسان خلق شده و جامه وجود بر تن کرده اند خداوند در قرآن کریم انسان را به واسطه نیروی عقل و اندیشه بر دیگر موجودات برتری داده و به وی کرامت ذاتی بخشیده است. اما با رجوع به تمامی آیات در این زمینه مشخص می شود که کرامت حقیقی انسان، نوعی کرامت اکتسابی است که در سایه ایمان و عمل صالح و در پیش گرفتن تقوای الهی به دست می آید و همین نوع کرامت است که ملاک حقیقی برتری انسان بر دیگر موجودات بوده و او را به مقام خلیفه اللهی نائل می کند. در مورد این مقام باید گفت که مقامی تکوینی بوده و به شاخصه های وجودی و کمالات شخص خلیفه بستگی دارد. لازم به ذکر است که استعداد رسیدن به این مقام در همه انسانها قرار داده شده

ولی تنها کسانی قادر رسیدن به این مقام هستند که با عبودیت پروردگار، مظهر اسماء ذات الهی شده و به بالاترین درجات قرب، نائل گردند.

در بین آفریدگان، انسان ویژگی بسیار ممتازی دارد که از همه ی موجودات به او برتری بخشیده است. تنها به دنبال خلقت انسان است که خداوند خود را ستوده و به خود تبریک گفته است. (1) اما ملاک این برتری چیست و انسان به چه دلیل گل سرسبد آفرینش نام گرفته است؟ برخی دیدگاه های کوتاه بینانه نسبت به انسان، برتری انسان را تنها در ویژگیهای مادی و فیزیکی دانسته و صرف قومی تفکر و اندیشه را معیار برتری انسان بر دیگر موجودات می داند اما آیا انسان در فضائل و کمالات ارزشی و وجودی نیز بر دیگر موجودات برتری دارد؟ آیا انسان در راه کمالات خویش از مزیتها و استعدادهای خاصی بهره مند شده است؟ آیا انسان به لحاظ خیرات و کمالات، به مرتبه ای خواهد رسید که هیچ هموردی در میان دیگر موجودات نداشته باشد؟ جواب قرآن کریم به همه ی این پرسش ها مثبت است. برای بررسی پاسخ قرآن کریم به این سؤالات، باید جایگاه انسان در نظام هستی را دیدگاه قرآن مورد بررسی قرار دهیم. برای این منظور، ابتدا به هدف خلقت انسان و دیگر موجودات خواهیم پرداخت و آنگاه با بررسی انواع کرامت انسان از دیدگاه قرآن، ملاک برتری انسان بر دیگر

ص: 95

موجودات را روشن خواهیم کرد و در آخر به مقام خلیفة اللہی که بزرگترین وجه امتیاز انسان بر دیگر موجودات است نظری خواهیم افکند.

واژه ی انسان در اصل «انس» بوده و آنگاه الف و نون به آن افزوده شده است و لذا در لغت به معنای انس گرفتن و ظاهر شدن است هر چند بعضی نیز معتقدند که از واژهی نسیان أخذ شده است. اما از حیث اصطلاح، منطق دانان از قدیم الأیام انسان را «حیوان ناطق» و یا حیوان متفکر» تعریف کرده اند. براساس این تعریف، انسان حیوانی است با یک ویژگی و فصل مقوم خاص که همان تفکر و قدرت اندیشه است. اشتراک جنسی انسان و دیگر حیوانات امری است که نه در تنها در منطق قدیم بلکه در شاخه های مختلف علوم انسانی نیز مورد تاکید قرار گرفته است. به طور مثال در علوم اجتماعی انسان را اینگونه تعریف می کنند: «انسان (human) موجودی است با ارگانسیم بدنی جاندار و در محیطی مرکب از چیزهایی گوناگون که به صورت اجتماعی زیسته است» و یا در تعریف دیگری از انسان آمده است که: انسان تنها حیوانی است که قادر است راه خود را به بیرون از وضعیتی که هست، متناسب با آگاهی خود تغییر دهد، وضعیتی که خود باید آنرا بیافریند.»

در مورد واژه ی هستی نیز باید گفت که این کلمه معادل «وجود» و «بودن» است. بر این اساس نظام هستی شامل تمام عوالمی است که

حظی از وجود دارند و لذا «این جهان هستی بسیار گسترده است و ابعاد گوناگون دارد، از عالم خاک که اخس مراتب هستی است تا عوالم بالاتر امتداد دارد، اما آنچه از نظام هستی مد نظر است، همان نظام آفرینش و دنیا است که پایین ترین سطح از عوالم چندگانه بوده و ما هم اکنون در آن به سر میبریم.

نظام هستی طفیل وجود انسان

اشاره

هر خالق در خلق هر اثری به دنبال هدفی است که همین هدف کار و فعل او را حکیمانه کرده و به آن معنا می بخشد. عدم وجود این عنصر مهم در خلق و ایجاد یک شیئی، کار را عبث و بیهوده کرده و در نزد عقلاء از درجه ی ارزش و اعتبار ساقط می کند. نظام بزرگ آفرینش نیز از این قاعده مستثنی نبوده و همه ی موجودات عالم در سایه ی هدف از پیش تعیین شده ای پا به عرصه ی وجود گذاشته اند. خداوند در قرآن کریم می فرماید: «و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم این گمان کسانی است که کافر شده او حق پوشی کرده اند پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده اند». (1) اما با این وجود هدف خلقت همه ی موجودات یکی نبوده و خلقت هر موجود، هدف خاص خود را دنبال می کند. چه بسا موجوداتی که خلقت آنها به تبع موجودات دیگر و وجود آنها زمینه ساز آفرینش

ص: 97

دیگر موجودات بوده است. به تعبیر دیگر، خلقت برخی موجودات تأمین کننده ی اهدافی بالاتر در سلسله ی موجودات است و اصطلاحاً اهداف در یک رابطه ی طولی با یکدیگر قرار دارند. از این رو میتوان گفت که برخی موجودات دارای هدف بالأصله هستند و برخی دیگر بالتبع.

برای روشن شدن موضوع می توان از مثال استفاده کرد. مثلاً- شخصی که مدرسه ای را تأسیس می کند لازم است علاوه بر ساختن مکانهای آموزشی و کلاس درس، سالنی را نیز برای ورزش و فعالیت ورزشی دانش آموزان تعبیه کند. این در حالی است که هدف از تأسیس مدرسه، ایجاد مکانی برای ورزش و پرورش قهرمانان ورزشی نیست. هدف از احداث مدرسه، فراهم آوردن محیطی برای تعلیم و تربیت کودکان و بالا بردن سطح علم و آگاهی آنان است ولی از آنجا که فکر سالم در بدن سالم قرار دارد لذا لازم است تازمینیه ی نشاط روحی و سلامت جسم محصلین نیز مد نظر قرار گیرد تا هدف اصلی یعنی تعلیم و تعلم بهتر محقق شود. بر این اساس آموزش و پرورش هدف بالأصله احداث مدرسه و ورزش و تربیت بدنی هدف بالتبع آن خواهد بود.

آنچه از هدف بالأصله در خلقت کائنات برخوردار است انسان بوده و دیگر موجودات به تبع انسان، جامه ی وجود بر تن کرده اند.

الف - هدف از خلقت انسان

در یک دید کلان به انسان و جهان، خلقت انسان را میتوان به عنوان جزئی از آفرینش و مخلوقی از مخلوقات پروردگار، در راستای هدف کلی آفرینش در نظر گرفت و تجلی خداوند در مخلوقات را هدف نهایی خلقت انسان و جهان قلمداد کرد. بر این اساس موجودات انسانی مانند سایر موجودات از آنجا که معلومات خداوند هستند لذا جلوه گاه آفرینندهی کل می باشند و هدف از آفرینش انسانها همان تجلی حق تعالی در معلومات خود می باشد.»⁽¹⁾

اما با تنزل از این منظر کلان و با رجوع به قرآن کریم در می یابیم که خداوند کریم، انسان را از سایر موجودات جدا کرده و اهداف ویژه و خاصی را جهت آفرینش او بیان کرده است.

خداوند در قرآن کریم در ابتدا با مخاطب قرار دادن انسان، پوچ انگاری روند خلقت او را اندیشه ای باطل دانسته و به انسان

گوشزد می کند که بر اساس هدفی از پیش تعیین شده به دنیا آمده است: «آیا گمان کرده اید که ما شما را بیهوده آفریده ایم و شما به سوی ما بازگشت نمی کنید؟»⁽²⁾ در این آیه ی شریفه علاوه بر هدفمند دانستن خلقت انسان، هدف نهایی نیز نشان داده شده و بازگشت به پروردگار، غایت آفرینش انسان معرفی شده است. این در حالی است که در

ص: 99

1- آفرینش انسان، محمد تقی جعفری، ص 140

2- سوره مؤمنون، آیه 115

برخی دیگر از آیات، هدف نه بازگشت به خداوند، بلکه ماندن بر روی زمین و جانشینی کردن از خداوند معرفی شده است. (1) دسته ی دیگری از آیات انسان را از اندیشه ی خوش خلیفه اللهی و آسوده تکیه زدن بر مسند خلافت الهی خارج کرده، و وی را به میدان سخت بلا و آزمایش فراخوانده و خلقت انسان را طرحی در جهت امتحان او دانسته است.

این آیات علی رغم تعارض ظاهریشان، هر کدام بازگوکننده ی جزئی از هدف کلی است که غایت نهایی خلقت انسان را تشکیل می دهد. هر یک از ابتلاء و آزمایش، بازگشت به نزد پروردگار و رسیدن به خلیفه اللهی، بخشی از راه پر پیچ و خمی است که انسان در این دنیا باید به سلامت طی کند تا به سر منزل مقصود نائل آید. اگر بخواهیم از این مسیر و از این روند تکاملی تعبیر دقیقی داشته باشیم، باید بگوییم

که این طریق همان طریق عبودیت و بندگی پروردگار است. از همین روست که خداوند در بیانی جامع، پرده از هدف نهایی خلقت انس و جن برداشته، و عبادت پروردگار را منتهای مقصود الهی از آفرینش آنها معرفی کرده است. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (2).

توضیح اینکه منظور از عبادت و بندگی که به عنوان هدف آفرینش انسان مطرح شده چیزی جز این نیست که انسان به تصفیه و تزکیه ی

ص: 100

1- «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» بقره، آیه 30 - «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ» انعام، آیه 165

2- ذاریات، آیه 56

درون پرداخته و با انتخابها و گزینشهای خویش مراحل کمال را طی

کرده و انسان کامل شود. از این رو راه کمال و سعادت انسانی راهی است که از وادی اختیار و گزینش آگاهانه میگذرد. انسان بر خلاف موجودات دیگر، موجودی دو گرایشی است و این امر، این فرصت

استثنائی را برای او ایجاد کرده تا با تکیه بر ارادهی خویش و انتخاب راه صلاح و ثواب به بالاترین کمال قابل تصور یعنی قرب الهی و بازگشت به مبدأ خویش نائل گشته و از این رهگذر به مقام خلیفه اللہی دست یابد؛ تا جائیکه فرشتگان الهی در حسرت این مقام، وی را مسجود خویش قرار دهند. از این رو میتوان نتیجه گرفت که «هدف از آفرینش انسان از دیدگاه اسلام به طور اجمال، رسیدن به کمال ممکن بواسطهی شناخت حقیقی موجود برترین و نیایش به

مقام شامخ او» است.

ب - هدف نهائی خلقت آفرینش

جهان آفرینش به عنوان یکی از شگفت انگیزترین مخلوقات پروردگار، بنا به حکمت الهی، هدفی را دنبال میکند و بیهوده و عبث خلق نشده است. اما سؤال اساسی این است که خداوند از خلقت نظام کائنات و موجودات بی شمار کره ی خاکی و در یک کلام از خلقت عرش و فرش چه هدفی را دنبال کرده است. از آیات متعددی از قرآن کریم می توان نتیجه گرفت که خلقت جهان آفرینش مقدمهی خلقت آدم بوده است و کل جهان هستی و

آراستن زمین به نباتات و جانداران و جنگل و دشت، همگی زمینه سازی برای قدم نهادن انسان بر روی کره ی خاکی است. این ادعا در بدو امر قدری مبالغه آمیز و خودبینانه به نظر می رسد و اثبات آن، محتاج شواهد و ادله ی زیادی است؛ کما اینکه برخی از متفکرین معاصر معتقدند که «اینکه ما بگوییم تمام دستگاه هستی برای انسان آفریده شده است، این مطلب نیاز به تحلیل و بررسی زیاد دارد» اما با رجوع به قرآن کریم و کلام وحی، آیاتی را میتوان یافت که همگی دال بر این معنا است.

یکی از شواهد بر این مسئله که در قرآن کریم به آن اشاره شده و در آیاتی چند، از آن سخن به میان آمده است، موضوع تسخیر کائنات و موجودات توسط انسان است. خداوند در سوره لقمان، آیه 20 می فرماید: «آیا ندانسته اید که خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است مسخر شما ساخته و نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر

شما تمام کرده است...» تسخیر در لغت به معنای در اختیار گرفتن یک شیئی است به نحوی که هیچگونه اختیاری از خود نداشته باشد به تعبیر دیگر، شیئی مسخر موجودی است که «درقهر و غلبه ی دیگری داخل شده به نحویکه هیچگونه اراده و اختیاری بر خلاص کردن خود ندارد». انسان از چنان ارزش و مقامی برخوردار است که به فرمان خداوند، همه ی موجودات جهان آفرینش مسخر او هستند و به گونه ای آفریده شده است که بتواند همه ی نیروهای طبیعت را تسخیر کند و از آنها به نفع خود استفاده کند.

اما آیا از این آیات میتوان شرافت و برتری انسان بر دیگر موجودات را استفاده کرد و آنگاه نتیجه گرفت که خلقت موجودات مقدمه‌ی خلقت انسان بوده است و به تعبیر دیگر موجودات ب-رای انسان خلق شده‌اند؟ برخی از اندیشمندان معاصر با استناد به آیات دیگر قرآن، اندیشه‌ی انسان محوری و برتری او بر جمیع خلایق را اندیشه‌ی ناصحیحی دانسته‌اند و با توجه به آیه‌ی 70 سوره‌ی اسراء معتقدند که برتری اولاد آدم بر عده‌ی زیادی از موجودات بوده است نه همهی آفریده‌ها و آنگاه نتیجه میگیرند که «بنابراین نمی‌توان گفت هدف مطلق جهان هستی انسان است، زیرا موجودات با عظمت تر و شریف تر نمی‌توانند وسیله‌ی پست تر از خود قرار گیرند.»

اما نباید از نظر دور داشت که «کثیر» موجود در آیه می‌تواند در دو معنا استعمال شود؛ یکی به معنای «جمیع» و دیگری به معنای «بسیار» و سخن فوق‌الذکر تنها زمانی تمام است که از «کثیر» معنای «بسیار» اراده شده باشد؛ درحالی‌که برخی از مفسرین هر دو احتمال را جائز شمرده‌اند. مضاف بر این بر فرض که «جمیع» به معنای «بسیار» باشد نتیجه اش آن نیست که آن موجوداتی که انسان بر آنها برتری ندارد، ایشان بر انسان برتری دارند زیرا ممکن است هر دو در یک سطح بوده و مانند آدم و فرشتگان در یک درجه از قرب الهی باشند.

گذشته از شاهد قرآنی فوق با نظر به هدف خلقت انسان، که در قسمت قبله آن اشاره شد، نیز میتوان به راز خلقت کائنات پی برد.

همانگونه که گذشت، خداوند هدف نهایی خلقت انسان را عبادت خویش و رسیدن به بالاترین مرتبه ی قرب، معرفی کرده است. از سوی دیگر رسیدن به این مقام منیع برای انسان، بر خلاف سایر موجودات، جبلی و فطری و غریزی نبوده بلکه ناشی از حسن اختیار است و با گزینش راه صحیح میسر می گردد. اما وجود اختیار و عمل اختیاری در گرو وجود راه خیر و شر است. به تعبیر دیگر، مادامی که دو انتخاب، یکی درست و دیگری غلط پیش روی انسان قرار نگیرد صحبت از اختیار و گزینش، سخنی به گزاف است. در ضمن، فراهم آوردن زمینهی سعادت اختیاری برای انسان علاوه بر مجهز کردن وی به نیروی اختیار، محتاج تدارک محیطی است که زمینهی هم خیر و هم شر را داشته باشد، به این معنا که محیطی باشد آمیخته با نعمت و تقمت، برخوردار از حرمان، آسایش و رنج و... و تنها دار دنیا و عالم ماده از چنین ظرفیتی برخوردار است و امکان آزمایش انسان در او وجود دارد. لذا قبل از خلقت انسان، چنین محیطی باید مهیا شده تا زمین به قدم گرامی ترین موجود یعنی انسان آراسته شود. خداوند در سوره ی کهف پرده از این راز بزرگ برمی دارد و می فرماید: «در حقیقت ما آنچه را که بر زمین است زیوری برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان نیکوکارترند».(1)

از این رو می توان نتیجه گرفت که در این عالم همه ی موجودات از

ص: 104

1- کهف، آیه 7

زمین گرفته تا آسمان، از جمادات تا نباتات و جانداران، همگی دارای غرض و غایت هستند. اما هدف نهایی خلقت همه ی اینها ه-مانا خلقت انسان و تعالی وجودی اوست؛ یعنی همه ی موجودات آفریده شده اند تا انسان از آنها بهره گیری کرده و خود را به قرب ربوبی و هدف خلقت یعنی به خلافت الهی برساند. «مقصود از آفرینش جهان و پدیدآمدن تدریجی موجودات، این بوده که انسان پدید آید. غرض از پدیدآمدن نباتات، به وجود آمدن حیوانات بوده و منظور از آفرینش همه ی اینها، پیدایش هیكل بشری و مقصود از آن، حصول ارواح انسانی و خلافت الهی در زمین بوده است»⁽¹⁾.

کرامت انسان در بین سایر موجودات

اشاره

از دیدگاه قرآن کریم انسان موجودی است که خداوند او را گرامی داشته و کرامت داده است. کرامت، ضد دنائت و پستی است و کریم کسی است که از نزاهت و فضیلت برخوردار می باشد. خداوند در سوره ی اسراء می فرماید: «و به راستی ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکبها] ب-رن-شانندیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده های خود برتری آشکار دادیم»⁽²⁾ در آیه ی شریفه جمیع فرزندان آدم در

ص: 105

1- فلسفه آفرینش انسان، زین العابدین قربانی، ص 61

2- اسراء، آیه 70

دایره ی این شرافت داخل شده اند به نحوی که کرامت اله-ی نصیب آنها شده و بر این اساس همه ی انسانها بر موجودات دیگر برتری داده شده اند. اما با این وجود در آیات دیگری، برخی انسان ها حتی از حیوانات هم پست تر معرفی شده اند. (1)

برای رفع این تعارض ظاهری باید در در مفاد آیه دقت کرد و بین استعدادهای نهفته در وجود آدمی و فعلیت یافتن این استعدادها تمایز قرار داد. با نظر به این دو مهم میتوان از دو نوع کرامت سخن گفت؛ یکی کرامتذاتی و دیگری کرامت اکتسابی. «تفاوت کرامت ذاتی و اکتسابی در این است که کرامت ذاتی عمومیت داشته، شامل همه ی انسانها می شود، اما کرامت اکتسابی اختصاص به عده ای خاص از انسانها دارد؛ یعنی کسانی که به کمالات اختیاری دست پیدا می کنند.»

الف_کرامت ذاتی

مقصود از کرامت ذاتی آن است که خداوند انسان را به گونه ای آفریده که در مقایسه با برخی موجودات دیگر، دارای استعدادها و کمالات بالقوه ایست که در صورت شکوفا کردن آنها قادر است به بالاترین مدارج کمال نائل گردد. این نوع کرامت مربوط به همه ی انسانها بوده و هر انسانی در ذات خویش واجد چنین کرامتی بوده و همین توانایی است که کرامت بخش وی در بین تمامی خلایق است.

ص: 106

آیه ی هفتاد سوره ی اسراء نیز حاکی از این کرامت ذاتی است. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَا هُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»

با تأمل در این آیه ی شریفه مشخص می شود که دو تعبیر برای نشان دادن برتری انسان بر دیگر موجودات به کار رفته است. یکی لفظ «کرمننا» و دیگری تعبیر «فضلنا». در این اختلاف تعبیر، نکته ی لطیفی نهفته است که دقت در آن می تواند مشخص کننده ی ماهیت این کرامت ذاتی باشد.

مرحوم علامه طباطبایی (رحمة الله) در تفسیر المیزان (1) با بررسی معنای لغوی این دو اصطلاح، تفضیل را در جایی صادق میدانند که دو موجود در اصل صفتی با یکدیگر مشترک بوده ولی در کمیت و کیفیت آن با یکدیگر اختلاف داشته باشند. اما کرامت را در جایی میدانند که یک موجود واجد صفتی باشد که موجود دیگر اساساً فاقد آن است. تنها در این صورت است که میتوان گفت ما این موجود را تکریم کردیم. به طور مثال انسان و دیگر حیوانات در اصل تغذیه با یکدیگر برابرند اما کیفیت تغذیه در انسان با دیگر حیوانات بسیار متفاوت است و از تنوع و تکثر بیشتری برخوردار است و همچنین در دیگر مظاهر حیات همانند نکاح و مسکن و ... نیز وضع ب-ه-ه-مین منوال است. با توجه به این تفاوت معنایی می توان نتیجه گرفت که در

ص: 107

قسمت اول آیه که خداوند می فرماید ما انسان را اکرام کردیم، باید پای یک صفت و خصیصه ای در میان باشد که تنها مختص انسان بوده و دیگر موجودات از آن به طور کل بی بهره اند و آن عقل و تفکر است که انسان به وسیله ی آن قادر است راه حق را از باطل باز شناسد و در سایه ی آن به سعادت شایسته ی خویش برسد. با این توضیح روشن می شود که این نوع کرامت به ویژگیهای ذاتی و فطری انسان بر میگردد که انسانیت انسان ملازم با این نوع کرامت است. به قول یکی از اندیشمندان: «این هم یکی از خصوصیات ذاتی انسان است که نه روح صرفاًست همچون فرشته ها و نه جسم محض است مانند حیوانات و گیاهان، بلکه جمعی از طبیعت و فراطبیعت و نمود ملک و ملکوت در او جلوه گر است.»⁽¹⁾

ب_ کرامت اکتسابی

مقصود از کرامت اکتسابی کمالاتی است که انسان در سایه ی ایمان و عمل اختیاری خود به دست می آورد. این نوع کرامت، برخاسته از تلاش و ایثار انسان بوده و معیار ارزشهای انسانی و ملاک تقرب به خداوند می باشد. با این کرامت است که میتوان واقعاً انسانی را بر انسان دیگر برتر دانست. همه ی انسانها استعداد رسیدن به این کرامت را دارند ولی برخی به آن دست مییابند و برخی فاقد آن هستند پس در

ص: 108

1- صورت و سیرت انسان در قرآن، علامه عبدالله جوادی آملی، ص 323

این کرامت، نه همه ی انسانها برتر از دیگر موجوداتند و نه همه ی آنها فروتر یا مساوی با دیگر موجودات. در حقیقت ای-ن-ن-وع کرامت ب-ر-خ-لاف نوع قبل، اختیاری است و از طریق خویشتن داری و مخالفت با هوای نفس حاصل می شود. این همانکرامتی است که خداوند تنها به متقین نسبت داده و متقین را کریم ترین مردم معرفی می کند: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ» این نوع از کرامت است که حقیقتاً میتوان بر آن بالید و آن را ملاک برتری انسان بر دیگر موجودات دانست. و الأَصْرَف انسان بودن هر چند کرامت ذاتی را برای فرد به ارمغان می آورد ولی این کرامت تنها در حد یک استعداد بوده و اگر فرد در راه به فعلیت رساندن آن تلاش نکند، حظی از کرامت واقعی نخواهد برد. از همین رو مشخص می شود که اگر کسی در را معصیت پروردگار و پیروی محض از شهوات و هوای نفس خویش گام بردارد از آنجا که این استعداد و ظرفیت خدادای را تباه کرده است نه تنها برتری نسبت به دیگر موجودات ندارد بلکه در جایگاه بسی پست تر از حیوانات قرار می گیرد.

خلافت الهی انسان

اشارة

مسأله ی خلافت و جانشینی مطلق از خداوند در جریان خلقت حضرت آدم(علیه السلام) مطرح شده است و آیه ی 30 سوره ی بقره صریحاً از خلافت آدم سخن گفته است: «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت

ص: 109

من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند: آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تورا] تنزیه میکنیم و به تقدیست می پردازیم، فرمود: «من چیزی می دانم که شما نمی دانید»

کلمه ی خلیفه و خلافت از مادهی «خلف» به معنای پشت سر گذاشته و به معنای جانشینی است. تصور عمومی ما از خلافت، قرار دادن جانشین است؛ یعنی شخصی در حیات خود و یا بعد از وفاتش، شخص دیگر را به عنوان جانشین خود معرفی کرده و آن را خلیفه ی خود قرار میدهد. خلافت به این معنا امری کاملاً جعلی و قرار دادی بوده و تابع خواست و مشیت جاعل است. اما باید توجه داشت که خلافت حضرت آدم از پروردگار از سنخی دیگر بوده و امریست که با حقایق موجود در عالم تکوین و مقامات روحی و کمالات وجودی حضرت آدم ارتباط تنگاتنگی دارد. به تعبیر دقیقتر «مقام خلیفة اللہی انسان که قرآن از آن پرده برداشته، از نوع خلافت تکوینی است نه خلافت اعتباری و قراردادی». حال سؤال اساسی این است که ملاک این خلیفة اللہی چیست و چه خصوصیات دارد و آیا این مقام مخصوص حضرت آدم است و یا به نسلهای بعد از وی نیز منتقل می شود؟

همانگونه که گذشت، خلافت به معنای قائم مقامی و جانشینی است و این امر حاصل نمی شود مگر اینکه خلیفه در همه ی ش-ؤون حکایتگر و نمودار شخص جانشین باشد. بنابراین خلیفه ی خ-دا کسی است که بیش از همه با خداوند سنخیت و ارتباط داشته باشد و از آنجا که خداوند منبع همه ی کمالات و خیرات است، خلیفه ی او نیز باید در نمایاندن کمالات و خیرات حق تعالی، کاملترین مظاهر و برترین مخلوقات باشد. یکی از کمالات وجودی پروردگار علم مطلق الهی است. خداوند از همه ی امور آگاه است و هیچ امری در آسمانها و زمین و چه در قبل و چه در بعد از او مخفی نیست. از این رو شخص خلیفه نیز از آنجا که باید آینه ی تمام نمای مستخلف عنه خود باشد، باید واج-د چ-نین علمی شود. از همین روست که خداوند پس از اعلام تصمیم خ-ود مبنی بر قرار دادن خلیفه بر روی زمین، تمامی اسماء خویش را به آدمی تعلیم داد و وی را بر جمیع اسماء آگاه ساخت: «و [خدا] همه معانی نامها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می گوئید از اسامی اینها به من خبر دهید».⁽¹⁾ البته باید توجه داشت که مقصود از اسماء، اسم به مفهوم قراردادی

ص: 111

و اعتباری آن که از مصنوعات بشر است، نیست؛ چنان که تعلیم آن هم به انباشته شدن ذهن از این کلمات نیست. زیرا دانستن این نامها به طریق یاد شده به هیچ وجه نمی تواند ملاک شایستگی خلافت از خداوند باشد و نقشی در خلافت تکوینی داشته باشد. بلکه مقصود پی بردن به حقایق اشیاء و معرفت حضوری به آنها و اسماء خداوند است که ملازم با قدرت بر تصرف تکوینی و برتری وجودی آدم است. آگاهی آدم از اسماء مخلوقات، اشراف بر قلمرو جانشینی و خلافت از خدا را در اختیار او قرار میدهد و آگاهی از اسماء خداوند، مظهر اسماء خدا شدن یعنی ولایت تکوینی را به او عطا می کند و دانستن اسماء و سائط فیض و شیوه ی تصرف در قلمرو خلافت را به او می نمایاند.

ب - خلافت الهی فرزندان آدم

سؤالی که مطرح شد این بود که آیا این خلافت مخصوص حضرت آدم(علیه السلام) بوده یا آنکه در انسانهای دیگر هم یافت می شود؟ در پاسخ باید گفت در قرآن کریم مواردی یافت می شود که خداوند مقام خلافت خویش را به افراد دیگری غیر از حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام از جمله حضرت داوود(علیه السلام) نیز عطا کرده است. در سوره ی «ص» آمده است: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»(1)

ص: 112

همچنین در آیات متعددی خداوند گروهی را مورد خطاب قرار داده و آنها را جانشینان خود بر روی زمین معرفی کرده است :

«هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ»⁽¹⁾ این آیات همگی اشاره به این مطلب دارد که افراد دیگری نیز غیر از حضرت آدم(علیه السلام) شایستگی رسیدن به این مقام را دارند. این مطلب را میتوان از آیهی 30 سورهی بقره نیز استفاده کرد. در این آیه هرچند در ظاهر صحبت از خلافت شخص آدم(علیه السلام) است ولی نکته ای در آن نهفته است که با نظر به آن می توان خلافت الهی را از انحصار شخص آدم(علیه السلام) خارج کرد و آنرا مربوط به همه ی انسانها دانست. ملائکه پس از شنیدن تصمیم الهی مبنی بر قرار دادن خلیفه بر روی زمین توسط خداوند، اظهار داشتند که «آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می کنیم»، «این کلام دلالت بر این دارد که خلافت منحصر در آن حضرت نیست؛ زیرا اگر سخن از خلافت حضرت آدم بود و بس، با توجه به اینکه حضرت آدم معصوم است و فساد و خونریزی نمی کند.» این کلام ملائکه فاقد معنا می شد.

اما آیا این سخن به این معناست که همه ی انسان ه-ا ب-الفعل خلیفه ی خدایند و به تبع آن حتی تبهکاران و فجار و افراد فاسق نیز در این دایره داخلند. مسلماً جواب منفی است. مقام خلیفة اللہی مقام

ص: 113

1- انعام، آیه 165، یونس، آیات 14 و 73، فاطر، آیه 39

بلندی است که به هر بی سر و پایی نمی دهند و حتی با توجه به توضیحی که پیرامون ماهیت این مقام بیان شد، مشخص می شود که نه تنها افراد فاسق و فاجر لیاقت آن را ندارند، بلکه این مقام شایستهی انسانهای عادی نیز نیست. بلکه تنها مقربین و اولیاء الهی شایستگی بر تن کردن ردای خلافت الهی را دارند. با این توضیح و در مقام تفسیر این آیه و آیات دیگری که نوعی عمومیت خلافت الهی از آن استشمام می شود باید گفت که «خلافت مربوط به مقام انسانیت است و حضرت آدم شخصاً خلیفه الله نیست؛ بلکه مقام آدمیت، خلیفه الله است» و لذا می توان نتیجه گرفت که استعداد رسیدن به این مقام، یعنی خلافت الهی در فطرت انسان ها قرار داده شده است و مختص انسان خاصی نیست و این خود فرد است که باید با اختیار خویش و با برگزیدن طریق عبودیت و بندگی پرورگار این استعداد خدادادی و کمال بالقوهی خود را شکوفا سازد و در سایه ی عمل صالح و ایمان بی شائبه، به بالاترین درجه ی کمال که همان خلیفه اللهی است نائل گردد. کما اینکه در عمل هم می بینیم انسانهای بلند مرتبه ای وج-ود داشته اند که «خلافت الهی را منتهای سیر خویش ب-ه-س-وی ک-مال دیده اند. آنان خلافت الهی را منحصر به حضرت آدم نمی بینند، بلکه مقام آدمیت را که شخصیت حقوقی انسان کامل است را محور خلافت خدا می دانند.»⁽¹⁾

ص: 114

از آنچه که گفته شد می توان نتیجه گرفت که از منظر قرآن کریم، انسان در جهان هستی دارای موقعیت ممتاز و منحصر به فردی است که او را نسبت به دیگر موجودات ممتاز کرده است. اما باید توجه داشت که این امتیاز و برتری تنها از نوع استعداد و قابلیت های وجودی بوده و تا زمانیکه از آن بهره برداری نشود، فضیلتی را به انسان نخواهد بخشید. لذا با تکیه بر این کرامت ذاتی نمی توان دم از برتری همه ی انسانها زد و با این شعار به وادی اومانیسیم و انسان محوری غلطید. کرامت حقیقی انسان که وجه ممیز انسان از دیگر موجودات را تشکیل میدهد، کرامتی اکتسابی است که از طریق به کارگیری عقل حق شناس و انتخاب راه عبودت پروردگار حاصل می شود. تنها از طریق ایمان، عمل صالح، تقوای الهی و به فعلیت رساندن قوای نهفته در وجود انسان، میتوان به موجودی برتر تبدیل شد و به مقام خلافت و جانشینی خداوند بر روی زمین نائل شد.

انسان و نسیان

(خداوند هیچ کسی را جز به اندازه توانایش تکلیف نمی کند. «انسان» هر کار نیکی را انجام دهد، برای خود انجام داده، و هر کار «بدی» کند، به زیان خود کرده است. «مؤمنان می گویند» پروردگارا، اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن، پروردگارا تکلیف

سنگینی بر ما قرار مده، آن چنان که «به خاطر گناه و طغیان» بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی، پروردگارا، آنچه طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرر مدار، و آثار گناه را از ما بشوی، ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده، تو مولا و سرپرست مایی، پس ما را بر جمعیت کافران، پیروز گردان. (1)

هر کسی محصول عمل نیک و بد خود را می چیند و در این جهان و جهان دیگر با نتایج و عواقب آن روبه رو خواهد شد. این آیه مردم را به مسئولیت خود و عواقب کار خویش متوجه می سازد و بر افسانه جبر، اقبال، طالع و موهومات دیگری از این قبیل که افرادی برای تبرئه خویش دست و پا کرده اند، خط بطلان می کشد، اعمال نیک مطابق فطرت و نهاد آدمی است و اعمال شر ذاتا برخلاف فطرت است. در این آیه دو اصل اساسی وجود دارد. و آن این که: 1- تکلیف به مقدار قدرت است و 2- هر کسی مسئول اعمال خویش است.

بعد از زبان مؤمنان هفت درخواست از درگاه پروردگار بیان می شود: که در واقع آموزشی است برای همگان، که از خداوند چ-ه بخواهند و این خواسته را چگونه بیان کنند، که یکی از آنها در مورد نسیان است. و می گوید: پروردگارا اگر مافراموش کردیم یا خطا نمودیم ما را مؤاخذه مکن «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» انسان ها می دانند

ص: 116

مسئول اعمال خویش هستند لذا با تضرعی مخصوص، خدا را به عنوان ربّ و کسی که لطف ویژه ای در پرورش آنها داشته و دارد، می خوانند و می گویند: زندگی به هر حال خالی از فراموشی، خطا و اشتباه نیست، ما می کوشیم به سراغ گناه عمدی نرویم، اما خطاها لغزشها را تو بر ما ببخش. فراموشی ها که از روی سهل انگاری خود انسان است، این گونه فراموشی ها از انسان سلب مسئولیت نمی کنند. مانند این که در سوره سجده آیه 14 خداوند می فرماید: « فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا » بچشید عذاب خدا را در برابر آن که این روز را فراموش کردید. بچشید عذاب جهنم را به خاطر این که قیامت را فراموش کردید.

فراموش کردن دادگاه عدل قیامت سرچشمه اصلی بدبختی های آدمی است، و در این صورت است که انسان خود را در ب-راب-ر قانون شکنی ها و مظالم آزاد می بیند، مجازات ابدی در برابر اعمالی است که انسان انجام می دهد و نه چیز دیگر. منظور از فراموش کردن پروردگار نسبت به بندگانش، بی اعتنایی و ترک حمایت و فریادرسی است وگرنه همه عالم همیشه نزد پروردگار است و فراموشی درباره حضرت احدیت معنی ندارد. همین مورد نیز در آیه دیگر می فرماید: (امروز شما را فراموش می کنیم همانگونه که شما دیدار امروزتان را فراموش کردید، و جایگاه شما دوزخ است و هیچ یآوری ندارید.)⁽¹⁾

ص: 117

همانطور که قبلاً اشاره شد فراموشی برای ذات پاک خداوند، که علمش محیط به تمام عالم هستی است مفهومی ندارد، این کنایه لطیفی است از بی‌اعتنایی و نادیده گرفتن یک انسان مجرم و گنهکار. نسیان قیامت سبب می‌شود خدا آنها را در قیامت به فراموشی بسپارد و چه دردناک و جانکاه است این مصیبت بزرگ که خداوند رحیم و مهربان کسی را به فراموشی بسپارد و از تمام الطافش محروم بعضی هم گفته اند منظور از فراموش کردن لقای روز قیامت، فراموش کردن لقای کلیه مسائل و حوادثی است که در آن روز تحقق می‌یابد، اعم از حساب و کتاب و غیر آن، که همواره منکر آن بودند، ای-ن احتمال نیز وجود دارد که منظور فراموش کردن لقای خداوند در آن روز است، چرا که روز قیامت به عنوان «یوم لقاء الله» در قرآن معرفی شده و منظور از آن شهود باطنی است. (1)

باید توجه داشت که نسیان و خطا با یکدیگر فرق روشنی دارد. خطا معمولاً به کارهایی گفته می‌شود که از روی غفلت و عدم توجه از انسان سر میزند، مثل این که کسی به هنگام شکار تیری می‌اندازد و به انسانی بدون قصد اصابت می‌کند و او را مجروح می‌نماید. ولی نسیان در جایی گفته می‌شود که انسان با توجه دنبال کار می‌رود ولی مشخصات حادثه را فراموش کرده، مثل این که کسی بی‌گناهی را مجازات کند به گمان این که گناه کار است، زیرا مشخصات گناه کار

ص: 118

واقعی را فراموش نموده است. (1)

در آیه دیگر خداوند می فرماید: (همانها که دین و آیین خود را سرگرمی و بازیچه گرفتند و زندگی دنیا آنان را مغرور ساخت، امروز ما آنها را فراموش می کنیم، همان گونه که لق-ای چنین روزی را فراموش کردند و آیات ما را انکار نمودند). (2)

در این آیه دوزخیان محروم کسانی هستند که دین و مذهب خود را به سرگرمی و بازی گرفتند و زندگی دنیا آنها را فریب داد و مغرور ساخت. این امور سبب شد که آنها در لجن زار شهوات فرو روند و همه چیز را حتی رستاخیز را به دست فراموشی بسپارند و گفتار پیامبران و آیات الهی را انکار کنند، لذا امروز هم ما آنها را فراموش خواهیم کرد. (3)

در آیه دیگر خداوند فاسقان را نیز فراموش کار می داند و می فرماید: «و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به (خود فراموشی) گرفتار کرد، آنها فاسقان هستند.» (4)

قرآن در اینجا صریحاً می گوید: ف-رام-وش ک-ردن خ-داس-بب خود فراموشی می شود. اصولاً خمیر مایه تقوا دو چیز است: یاد خدا، یعنی توجه به مراقبت دائمی الله و حضور او در همه جا و همه حال و توجه به دادگاه عدل خداوند و نامه اعمالی که هیچ کار کوچک و

ص: 119

1- تفسیر نمونه، ج 2، ص 468 و 469

2- سوره اعراف، آیه 51

3- سوره حشر، آیه 19

4- تفسیر نمونه، ج 6، ص 237

بزرگ وجود ندارد مگر این که، در آن ثبت می شود و به همین دلیل، توجه به این دو اصل «مبدأ و معاد» در سر لوحه برنامه های تربیتی انبیاء و اولیاء قرار داشته و تأثیر آن در پاکسازی فرد و اجتماع کاملاً چشمگیر است. اگر فراموشی پروردگار در انسان ایجاد شود او در لذات مادی و شهوات حیوانی فرو می رود و هدف آفرینش خود را به دست فراموشی می سپارد و در نتیجه از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل می ماند. واز سویی فراموش کردن خ-دا، همراه با فراموش کردن صفات پاک او است که هستی مطلق و علم بی پایان و غنای بی انتها از آن او است، و هر چه غیر او است، وابسته به او و نیازمند به ذات پاکش می باشد، و همین امر، سبب می شود که انسان خود را مستقل و غنی و بی نیاز بشمرد و به این ترتیب واقعیت و هویت انسانی خویش را فراموش کند. (1)

اصولاً یکی از بزرگترین بدبختی ها و مصائب انسان خود فراموشی است. چرا که ارزش ها، استعدادها و لیاقتهای ذاتی خود را که خدا در او نهفته و از بقیه مخلوقات ممتازش ساخته، به دست فراموشی سپرد و این مساوی با فراموش کردن انسانیت خویش است و چنین انسانی، تا سرحد یک حیوان درنده سقوط می کند و همش

چیزی جز خواب و خور و شهوت نخواهد بود و اینها همه، عامل اصلی فسق و فجور می باشد، بلکه این خود فراموشی بدترین مصداق

ص: 120

فسق و خروج از اطاعت خدا است به همین دلیل خداوند می گوید: چنین افراد فراموش کار فاسقند. (1)

خداوند در آیه دیگر می فرماید منافقان همان فاسقان فراموش کار هستند: «مردان منافق و زنان منافق، همه از یک گروهند! آنها امر به منکر و نهی از معروف میکنند و دستهایشان را «از انفاق» می بندند، خدا را فراموش کردند و خدا «نیز» آنها را فراموش کرد، (و رحمتش را از آنها قطع نمود) به یقین منافقان همان فاسقانند». (2)

منافقان مردم را فریب می دهند و تغییر چهره می دهند. و آنچه در باطن دارند برعکس جلوه می دهند همین طور که در آیه آمده است. مردم را به منکرات تشویق می کنند و از نیکی ها باز می دارند، درست برعکس برنامه مؤمنان راستین که دائماً از طریق «امر به معروف و نهی از منکر» در اصلاح جامعه و پیراستن آن از آلودگی و فساد کوشش دارند، ولی منافقان دائماً سعی می کنند، فساد همه جا را بگیرد، و معروف و نیکی از جامعه برچیده شود، تا بهتر بتوانند در چنان محیط آلوده‌ای به اهداف شومشان برسند. آنها دست دهنده ندارند، بلکه دستهایشان را می بندند، نه در راه خدا انفاق می کنند، نه به کمک محرومان می شتابند و نه خویشاوند و آشنا از کمک مالی آنها بهره می گیرند. چون آنها به آخرت ایمان ندارند در بذل اموال و انفاق سخت بخیلند. تمام اعمال و گفتار و رفتارشان نشان می دهد، که خدا را

ص: 121

1- تفسیر نمونه، ج 23، ص 550

2- سوره توبه، آیه 67

فراموش کرده اند، خدا هم آنها را از برکات و توفیقات و مواهب خود فراموش میکند. وضع زندگی آنها نشان می دهد مورد نسیان خداوند قرار گرفته اند، یعنی با آنها معامله فراموشی کرده است و آثار این دو فراموشی در تمام زندگی آنان آشکار است. قابل توجه این که موضوع نسیان پروردگار در مقابل فراموشکاری آنها، نسبت به فرمان الهی و ذات پاک او اثرش این است که، خدا هم آنها را از مواهب خویش محروم می سازد و این نتیجه عمل آنها است. و در آخر آیه خداوند می فرماید: اینک منافقان فاسقند و بیرون از دایره اطاعت فرمان خدا می باشند، و این دوری از خداوند بزرگترین عذاب و دردناک ترین کیفر برای آنها محسوب می شود.

هم فاسقان و هم منافقان با فراموش کردن خدا باعث قطع رحمت خداوند از آنها می شوند و دچار خودفراموشی می شوند و هر دو به یک نقطه می رسند. با مقایسه دو گروه 1- مؤمنان با تقوا و متوجه به مبدأ و معاد و 2- گروه فراموشکاران خدا که گرفتار خودفراموشی شده اند خداوند می گوید: «اصحاب دوزخ و اصحاب بهشت یکسان نیستند» نه در این دنیا و نه در معارف و نه در نحوه تفکر و نه در طرز زندگی فردی و جمعی و هدف آن و نه در آخرت و پاداشهای الهی، خط این دو گروه، در همه جا، و همه چیز، از هم جدا است، یکی به یاد خدا و قیامت و احیاء ارزشهای والای انسانی و اندوختن ذخایر برای زندگی جاویدان است، و دیگری غرق شهوات و لذات مادی و گرفتار فراموشی همه چیز و اسیر بنده هوا و هوس. به این ترتیب

انسان بر سر دو راهی قرار دارد یا باید به گروه اول بپیوندد یا به گروه دوم و راه سومی در پیش نیست. و خداوند قاطع می فرماید: فقط اصحاب بهشت رستگار و پیروزند، نه تنها در قیامت رستگار و پیروزند که در این دنیا نیز پیروزی و آرامش و نجات از آن آنهاست و شکست در هر دو جهان نصیب فراموشکاران است. (1)

چه کسی ستمکارتر است

(چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او تذکر داده شد و از آن روی گرداند، و آنچه را با دستهای خود پیش فرستاد فراموش کرد؟ ما بر دل‌های اینها پرده‌هایی افکنده‌ای - م ت - ا نفهمند و در گوشه‌هایشان سنگینی قرار داده ایم و از این رو اگر او را به سوی هدایت بخوانی هرگز هدایت نمی شوند.) (2)

چه کسی ستمکارتر است از آنها که به هنگام تذکر آیات پروردگارش، از آن روی می گردانند و کارهای گذشته خود را به دست فراموشی می سپارند. تعبیر به «تذکر» و یادآوری، گویا اشاره به این است که تعلیمات انبیاء از قبیل یادآوری حقایقی است که به طور فطری در اعماق روح انسان وجود دارد و کار پیامبران پرده برداشتن از روی آن است. امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید: «هدف از

ص: 123

1- تفسیر نمونه، ج 8، ذیل آیه فوق و ج 23 ص 551

2- سوره کهف، آیه 57

بعثت پیامبران آن است که انسان را وادار به وفا کردن به پیمان فطرت کنند، نعمتهای فراموش شده خدا را به یاد آنها بیاورند، از طریق تبلیغ به آنها اتمام حجت کنند و گنجینه های پنهانی عقلها را آشکار سازند». در آیه ذکر شده خداوند از سه طریق به این کوردلان درس بیداری می دهد:

1- این که این حقایق با فطرت و وجدان شما کاملاً آشنا است.

2- این که از سوی پروردگار خودتان آمده است.

3- این که فراموش نکنید شما خطاهایی انجام داده اید که برنامه‌نویس برای شستشوی آن ها است.

ولی این عده با همه اینها هرگز ایمان نمی آورند چرا که ما بر دل هایشان ب-ه-خ-اطر کفرشان پرده افکنده ای-م-ت-ا نفهمند و در گوش هایشان سنگینی قرار داده ایم تا صدای حق را نشنوند. (1)

شیطان عامل فراموشی یاد خدا

(و به آن یکی از دو نفر که می دانست رهایی می یابد «یوسف» گفت: «مرا نزد صاحبت سلطان مصر، یادآوری کن» ولی شیطان یادآوری او را نزد صاحبش از خاطر وی برد. و به دنبال آن یوسف چند سال در زندان باقی ماند). (2) یکی از آثار تسلط شیطان بر انسان فراموشی است. و چون انسان

ص: 124

1- تفسیر نمونه، ج 12، ص 517 و 518

2- سوره یوسف، آیه 42

به غیر خدا متوسل شود و یا به غیر خدا پناه ببرد آن گاه شیطان ذکر و یاد خدا را از خاطر انسان محو می کند.

توجه به غیر خدا

توحید تنها در این خلاصه نمی شود که خداوند یگانه و یکتا است، بلکه باید در تمام شئون زندگی انسان پیاده شود و یکی از بارزترین نشانه هایش این است که انسان موحد به غیر خدا تکیه نمی کند و به غیر او پناه نمی برد. نمی گوئیم عالم اسباب را نادیده می گیرد و در زندگی دنبال وسیله و سبب نمی رود، بلکه می گوئیم تاثیر واقعی را در سبب نمی بیند، بلکه سرخ همه اسباب را به دست «مسبب الاسباب» می بیند و به تعبیر دیگر، برای اسباب استقلال قائل نیست، و همه آنها را پرتویی از ذات پاک پروردگار می داند. ممکن است عدم توجه به این واقعیت بزرگ درباره افراد عادی قابل گذشت باشد، اما سر سوزن بی توجهی به این اصل برای اولیاء حق مستوجب مجازات است، و دیدیم چگونه یوسف (علیه السلام) بر اثر یک لحظه بی توجهی به این مسئله حیاتی سال ها زندانش تمدید شد، تا باز هم در کوره حوادث پخته تر و آبدیده تر شود و آمادگی بیشتر برای مبارزه با طاغوت و طاغوتیان پیدا کند و بداند در این راه نباید جز بر نیروی الله و مردم ستمدیده ای که در راه الله گام برمی دارد تکیه نماید. (1) به هر حال انسان در مسائل

ص: 125

عادی زندگی خود گرفتار نسیان می شود و از آن جایی که شیطان اغواگر است با این کار یا مانع انسان در رسیدن به اهداف خیر می شود و یا حداقل رسیدن انسان به اهداف خیر را با مشکل مواجه ساخته و به تأخیر می اندازد.

خدا فراموشی از یک سو موجب خود فراموشی می شود و از سوی دیگر موجب فراموشی آخرت می گردد و از دیگر سوی موجب می شود که خدا نیز در آخرت انسان را فراموش کند. قرآن در این مورد می فرماید: «می گوید: پروردگارا چرا نابینا محشورم کردی من که بینا بودم، می فرماید: آن گونه که آیات ما برای تو آمد و تو آنها را فراموش کردی، امروز نیز تو فراموش خواهی شد»⁽¹⁾.

کسی که از یاد خداوند روی گردان شود، زندگی سخت و تنگی خواهد داشت و در قیامت او را نابینا محشور می کنند. در آن جا به خداوند عرض می کند، چرا مرا نابینا محشور کردی در حالی که قبلاً بینا بودم، بلافاصله پاسخ می شنود: این به خاطر آن است که آیات ما به سراغ تو آمد، همه را به دست فراموشی سپردی، و از مشاهده آن چشم پوشاندی و تو امروز به دست فراموشی سپرده خواهی شد و چشمت از دیدن نعمت های پروردگار و مقام قرب او نابینا می گردد.

ص: 126

غفلت از یاد خدا تنگی معیشت را به دنبال دارد

گاه می شود درهای زندگی به روی انسان به کلی بسته می شود، دست به هر کاری می زند با درهای بسته روبه رو می گردد و گاهی برعکس، به هر جا روی می آورد خود را در برابر درهای گشوده می بیند، مقدمات هر کار فراهم است و بن بست و گره ای در برابر او نیست، از این حال به وسعت زندگی و از اولی به ضیق یا تنگی معیشت تعبیر می شود. گاهی تنگی معیشت به خاطر این نیست که درآمد کمی دارد چه بسا پول و درآمدش هسنگفت است ولی بخل، حرص و آز، زندگی را بر او تنگ می کند، نه تنها میل ندارد در خانه اش باز باشد و دیگران از زندگی او استفاده کنند، که گویی نمی خواهد آن را به روی خویش بگشاید و حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «همچون فقیران زندگی می کند و همانند اغنیاء و ثروتمندان حساب پس می دهد». چرا انسان ها گرفتار این تنگناها می شوند. قرآن عامل آن را غفلت و اعراض از یاد حق می داند. یاد خدا مایه آرامش جان، تقوا و شهادت است و فراموش کردن او مایه اضطراب، ترس و نگرانی است. هنگامی که انسان مسئولیت هایش را به دنبال فراموش کردن یاد خدا به فراموشی بسپارد، غرق در شهوات، حرص و طمع می گردد، پیداست، نصیب او معیشت تنگ خواهد بود، نه قناعتی که جان او را پر کند، نه توجه به معنویت که به او غنای روحی دهد و نه اخلاقی که او را در برابر طغیان شهوات بازدارد، اصولاً تنگی زندگی، بیشتر به

خاطر کمبودهای معنوی و نبود غنای روحی است، به خاطر عدم اطمینان به آینده، ترس از نابود شدن امکانات موجود و وابستگی بیش از حد به جهان ماده است و آن کس که ایمان به خدا دارد و دل به ذات پاک او بسته، از همه این نگرانی ها در امان است.

انسان در اسلام

طرز معرفی دین در هر مذهبی، می تواند جهان بینی آن را نشان دهد. حضرت علی (علیه السلام) در ذکر دلایل بعثت پیامبران چنین بیان می فرماید. (1)

1- آشکار نمودن فطرت انسان

2- تذکر نعمات الهی

3- گفتگوی استدلالی

4- شکوفا نمودن ذخایر عقلی

5- نشان دادن آیات خداوند چنانچه مشاهده می شود، در مذهب اسلام به توحید به عنوان یک

ص: 128

1- فبعث فیهم رسله، وواتر الیهم انبیاءه لیستاد و نهم میثاق فطرته و یذکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یشیروا لهم دفائن العقول و یروهم الایات المقدره. پس خدا تعالی پیغمبران خود را در بین آنان برانگیخت و ایشان را پی در پی فرستاد تا عهد و پیمان خداوند را که جبلی آنان بود، بطلبند و به نعمت فراموش شده (توحید فطری) یادآوریشان کنند و از راه تبلیغ با ایشان گفتگو نمایند (با برهان سخن گویند) و عقلهای پنهان شده را (که در زیرغبار کفر پوشیده و بر اثر تاریکی ضلالت و گمراهی مستتر گردیده) بیرون آورده به کار اندازند و آیات قدرت را به ایشان نشان دهند. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ج 1، ص 24

اعتقاد فطری، مورد پذیرش واقع شده و شکوفا کردن ذخایر عقلی و احتجاج بر اساس تعقل، راز بعثت پیامبران تلقی شده است.

بنابر معیارهای اسلامی، انسان بر فطرت توحیدی و خداپرستی متولد می شود و نقش والدین و مربیان شکوفائی این فطرت است. چنانچه والدین و مربیان، خود با تربیتهای الهی آموزش یافته باشند، می توانند در این راه توفیق یابند. آموزشها و برخوردهایی که بر خلاف فطرت توحید انجام شود موجب ایجاد برداشتهایی برخلاف توحید خواهد بود. به همین علت آموزش کودک، هم در محیط خانواده و هم در محیط های مدرسه مورد توجه بسیار قرار گرفته است. در این مذهب، با به کارگیری جنبه های عقلانی و استدلال، تمایلات فطری نسبت به پذیرش توحید تثبیت می گردند.

بعضی محققان غربی که مسیحیت را مورد بررسی قرار داده اند، معتقدند که نقش مذهب بیشتر نقش عاطفی است و نه نقش عقلانی. آنها معتقدند که درخواست عمده مذهب، ایمان است و ایمان مشکلات افراد زیادی را در خلال زندگی حل می کند. مذهب نیازهای موقعیتی را به مقدار زیاد بر می آورد و نسبت به نیازهای روانی نیز بدون توجه نیست و روی هم کمک اساسی آنها ارضای فرد، نسبت به امنیت عاطفی است. ولی در مکتب اسلام، بطور اختصاصی بر تعقل و استدلال تأکید بسیار می شود و همانطور که ذکر شد، اعتقاد به خدا و انتخاب مذهب و اصول اساسی دین، تنها باید بر اساس تعقل و استدلال باشد و هرگونه دنبال روی و تقلید در این مورد مطرود است.

با این برداشت، دین در حقیقت در درجه اول نیاز عقلانی و در درجات بعد نیاز عاطفی بشر را تأمین می نماید.

تلقى ادیان الهی به عنوان یک مکتب روان شناسی

ادیان الهی و از جمله اسلام، در طی قرون متمادی با القای نوعی طرز تفکر، زندگی فردی و اجتماعی میلیاردها انسان را در نقاط مختلف جغرافیایی اداره کرده اند و در حال حاضر نیز این کار را انجام می دهند. بررسی روشی که این ادیان در برخورد با انسان ها مورد استفاده قرار داده اند و توجه به بعد اختصاصی در روان انسان ها یعنی «فطرت» که پذیرش این آموزشها را امکان پذیر ساخته است، می تواند منجر به کشف دستگاہ روان شناسی خاصی شود که اصول آن در کارهای روزانه روان شناسی، روان درمانی و بهداشت روانی به ما کمک می کند و تعریفی اختصاصی از انسان ایده آل و جامعه ایده آل به دست دهد. بنابر آموزشها و واقعیاتی که در این ادیان، مخصوصاً در دین اسلام که بطور اختصاصی مورد بحث ما است وجود دارند، نشان می دهند بشریت بطور نهائی مذهب توحید را خواهد پذیرفت و ابعاد روانی او جز از این راه اشباع نخواهد شد.

بنابراین، بررسی روان شناسی ادیان توحیدی و از جمله اسلام از موقعیت اختصاصی برخوردار است و از وظایف روان شناسان و روان پزشکان در فرهنگهای مختلف می باشد. مذهب اسلام به موازات اعتقاد به اصالت روان و تلقی انسان به عنوان ترکیبی از عناصر

شیمیایی و عاملی غیر مادی که «روح» نامیده می شود و موجب هماهنگی بین این عناصر می گردد و به او حیات می دهد، مغز را به عنوان مرکز تعقل معرفی می کند. به این ترتیب، مکتب روان شناسی اسلامی برای ایجاد پدیده ها و فعل و انفعالات حیاتی و روانی هم به جنبه های فیزیکی و هم به جنبه های غیر فیزیکی معتقد است. این مذهب دو جریان ذاتی و غیر اکتسابی روانی به نامهای فطرت و شهوت را مورد تأکید قرار می دهد که خود به وسیله اراده فرد تقویت یا تضعیف می گردند. جریان فطرت به عنوان یک اصل ثابت و تغییر ناپذیر مورد تأکید قرار می گیرد که در تمام افراد بشر مشترک می باشد و به عنوان عاملی که انسان را در ضمن قادر ساختن به رفع نیازها و تشخیص بین نفع و ضرر، به سوی کمال سیر می دهد مورد توجه قرار می گیرد.

فطرت در نوع بشر در طول تاریخ یکنواخت است و انسانها به طور کلی نوع واحدی هستند و سود و زیان مشترکی دارند. (1)

تغییر ناپذیری فطرت در زندگی یک انسان و در طول تاریخ بشریت، با صراحت در قرآن مورد تأکید قرار گرفته است.

در آیه 30 سوره روم چنین می بینیم: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ». پس تو ای رسول، مستقیم روی به

ص: 131

جانب آئین پاک اسلام آور و پیوسته از طریق دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است پیروی کن که هیچ تغییر و تبدیلی در خلقت خدا نیست. این است آئین استوار حق ولیکن اکثر مردم از حقیقت آگاه نیستند.

با برداشت فوق، دانشمندان اسلام، با الهام از آیات مربوط به فطرت در قرآن، چنین نتیجه می گیرند که فطرت مانند غریزه یک امر تکوینی است یعنی جزء سرشت انسان است و اکتسابی نیست ولی از غریزه آگاهانه تر است یعنی بر خلاف غرایز که انسان و حیوان به آن آگاهی ندارند، در مورد امور فطری، شخص نسبت به آن آگاهی دارد یعنی می داند که امور فطری با مشخصات اختصاصی در او وجود دارند. (1)

فطرت و شهوت هر یک دارای انرژی و نیروی اختصاصی مربوط به خویش می باشند و تجربیات زندگی روزمره در تقویت یا تضعیف هر یک از آنها مؤثر می باشند.

اراده انسان که حاصل تفاضل قدرت نیروی فطرت و شهوت (جمع جبری این دو نیرو) می باشد، آزاد است تا یکی از دو جریان فطرت و شهوت را تقویت یا تضعیف نماید. (2)

ص: 132

1- فطرت، مطهری، ص 29

2- اصول بهداشت روانی: بررسی مقدماتی اصول بهداشت روانی، روان درمانی و برنامه ریزی در مکتب اسلام

انسان در نظام معنایی قرآن

واژه انسان در قرآن کریم 65 بار به کار رفته است که این واژه، ویژگی منحصر به فردی در میان واژگانی که بر آدمی در قرآن اطلاق شده است، دارا می باشد. کاربرد این واژه در قرآن همراه با اوصاف مدح و ذم و نقاط قوت و ضعف به گونه ای است که سؤالات متعددی را برای اندیشمندان و قرآن پژوهان مطرح می سازد که فلسفه بیان اوصاف دوگانه (مدح و ذم) برای انسان در قرآن چیست؟ و چرا قرآن کریم با فراوانی بسیار در توصیف انسان از صفات منفی چون ضعف و عجز و جهل و... بهره گرفته است در حالی که انسان افتخار تاج کرامت را در میان موجودات بر سر دارد و مقام خلیفه الهی و تسخیر آسمان ها و زمین و برخورداری از مقام امانت داری الهی و... را در پرونده امتیازات خود دارد.

سر دوگانگی وصف انسان در قرآن

آیا طبیعت اولیه انسان بر گرایش های منفی بنا شده است؟ چرا خداوند به مذمت اوصافی می پردازد که خود در خلقت اولیه انسان قرار داده است؟

در بررسی اوصاف انسان در قرآن مشاهده می شود که از یک طرف عالی ترین مدح ها و ستایش ها و از طرف دیگر بزرگ ترین خفت، در مورد انسان صورت گرفته است. او را از آسمان و زمین و از

فرشته برتر و در همان حال از دیو و چهارپایان پست تر شمرده است.

شهید مطهری (رحمة الله) که می گوید: «حقیقت این است که این مدح و ذم، از آن نیست که انسان یک موجود دو سرشتی است. نیمی از سرشتش ستودنی و نیم دیگر نکوهیدنی؛ نظر قرآن به این است که انسان همه کمالات را بالقوه دارد و باید آنها را به فعلیت برساند و این خود اوست که باید سازنده و معمار خویشتن باشد شرط اصلی وصول انسان به کمالاتی که بالقوه دارد ایمان است. به وسیله ایمان است که علم از صورت یک ابزار ناروا و در دست نفس اماره خارج می شود و به صورت یک ابزار مفید در می آید. پس انسان حقیقی که خلیفة الله است، همه چیز برای اوست و بالاخره دارنده همه کمالات انسانی است، علاوه براین، انسان ایمانی است نه انسان منهای ایمان، انسان منهای ایمان کاستی گرفته و ناقص است. چنین انسانی حریص، خونریز و کافر است و از حیوان پست تر».

آیت الله جوادی آملی مدح ها را ناظر به فطرت انسان و نکوهش ها را ناظر به طبیعت انسان می داند...

این پرسش که آیا طبیعت اولیه انسان بر گرایش های منفی بنا نهاده شده است؟ در نگاه اندیشمندان معاصر چه پاسخ دارد؟

علامه طباطبایی می نویسد: خداوندی که در مورد خود فرموده: **الذي أحسن كل شيء خلقه** (1) خداوند هیچگاه صفات فی حد نفسه

ص: 134

مذموم را در وجود انسان قرار نمی دهد و صفات انسان آنگاه مذموم می شوند که انسان در اثر سوء تدبیر خود آنها را از حال اعتدال خارج کرده و به افراط و تفریط سوق می دهد. (1)

بیان وضع آفرینش و مقتضای خلقت انسان یک مسأله است و مذمت کردن برای داشتن چنین وضعی مسأله دیگری است آنگاه که مسأله مربوط به زمینه خلقت انسان می شود این زمینه مورد ملامت قرار نمی گیرد بلکه قناعت ورزیدن به این زمینه است که مورد مذمت و تقبیح می باشد .

آیت الله مکارم شیرازی در این باره گفته اند: خداوند نیروها و غرایز و صفاتی در انسان آفریده است که اینها بالقوه وسیله تکامل و ترقی و سعادت او محسوب می شوند بنابراین صفات و غرایز مزبور ذاتاً بد نیستند بلکه وسیله کمال است اما هنگامی که همین صفات در مسیر انحرافی قرار گیرد و از آن سوء استفاده شود مایه نکبت و بدبختی و شر و فساد خواهد بود. (2)

با بررسی آیات توصیفگر انسان، این نتیجه به دست می آید که این آیات ناظر به یک بعد و یا یک مرحله وجودی انسان نمی باشند، بلکه برخی از این آیات در مقام نکوهش سرشت اولیه انسان هستند مانند «وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»؛ (3) و برخی در مقام نکوهش طبیعت

ص: 135

1- ترجمه تفسیر المیزان، ج 20، ص 15

2- تفسیر نمونه، ج 25، ص 28

3- سوره نساء، آیه 28

ثانوی انسان، مانند؛ «ثُمَّ رَدَدْنَا أَسْفَلَ سَافِلِينَ»؛ (1) آنگاه او را فروتر از همه فروتران گردانیدیم.

در دسته دیگر آیات (که به ستایش انسان پرداخته اند) نیز مشاهده می شود که برخی ناظر به طبیعت اولیه آدم است. مانند: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»؛ (2) ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم. و برخی ناظر به طبیعت ثانوی انسان است مانند: «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»؛ (3) ای روح آرامش یافته. می توان گفت که در قرآن کریم هر جا سخن از مدح و ستایش انسان است این ستایش ناظر به استعداد ذاتی انسان برای رسیدن به کمال و یا ناظر به طبیعت ثانویه انسان های با ایمان و به کمال رسیده می باشد و هر جا سخن از مذمت و نکوهش انسان است این نکوهش ناظر به نقاط ضعف طبیعت اولیه انسان و یا ناظر به طبیعت ثانویه انسان های فاقد ایمان است.

آیت الله سبحانی درباره وجود گرایش های منفی در طبیعت اولیه انسان می گوید: مجموع کشش های موجود در آفرینش همه خیر و خوب، همگی مثبت و سودمند بوده و در سراسر وجود او غریزه شری وجود ندارد و اگر یکی از این غرایز از وجود او کنار برود و از حیات او حذف شود زندگی او دچار اختلال شده و انسانیت به خطر

ص: 136

1- سوره تین، آیه 5

2- سوره اسراء، آیه 70

3- سوره فجر، آیه 27

می افتد. انسانی که خدا در آفرینش او خود را با جمله «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (1) توصیف می کند نمی تواند آمیزهای از خیر و شر، از خوبی و بدی باشد. چیزی که هست این است که برخی از غرایز مانند شمشیر دو لبه یا سکه دو رویه است که اگر رهبری صحیح نشود، اگر از طریق عقل و خرد مهار نگردد مایه تباهی او می گردد و آنچه که ابعاد منفی خوانده می شود و مظهر شر تلقی می گردد، نتیجه عدم رهبری و تعدیل است و این غیر از این است که بگوییم در آفرینش او خیر و شر به هم آمیخته است.

باید تذکر داد نکته ای که از آن غفلت ورزیده اند تفاوت بین گرایش های و نقاط ضعف است و تا تفاوت این دو روشن نشود هرگونه پاسخی به سؤال مطرح شده، دارای اشکال اساسی خواهد بود زیرا طبیعت اولیه انسان گاهی از جهت نقاط ضعف آن مورد بررسی قرار می گیرد و گاهی از جهت گرایش های موجود در آن.

حقیقت این است که این مدح و مذم، از آن نیست که انسان یک موجود دو سرشتی است. نیمی از سرشتش ستودنی و نیم دیگر نکوهیدنی؛ نظر قرآن به این است که انسان همه کمالات را بالقوه دارد و باید آنها را به فعلیت برساند و این خود اوست که باید سازنده و معمار خویشتن باشد.

ص: 137

تفاوت بین نقاط ضعف طبیعت اولیه انسان با گرایش های موجود در آن، این است که نقاط ضعف یک امور عدمی هستند و نه وجودی، برخلاف گرایش ها که یک امور وجودی می باشند. نقاط ضعف طبیعت اولیه انسان چون امور علمی هستند فاعل ندارد و لذا به خداوند سبحان منسوب نمی شوند برخلاف گرایش ها.

در قرآن کریم هرجا سخن از مذمت و نکوهش طبیعت اولیه انسان است ناظر به همین نقاط ضعف می باشد. این نقاط ضعف، اموری علمی و منفی هستند و انسان برای رسیدن به کمال مطلوب خویش باید این نقاط ضعف خود را برطرف کرده و به جای طبیعت اولیه جهول و کم جنبه و عجول، طبیعت ثانویه ای دارای علم و پر ظرفیت و با صبر بسازد.

اما اینکه، مذمت، و نکوهش، ناظر به گرایش های طبیعت اولیه باشد محل اشکال است. چون خداوند متعال خود این گرایش ها را در وجود آدمی قرار داده و اموری که به خداوند سبحان منسوب می شود نمی تواند به خودی خود، شر و منفی باشد.

چنانکه در دیدگاه اول مطرح شده، صفات و گرایش هایی که در طبیعت اولیه انسان قرار داده شده، به خودی خود مذموم و منفی نمی باشد بلکه این سوء تدبیر انسان در بهره برداری از این گرایش ها است که موجب افراط و تفریط در این گرایش ها شده است.

علامه محمد تقی جعفری می گوید: بیان وضع آفرینش و مقتضای خلقت انسان یک مسأله است و مذمت کردن برای داشتن چنین وضعی مسأله دیگری است آنگاه که مسأله مربوط به زمینه خلقت انسان می شود این زمینه مورد ملامت قرار نمی گیرد بلکه قناعت ورزیدن به این زمینه است که مورد مذمت و تقبیح می باشد.

طبیعت اولیه انسان دارای یک سری نقاط ضعف است و هم دارای گرایش هایی که به خودی خود منفی نیستند بلکه لازمه زندگی انسان هستند و این گرایش ها چنین قابلیت و استعدادی را دارند که تا به صورت معتدل به کار گرفته شوند و همچنین استعداد انحراف و افراط و تقریبط را نیز دارند.

آموزه های اسلام، انسان را خلیفه برگزیده و مورد ستایش پروردگار معرفی کرده است که با سیطره بر آسمان ها و زمین و به دوش گرفتن امانت خداوندی، ارزشی بی نظیر را در نظام تکوین یافته است. این موجود برگزیده، دارای کرامتی ذاتی است که در میان نوع بشر، در دارا بودن آن، تفاوتی نیست؛ اما این دارایی دائمی برای بشر نخواهد بود، چرا که بشر با ارتکاب خیانت یا جنایت این کرامت خدادادی را از کف خواهد داد. انسان ها نیز با بهره گیری از تقوی و گام نهادن در مسیر ایمان و عمل صالح، می توانند به گرامی ترین درجات دست یابند.

اصل اول

انسان موجودی است مرکب از جسم و روح، که پس از مرگ، جسم او متلاشی می شود ولی روح او به حیات خود ادامه می دهد، و مرگ انسان به معنای فناى او نیست. از این جهت تا برپایی قیامت، در عالم برزخ زندگی خواهد داشت. قرآن در بیان مراتب آفرینش انسان، آخرین مرحله آن را که با نفخه روح در کالبد وی صورت می پذیرد، با این جمله یاد می کند: «ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا» (1) آنگاه او را موجودی دیگر قرار دادیم.

نیز در آیات متعدد به حیات برزخی انسان اشاره می کند و از آن جمله می فرماید: «وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (2) و پیش روی (و یا پشت آنان) برزخ (3) است تا روزی که برانگیخته می شوند.

اصل دوم

هر انسانی با فطرت پاک و توحیدی آفریده می شود، به گونه ای که اگر به همین حالت پیش برود و عوامل خارجی او را منحرف نکنند، راه حق را خواهد پیمود. هیچ فردی از مادر خویش خطاکار، گنهکار،

ص: 140

1- سوره مؤمنون، آیه 14

2- سوره مؤمنون، آیه 100

3- جهان برزخ به نوعی پیش رو و به نوع دیگر پشت سر قرار دارد، از این جهت هر دو لفظ را به کار گرفتیم.

و یا بد سگال زاده نشده است، و پلیدیها و زشتیها جنبه عرضی داشته و معلول عوامل بیرونی و اختیاری است. و روحیات ناپسند موروثی نیز به گونه ای نیست که در سایه اراده و خواست انسان تغییر ناپذیر باشد. بنابراین اندیشه گناه ذاتی فرزندان آدم، که در مسیحیت کنونی مطرح است، بی پایه است.

قرآن کریم در سوره روم، آیه 30، در این باره می فرماید: بدون هیچگونه انحراف به چپ و راست، به آیین الهی روی آور که خداوند انسانها را بر اساس آن آفریده است. پیامبر گرامی (صلی الله علیه و اله) نیز می فرماید: «ما من مولود الا یولد علی الفطرة» (1) هیچ مولودی نیست مگر اینکه بر فطرت پاک (توحید و یگانه پرستی) به دنیا می آید.

اصل سوم

انسان موجودی است مختار و انتخابگر، یعنی در پرتو قوه عقل پس از بررسی جوانب مختلف فعل، انجام یا ترک آن را برمی گزیند. قرآن کریم می فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (2) ما راه را به او نشان داده ایم، او یا سپاسگزار است و یا کفران کننده.

نیز می فرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (3) بگو حق از جانب پروردگارتان نازل گردیده است. پس هرکس می خواهد ایمان آورد و هرکس می خواهد کفر ورزد.

ص: 141

1- توحید صدوق، ص 331

2- سوره انسان، آیه 3

3- سوره کهف، آیه 29

اصل چهارم

انسان به حکم اینکه از فطرتی سلیم برخوردار است، و دارای قوه عقل می باشد می تواند خوب را از بد تمیز دهد و نیز از اختیار و انتخابگری برخوردار است. روی این جهات - موجودی است تربیت پذیر، که راه رشد و تعالی و بازگشت به سوی خدا به روی او در همه زمانها گشوده است، مگر در لحظه ای (لحظه مشاهده مرگ) که دیگر توبه او پذیرفته نیست. از این جهت، دعوت پیامبران شامل همه افراد بشر بوده است، حتی افرادی مانند فرعون، چنانکه می فرماید: «فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَنْ تَرْكَبَ * وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى»: (1) ای موسی به فرعون بگو آیا می خواهی تزکیه شوی و ترا به سوی پروردگارت هدایت کنم، تا خشیت یابی.

بر این اساس انسان نباید هیچگاه از رحمت و مغفرت الهی مایوس گردد. چنانکه می فرماید: «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا»: (2) از رحمت خدا مایوس نشوید، که او همه گناهان را می آمرزد.

اصل پنجم

انسان به حکم اینکه از نور خرد و موهبت اختیار برخوردار است، موجودی مسئول می باشد: مسئول در برابر خدا، در برابر پیامبران و

ص: 142

1- سوره نازعات، آیات 18 - 19

2- سوره زمر، آیه 53

رهبران الهی، در برابر گوهر انسانی خویش و انسانهای دیگر و در برابر جهان. قرآن به مسئولیت بشر در آیات بسیاری تصریح دارد. از جمله می فرماید: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (1) به پیمان وفادار باشید که از پیمان سؤال می شود.

نیز می فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (2) از گوش و چشم و دل سؤال می شود.

باز می فرماید: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» (3) آیا انسان گمان می کند که به حال خود رها شده است.

و پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و اله) فرموده است: «الا لکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتہ».

اصل ششم

هیچ انسانی بر دیگری مزیت و برتری ندارد مگر از طریق کمالات معنوی که از آن برخوردار است. بارزترین ملاک مزیت و برتری نیز تقوا و پرهیزگاری در همه شئون زندگی است. چنانکه می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (4) ای انسانها ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را دسته ها و قبیله های

ص: 143

1- سوره اسراء، آیه 34

2- سوره اسراء، آیه 36

3- سوره قیامت، آیه 36

4- سوره حجرات، آیه 13

گونگون قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است.

بنابر این خصوصیات نژادی و جغرافیایی و نظایر آن از دیدگاه اسلام مایه برتری طلبی و تفاخر و تبختر نیست.

اصل هفتم

ارزشهای اخلاقی، که در حقیقت اصول انسانیت بوده و ریشه فطری دارند، اصولی ثابت و جاودانه اند، و گذشت زمان و تحولات اجتماعی سبب تغییر و دگرگونی آنها نمی شود. مثلا زیبایی وفا به عهد و پیمان، یا نیکی را با نیکی پاسخ گفتن، امری جاودانه است و تا بشر بوده و خواهد بود، این قانون اخلاقی دگرگون نخواهد شد. همچنین است حکم به زشتی خیانت و خلف وعده. بنابراین، از دیدگاه عقل، در زندگی اجتماعی بشر یکرشته اصول وجود دارد که با طبیعت و سرشت انسان در هم آمیخته و ثابت و پایدار می باشد.

آری در کنار این اصول اخلاقی یک رشته آداب و رسوم نیز یافت می شود که از شرایط زمانی و مکانی تاثیر پذیرفته و دستخوش تغییر و دگرگونی قرار می گیرد، که ربطی به مبادی و اصول ثابت اخلاقی ندارد.

قرآن کریم به برخی از اصول عقلی و ثابت اخلاقی اشاره دارد، چنانکه می فرماید: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (1) آیا پاداش

ص: 144

احسان، چیزی جز احسان است؟

«مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ» (1) بر نیکوکاران نكوهشی نیست.

«فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (2) خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی سازد.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ» (3) خدا به دادگری و نیکوکاری و کمک به خویشاوندان فرمان می دهد و از پلیدی و زشتی و ستم نهی می کند.

اصل هشتم

اعمال انسان، گذشته از اینکه در سرای دیگر پاداش یا کیفر دارد، در این جهان نیز خالی از پیامدهای خوب و بد نیست. در حقیقت پاره ای از حوادث جهان عکس العمل فعل او می باشد، و این حقیقتی است که وحی از آن پرده برداشته و علم بشر نیز تا حدی بدان پی برده است. قرآن کریم در این باره آیات بسیاری دارد که دو نمونه را یادآور می شویم :

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (4) هرگاه اهل

ص: 145

1- سوره توبه، آیه 91

2- سوره یوسف، آیه 90

3- سوره نحل، آیه 90

4- سوره اعراف، آیه 96

آبادیها ایمان آورند و پرهیزگار باشند، درهای برکات آسمان و زمین را به روی آنان می گشاییم، ولی آنان (آیات الهی را تکذیب کردند، پس ما نیز آنها را به کیفر اعمالشان رساندیم.

حضرت نوح به امت خود یادآور می شود که میان پاکی از گناه و گشوده شدن درهای رحمت الهی و فزونی نعمت خداوند رابطه ای برقرار است. چنانکه می فرماید: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا» (1): (به قوم خود) گفتم از خدا طلب آمرزش کنید، او آمرزنده گناهاست، در این صورت از آسمان بر شما باران فراوان فرود می فرستد. و با مال و فرزند، شما را کمک می کند. و برای شما باغها و چشمه سارهایی پدید می آورد.

اصل نهم

پیشرفت و عقبگرد امتها ناشی از عللی است که صرفنظر از برخی عوامل بیرونی، عمدتاً ریشه در عقاید و اخلاق و رفتار خود آنان دارد. این اصل با قضا و قدر الهی نیز منافات ندارد، زیرا این قاعده خود از مظاهر تقدیر کلی الهی است. یعنی مشیت کلی الهی بر این تعلق گرفته است که امتها از طریق عقاید و رفتار خود سرنوشت خود

ص: 146

را رقم زنند. مثلاً جامعه ای که روابط اجتماعی خود را بر اصل عدالت و دادگری استوار سازد، زندگی نیک و آرامی خواهد داشت، و امتی که روابط اجتماعی خود را بر خلاف آن قرار دهد، سرنوشتی ناگوار در کمین او خواهد بود. این اصل همان است که در اصطلاح قرآن سنتهای الهی «نامیده شده است.

چنانکه قرآن مجید می فرماید: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا * اسَّ تَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرُ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (1): «انگاه که بیم دهنده ای نزدشان آمد، جز دوری از بیم دهنده آنها را سودی نبخشید، به علت استکبار در زمین و نیرنگ های زشت، (باید دانست که) نیرنگهای بد جز نیرنگبازان را در بر نمی گیرد. آیا آنان جز سنتی که بر گذشتگان حاکم بود، منتظر چیز دیگری هستند؟! در سنت خدا هیچ تحول و دگرگونی نمی یابی.

«وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * .. وَتِلْكَ الْأَيَّامُ ذُودًا بَيْنَ النَّاسِ» (2): «شماها برترید اگر مؤمن باشید و این روزها (پیروزی و شکست) را بین مردم دست به دست می گردانیم.

ص: 147

1- سوره فاطر، آیات 43 - 42

2- سوره آل عمران، آیات 140 - 139

تاریخ بشر آینده روشنی دارد. درست است که زندگی بشر غالباً با نابرابری‌ها و نابسامانی‌ها همراه بوده است، ولی این وضع تا آخر ادامه نخواهد داشت، بلکه تاریخ بشر به سوی آینده‌ای روشن در حرکت است که در آن عدل فراگیر حاکم شده و به تعبیر قرآن کریم صالحان حاکمان زمین خواهند بود.

چنانکه می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (1) ما در زبور پس از «ذکر» (شاید مقصود تورات باشد) نوشتیم که صالحان حاکمان زمین خواهند شد.

و نیز می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ...» (2) خداوند به افرادی از شما که ایمان آورده و کارهای نیک انجام دهند وعده داده است که آنان را در زمین خلافت بخشد، همان گونه که پیشینیان را خلافت بخشیده است.

بنابراین در آینده تاریخ و در گردونه مبارزه مستمر حق و باطل، پیروزی نهایی از آن حق است، هر چند به طول انجامد. چنانکه در سوره الانبیاء، آیه 18 می‌فرماید: «حق را بر سر باطل می‌زنیم تا آن را درهم کوبد، پس ناگهان نابود گردد».

ص: 148

1- سوره انبیاء، آیه 105

2- سوره نور، آیه 55

انسان از دیدگاه قرآن کریم از کرامتی ویژه برخوردار است، تا آنجا که مسجود فرشتگان قرار گرفته است.

چنانکه می فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاَهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»: (1) همانا بنی آدم را کرامت بخشیدیم و آنان را در خشکی و دریا جای داده و از طیبیات روزی دادیم و بر بسیاری از آفریده های خود برتری بخشیدیم.

با توجه به اینکه اساس زندگی انسان را حفظ کرامت و عزت نفس تشکیل می دهد، انجام هرگونه کاری که این موهبت الهی را خدشه دار سازد از نظر اسلام ممنوع است. به تعبیری روشن تر، هر نوع سلطه گری و سلطه پذیری ناروا، اکیدا ممنوع می باشد.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «ولا تكن عبد غيرك وقد جعلك الله حرا»: (2) بنده دیگری مباش، خدا ترا آزاد آفریده است.

نیز می فرماید: «ان الله تبارك و تعالی فوض الى المؤمن كل شيء الا اذلال نفسه»: خدا کارهای فرد با ایمان را به دست خود او سپرده و او را در انجام و ترک آنها آزاد گذارده) جز خوار ساختن خویش را. (3)

ص: 149

1- سوره اسراء، آیه 70

2- نهج البلاغه، نامه شماره 38

3- وسائل الشیعة: ج 11، ص 424، (کتاب الامر بالمعروف، باب 12، حدیث 4).

حیات عقلانی انسان از دیدگاه اسلام جایگاه ویژه ای دارد، زیرا برتری و ملاک امتیاز انسان از سایر حیوانات به قوه تفکر و نیروی خرد او است. از این روی در آیات بسیاری از قرآن کریم، بشر به تفکر و اندیشه ورزی دعوت شده است تا آنجا که پرورش فکر و تفکر در مظاهر خلقت را از ویژگی های خردمندان دانسته است.

چنانکه می فرماید: « الَّذِينَ يَتَذَكَّرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا «(1) آنان کسانی هستند که خدا را، ایستاده و نشسته و در حالیکه به پهلو خوابیده اند، یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند و می گویند: پروردگارا این جهان را بیهوده نیافریده ای. بر اساس چنین دیدگاهی است که قرآن، انسانها را از پیروی های نسنجیده و کورکورانه از گذشتگان منع می کند.

اصل سیزدهم

آزادی های فردی در قلمرو مسایل اقتصادی، سیاسی و غیره در اسلام مشروط به این است که با تعالی معنوی او منافات نداشته و نیز مصالح عمومی را خدشه دار نسازد. در حقیقت فلسفه تکلیف در اسلام همین است که می خواهد با موظف کردن انسان، کرامت ذاتی او

ص: 150

را حفظ نموده و مصالح عمومی را تأمین کند. جلوگیری اسلام از بت پرستی و میگزاری و نظایر آن برای حفظ کرامت و حرمت انسانی است، و از اینجا حکمت قوانین کیفری اسلام نیز روشن می گردد.

قرآن کریم اجرای قانون قصاص را عامل حیات انسان دانسته و می فرماید: « وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ »: (1) ای خردمندان، قصاص حافظ حیات شما است.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) یا فرمود: «ان المعصية اذا عمل بها العبد سرا لم يضر الاعمالها، فاذا عمل بها علانية ولم يغير اضرت بالعامه»: هرگاه فردی به صورت پنهانی مرتکب گناه شود فقط به خود ضرر می زند، ولی اگر آشکارا انجام دهد و مورد اعتراض واقع نشود به عموم ضرر می رساند.

امام صادق لا پس از نقل حدیث می افزاید: «ذلک انه یذل بعمله دین الله و یقتدی به اهل عداوة الله»: علت این امر آن است که فرد متظاهر به گناه با رفتار خود حرمت احکام الهی را می شکند و دشمنان خدا از او پیروی می کنند. (2)

اصل چهاردهم

یکی از مظاهر آزادی فردی در اسلام این است که در پذیرش دین

ص: 151

1- سوره بقره، آیه 179

2- وسائل الشیعة: ج 11، ص 407، کتابالامر بالمعروف، باب 4، حدیث 1

اجباری نیست، چنانکه می فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»⁽¹⁾ زیرا دین مطلوب در اسلام، ایمان و باور قلبی است و این چیزی نیست که با عنف و زور در دل انسان جای گیرد، بلکه در گرو حصول یک رشته مقدمات است که مهمترین آنها روشن شدن حق از باطل می باشد. هرگاه این شناخت حاصل شود، در شرایط طبیعی، انسان حق را برمی گزیند.

درست است که «جهاد» یکی از فرایض مهم اسلامی است، ولی معنای آن اجبار دیگران به پذیرش اسلام نیست، بلکه مقصود از آن برطرف ساختن موانع ابلاغ پیام الهی به گوش جهانیان است تا «تبیین رشد» تحقق پذیرد. طبیعی است چنانچه سوداگران زر و زور از روی اغراض مادی و شیطانی مانع رسیدن پیام آزادی بخش دین به گوش جان انسانها گردند، فلسفه نبوت (که همانا ارشاد و هدایت بشر است) اقتضا می کند که جهادگران هرگونه مانع و یا موانع را از سر راه بردارند، تا شرایط ابلاغ پیام حق به افراد بشر فراهم گردد.⁽²⁾

فطرت

فطر، در اصل به معنی شکافتن در طول است و فطرت در لغت به معنی ابداع و اختراع، و به معنی شکافتن است، پس فاطر، آفریننده می باشد، صفتی است که هر موجود در آغاز خلقتش داراست، خمیره

ص: 152

1- سوره بقره، آیه 256

2- منشور عقاید امامیه، استاد جعفر سبحانی، ص 24

سرشت جبلت و مانند اینهاست. گرچه فطرت از نظر واژگانی بر همه موجودات قابل اطلاق است، اما در اصطلاح و کاربرد فقط برای انسان به کار می رود و در واقع به معنای صفات ویژه انسان است.

مهمترین کاربردهای واژه فطرت

1- فطرت در برابر طبیعت و غریزه: برخی واژه فطرت را برای بیان امور سرشتی ویژه انسان، در برابر غریزه که بیانگر امور سرشتی حیوانات و طبیعت که بیانگر امور سرشتی جمادات و گیاهان است به کار برده اند.

2- فطرت مرادف غریزه: در این کاربرد مقصود از امور فطری همان امور غریزی است، البته در باره این که امور غریزی در این کاربرد به چه اموری گفته می شود اختلاف نظر وجود دارد، که یکی از آنها عبارت است از کارهایی که از انسان سر می زند ولی انسان از نتایج آن آگاه نیست و نتایج برای وی مبهم است، مانند برخی از کارهایی که کودک در سالهای اول کودکی، آگاهانه انجام می دهد.

3- فطرت مرادف بدیهی: در این اصطلاح، هر گزاره ای که نیازمند استدلال نباشد مانند نیازمندی معلول به علت و محال بودن اجتماع نقیضین، فطری نامیده می شود.

4- فطری یک نوع از یقینیات منطقی: در این کاربرد، به گزاره های نیازمند استدلال که استدلال آنها به صورتی پنهان همراه آنها است فطری گفته می شود، مانند چهار جفت است که استدلال آن (چون به

دو بخش متساوی بخش پذیر است) همراه آن است.

هگاه واژه فطری به گزاره های نزدیک به بدیهی اطلاق می شود، مانند این که خدا وجود دارد.

6- فطرت مرادف معنای عقل: این اصطلاح را ابن سینا به کار برده و فرموده است که فطرت وهم خطا پذیر است ولی فطرت عقل خطا پذیر نیست.

7- فطرت به معنای قالب های ذهنی: در بینش امانول کانت قالب ها از امور فطری ذهن هستند و آنها را قالب های فطری می نامد مثل، مکان، زمان، کیفیت، کمیت، نسبت و جهت در فضا، که ذهن فاعل شناسایی، ماده شناسایی را که از خارج دریافت کرده در این قالب ها می ریزد تا قابل درک شوند.

8- فطرت به معنی آنچه خاصیت عقل است و حس و تجربه در پیدایش آن هیچ نقشی ندارد و عقل آن را به صورت بالفعل داراست، در بینش دکارت که در آن خدا، نفس و ماده (موجود دارای امتداد) فطری به شمار می آیند، واژه فطری به همین معنا است.

9- فطرت به معنای علم حضوری انسان به خدا، که در فطری بودن خداشناسی این معنی با مفاد آیات و روایات فطرت سازگارتر است.

10- فطرت به معنای درک و شناخت همه اذهان نسبت به یک حقیقت که از جهت اصل درک و کیفیت آن همه یکسانند مانند علم به وجود جهان خارج.

علامه طباطبایی می فرماید: این واژه (فطرت) صرفاً به معنای (ایجاد از عدم است) اما واژه فطرت در قرآن تنها یکبار به کار رفته که آن در مورد انسان است و به «الله» اضافه گشته: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (1)

یعنی توجهت را به دین پیوسته کن، در حالی که بدان مایلی، پیروی کن از فطرت خدایی که بشر را بر آن آفریده، تبدیلی بر دین خدا نیست لیکن بیشتر مردم نمی دانند. از تعریف اصطلاحی فطرت صفات ویژه انسان) دو نکته مهم به دست می آید:

الف - هر صفت ذاتی که در انسان هست، فطری نیست زیرا صفات انسان به دو دسته صفات مشترک و صفات مختص تقسیم می شود. مقصود از صفات مشترک صفاتی است که سایر موجودات نیز آن را دارند. به این دسته از صفات فطری نمی گویند، گرچه از بدو تولد تا هنگام مرگ همراه انسان باشد، میل به خوردن هنگام گرسنگی، میل به استراحت به هنگام خستگی، میل جنسی و مانند اینها که مشترک بین انسان و حیوان است و امیالغریزی نامیده می شود از همین دسته است.

ب - مقصود از انسان در تعریف فطرت (نوع انسان است، نه فرد آن، صفاتی را فطری گویند که در انسان از این رو که انسان است، وجود داشته باشد، نه از این جهت که در فلان جامعه یا فلان زمان

ص: 155

زندگی می‌کند. از این روی گفته می‌شود صفات فطری در همه انسانها وجود دارد و به فرد، زمان یا مکان خاصی نیز اختصاص ندارد. بنابراین، فطریات اکتسابی نیستند، یعنی از طریق تعلیم و تربیت و شرایط اجتماعی به دست نمی‌آیند، بلکه ریشه در ذات آدمی دارند. البته تمامی صفات انسان، فطری یا غیر فطری با توجه به تعلیم و تربیت، ویژگی‌های محیط و نیز اعمال ارادی و آگاهانه خود فرد، شدت و ضعف می‌یابد. آیه 30 سوره روم مسئله فطرت الهی انسان را به طور روشن مطرح نموده است. این آیه به صراحت از وجود نوعی فطرت الهی در انسان خبر می‌دهد، یعنی انسان با نوعی آگاهی و سرشت و طبیعت آفریده شده که برای پذیرش دین آمادگی دارد. (دین مجموعه قوانین و مقررات و برنامه‌هایی است که خداوند برای رسیدن انسان به کمال مطلوب، به وسیله پیامبران و از طریق وحی، برای بشر فرستاده است، دین برنامه زندگی انسان است، دین تنظیم‌کننده رابطه انسان با خدا و خودش و طبیعت و انسانهای دیگر است. دین اسلام بر اساس فطرت بشر از طرف خداوند به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وحی شده است.) انبیاء و پیامبران در دعوت انسانها به توحید و پرستش خداوند با موجوداتی بی تفاوت رویه رو نبوده‌اند، بلکه در ذات و سرشت انسان، تمایل و کششی به سوی توحید وجود دارد و انسان به صورت ذاتی با خدا آشناست. و تنها کسی می‌تواند برای انسان قانون وضع کند که کاملاً انسان را از جهات درونی و بیرونی بشناسد و به تمامی زوایای روحی و روانی او آگاهی داشته باشد و از

آنجا که هیچ کس جز خداوند که آفریننده انسان است، دارای علم و آگاهی کامل و همه جانبه نسبت به او نیست، پس تنها خداوند می تواند، برای انسان ها قوانینی منطبق بر فطرت آنها وضع کند و آنها را صددرصد به سوی کمال هدایت کند. چنانکه سازنده هر دستگاه و وسیله ای از همه نسبت به آن آشنا تر است و می تواند بگوید چگونه باید از آن دستگاه استفاده کرد. (1)

علاوه بر آیه فوق در برخی از روایات نیز به فطرت الهی داشتن انسان تصریح شده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «کل مولود یولد علی الفطرة» (2) هر نوزادی بر فطرت توحید زاده می شود. و نیز فرمود: «یعنی المعرفة بأن الله عزوجل خالقه» مقصود پیامبر (صلی الله علیه و آله) این است که هر نوزادی با این معرفت و آگاهی که خداوند خالق و آفریننده اوست متولد می شود. امام علی (علیه السلام) می فرماید: «کلمة الاخلاص هی الفطرة» (3) یکتا دانستن پروردگار مقتضای فطرت انسانی است. امام صادق (علیه السلام) در جواب زراره که از مفاد آیه 30 سوره روم سؤال کرده بود فرمودند: «فطرهم جميعا علی التوحید» (4) خداوند همه را بر فطرت توحید خلق نمود.

فطرت الهی و توحیدی در سرشت آدمی به ودیعت نهاده شده است که نحوه وجود آدمی را از سایر موجودات، ممتاز و مشخص

ص: 157

1- از مفاهیم قرآن، ص 222

2- اصول کافی، ج 2، ص 13

3- نهج البلاغه، خطبه 110

4- اصول کافی، ج 2، ص 12

می‌کند. سر پررنگ شدن بحث از فطرت الهی بشر در میان سایر امور فطری انسان، اهمیت خاص این عنصر و همچنین مباحث و پرسش‌های متنوعی است که درباره فطرت الهی بشر مطرح شده است و همین امر موجب شده که این امر فطری از توجه و اعتنای بیشتری برخوردار باشد. ادعای فطرت الهی داشتن آدمیان جهات مختلفی خواهد داشت: مقصود از فطرت الهی داشتن انسان چیست؟ آیا فطرت شناخت مورد نظر است یا فطرت گرایش؟ اگر فطرت شناخت مورد نظر است، شناخت حصولی خداوند فطری است یا شناخت حضوری او؟ مورد دیگر درباره بالقوه یا بالفعل بودن فطرت الهی است. آیا این گرایش یا شناخت فطری در همه انسانها از بدو تولد به صورت بالفعل موجود است یا امری بالقوه و استعدادی است؟ آیا این امر فطری امکان زوال دارد و در صورت زایل شدن آیا آن فرد همچنان انسان باقی خواهد ماند؟ البته باید دانست که این پرسش‌ها به فطرت الهی بشر اختصاص ندارد و در مورد هر امر فطری قابل طرح است.

منظور از فطرت الهی بشر چیست؟

در باب فطری بودن توحید، سه احتمال وجود دارد:

1- آن است که تصدیق به وجود خداوند، به صورت شناخت مفهومی و حصولی، فطری بشر است، فطری بودن در این جا به (فطرت عقل) و دستگاه شناختی و ادراکی انسان مربوط می‌شود.

ص: 158

2- به علم حضوری و شهودی بشر نسبت به خداوند نظر دارد بر طبق این احتمال همه انسانها درجات مختلفی از معرفت حضوری و بی واسطه نسبت به خداوند دارند.

3- فطرت الهی انسان را میل درونی و گرایش ذاتی انسان می داند بنابراین این احتمال، انسان برحسب ساختمان روحی خاص خویش متمایل و خواهان خدا، آفریده شده است.

مرحوم شهید مطهری در توضیح احتمال اول می گوید: برخی از مدعیان فطری بودن خداشناسی، «فطرت عقل» می گویند انسان به حکم عقل فطری، بدون این که نیازی به تحصیل مقدمات استدلالی داشته باشد، به وجود خداوند پی می برد. توجه به نظام هستی و مقهوریت و مربوطیت موجودات، خود به خود و بدون این که انسان بخواهد استدلال کند، اعتقاد به موجود مدبر و قاهر را در انسان به وجود می آورد. همچنان که در همه فطریاتی که در اصطلاح منطق فطریات نامیده می شوند مطلب از این قرار است. حق این است که نمی توان قضیه «خدا وجود دارد» را از فطریات منطقی دانست، یعنی قضایایی که بدیهی هستند و استدلال بر آنها همواره برای ذهن حاضر است بدون آن که به فحص و تلاش ذهنی نیازی باشد، نظیر زوج بودن عدد چهار. در طول تاریخ تفکر و اندیشه به وضوح، شاهد استدلال ها و براهین حکما و فلاسفه و دیگر دانشمندان بر وجود خداوند هستیم و این تلاش علمی عظیم نشانگر عدم بداهت اعتقاد به وجود خداوند از نظر عقلی و نظری است. به همین دلیل برخی از

دانشمندان گفته اند که اعتقاد به خداوند نزدیک به بديهی (نه بديهی) است. (1)

احتمال دوم، علم حضوری انسان به خداوند را فطری بشر می داند. دل انسان با آفریننده خود ارتباطی عمیق دارد و هنگامی که انسان به اعماق وجود خویش توجه نماید چنین رابطه ای را خواهد یافت؛ زمینه این شهود و علم حضوری در همه انسانها موجود است، اما اکثر مردم خصوصا در اوقات عادی زندگی که سرگرم امور دنیوی هستند، به این رابطه قلبی و درونی توجهی ندارند و فقط هنگامی که توجه آنها از همه چیز بریده می شود و امیدشان از همه اسباب قطع می گردد، می توانند به این رابطه قلبی توجه نمایند. در آیاتی نظیر آیه 53 سوره نحل و آیه 65 سوره عنکبوت، به بیدار شدن این فطرت در موقعیت های اضطراری و زمانی که انسانها از همه اسباب قطع امید می کنند، اشاره شده است. بر طبق این احتمال، خداشناسی فطری است و خدا پرستی و گرایش به خدا، فرع این شهود و معرفت حضوری است. انسانهای عادی در حالت اضطرار بدان علت که این رابطه شهودی در آنها بیدار می شود، به استغاثه و پرستش و نیایش می پردازند. بنابراین فطرت الهی بشر، فطرت شناخت (فطرت عقل) است نه فطرت گرایش و احساس.

ص: 160

1- مجموعه آثار، مرتضی مطهری، ج 6، ص 934 و آموزش فلسفه، محمد تقی مصباح یزدی، ج 2، ص 330 - 331

احتمال سوم، مفاد آیه 30 سوره روم را اشاره به فطرت گرایش و احساس (فطرت دل) می‌داند و معتقد است که خداخواهی، خداطلبی و خداپرستی، فطری بشر است و گرایش به خدا در همه انسانها موجود است، هر چند شناخت او و تصدیق به وجود او فطری نباشد.

در وجود انسان تمایلی عالی به نام پرستش وجود دارد. بر اساس این تمایل انسان خودش را به یک حقیقتی وابسته و پیوسته می‌داند و می‌خواهد به این حقیقت نزدیک شده، او را تسبیح و تقدیس کند. البته می‌توان بین این دو احتمال این گونه جمع نمود: اگر میل و عشقی به پرستش موجودی به طور فطری در انسان موجود باشد، معقول نیست که متعلق و مورد این پرستش مبهم و نامعلوم باشد، پس به ناچار بایستی نوعی شناخت و معرفت به خدا نیز فطری بشر باشد تا این میل و گرایش، مبهم و نامعلوم نباشد. پس هرگاه در خودمان به طور فطری احساس خضوع و پرستش می‌کنیم این خضوع و پرستش در مقابل کسی است که اجمالا نسبت به او شناخت داریم و این شناخت حضوری و شهودی است، (بر اساس فطرت عقل و فطرت دل)؛ و از سوی دیگر اگر در انسان معرفتی حضوری نسبت به خداوند وجود داشته باشد به دلیل میل ذاتی به کمال جویی و سپاسگزاری از ولی نعمت، در انسان گرایش وصف نکردنی به سوی خداوند متعال وجود خواهد داشت. همانطور که در انتهای آیه 30 سوره روم می‌فرماید، فطرت الهی امری است ثابت و مشترک میان همه انسانها و تغییرناپذیر، هر چند

فطرت الهی مورد غفلت انسان قرار می گیرد، اما هرگز نابود نمی شود، پس انسان باید در بیداری و شکوفایی فطرت الهی خویش بکوشد، و تلاش کند که استعدادهای فطری او بر استعدادهای غریزی و حیوانیش حاکمیت یابد، زیرا فلاح و رستگاری انسان در گرو تزکیه باطن او از آلودگی های غریزی و حیوانی است. (1)

در غیر این صورت فطرت انسان محکوم و مغلوب غرایز و حیوانیت او می گردد. بنابراین چاره در غفلت زدایی از فطرت خویشتن و بیدارگری و تقویت و تربیت و رشد دادن به فطرت و استعدادهای ارزشمند و متعالی فطرت است.

فطرت و شخصیت

شخصیت هر فرد که شامل ویژگی های فردی او نیز می شود معلول عوامل متعدد طبیعی و اجتماعی است. ویژگی های افراد انسان یکسان نیست، ویژگی های بدنی، ذهنی، هوشی، محیطی و اجتماعی انسانها با یکدیگر متفاوت است؛ تفاوت های وراثتی و ژنتیکی، عوامل تربیتی، محیط و شرایط اجتماعی و روحی و روانی و ذهنی و عاطفی و شرایط اقلیمی و جغرافیایی و موفقیت ها و ناکامی ها و به ویژه قدرت اختیار و انتخاب و تجارب شخصی، هر کدام سهمی در شکل گیری شخصیت و شاکله افراد دارند. اصل فطرت الهی و

ص: 162

اخلاقی بشر و سایر زمینه های ذاتی و فطری انسانها نیز به عنوان عامل مشترک در کنار سایر عوامل یاد شده در ساختار شخصیت فرد مؤثر است و وجود تفاوت های فردی به معنای انکار عامل مشترك فطرت، یا بی اثر بودن آن نیست. قرآن کریم در آیه 84 سوره اسراء می فرماید: «قُلْ كُلُّ يَوْمٍ لَّيَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» «بگو هر کس بر اساس ساختار شخصیتی خود عمل می کند»، مقصود از «شاکله» در این آیه، ملکات شکل گرفته و ساختار شخصی هر فرد است که از مجموعه عوامل یاد شده در کنار فطرت الهی پدید می آید؛ نباید فراموش کرد که حتی بیداری و شکوفایی فطرت و امور فطری در انسان ها یکسان نیست. زیرا آن دسته از انسانها که فطرت الهی و اخلاقی آنها شکوفاتر گشته و از خضوع و عبودیت و حیات اخلاقی ممتازی برخوردارند، عامل فطرت، سهم بیشتری در شکل دهی شخصیت و شاکله آنها را به خود اختصاص می دهد، و آنان که در اثر عوامل مختلف، جنبه های حیوانی خود را تقویت کرده اند، شعله فطرت آنان، فروکش کرده و نقش ضعیف تری در شخصیت آنها ایفا می کند. (1)

رویکرد حق مدارانه و انسان مدارانه

در تاریخ تفکر بشری دو گونه رویکرد هست: حق مدارانه و انسان مدارانه. در اولی، آدمی به انگیزه حقیقت جویی به دین روی آورده و

ص: 163

پس از شناخت حقیقت دین، آن را در دل جای می دهد و می پذیرد و پس از معرفت و ایمان به آن حقایق، دین را در زندگی به کار می گیرد و رفتار خود را براساس آن سامان می بخشد. در رویکرد انسان مدارانه، توجه به دین، برخاسته از نیاز به چیزی و رفع آن نیاز به دست دین است و به عبارت دیگر، انسان به دین روی می آورد، چون نیازهایی را در خود حس می کند، نیز می یابد که جز دین نمی تواند آن نیازها را برآورده سازد، یعنی دینداری از رفتارهای انسان است و همه اعمال آدمی از احساس و اندیشه ای خاص برمی خیزند. بر این اساس، تا سه مطلب روشن نباشد، به آیینی روی نمی آورد:

1- احساس نیاز و دردی خاص در درون

2- جست و جوی درمان آن درد در دین

3- انحصار برآوردن آن نیاز به دست دین

گرچه این رویکرد در بحث انتظار بشر از دین است، باید دریافت انسانی که برای تأمین نیازها به دین مراجعه می کند، در آغاز می شود نیازهایش نیاز معقول یا نامعقول، نیاز راست یا دروغ باشد، لیکن از طریق رجوع به دین و مطالعه در آن، بسیاری از حقایق برای او روشن و امور عقلانی از ناعقلانی و صادق از کاذب متمایز می گردد، زیرا دین، سعادت واقعی و نهایی انسان را قرب به حق و تأمین حیات ابدی می داند و همه برنامه ها را در جهت آن هدف واقعی می نهد، تا انسان از آن برنامه ها در رسیدن به زندگی جاودانه خود بهره ببرد. بر این پایه، دین خواسته های انسان را تصحیح و تعدیل می کند تا او به

حیات جاودانه اش دست یابد و دین در هدایت انسان، نقش فعال و مؤثر دارد، نه نقش انفعالی و تابع و تأثیر پذیر.

انسان پدیده ای طبیعی و فراطبیعی

انسان، موجودی مرکب از حیثیت طبیعی و فراطبیعی است، حیثیت طبیعت او از خاک آغاز می شود و مراحل تکامل را یکی پس از دیگری می پیماید، تا پیکری مستوی و کاملاً پرداخته و هستی می یابد. این حیثیت انسان، امری مادی و زمانمند است، برخلاف حیثیت فراطبیعی او که خارج از محدوده زمان و مکان است که از آن به روح الهی یاد می شود و اصل انسان همان روح الهی اوست و بدن فرع و پیرو روح است. (1)

گرچه شناخت حیثیت طبیعی آدمی آسان نیست، شناخت فراطبیعت او بسی دشوارتر است، زیرا حیثیت فراطبیعی وی مجرد و منزّه از خصوصیات طبیعی و مادی است. یعنی روح و جسم همتای هم نیستند و به اعتباری می توان گفت بدن قشر است و روح لب و اصل انسان است یعنی اصل و حقیقت انسان، جان ملکوتی اوست. و چون شناخت روح انسان دشوار است، شناخت نیازهای او و معرفت بیماری ها و درمان آنها نیز سخت و دشوار است. برخی از صاحب نظران انسان را در محور حس و طبیعت محدود می کنند و

ص: 165

تنها در این جهت به شناخت و ارزیابی او می پردازند، اما باید دانست که شناخت انسان به این گونه، همانند شناخت درخت منهای معرفت ریشه اوست. همانسان که شناخت کامل درخت، به شناخت شاخه ها و ریشه های اوست و بی معرفت ریشه، شناخت کامل درخت شدنی نیست، شناخت کامل انسان نیز به حیثیت فراطبیعی و طبیعی اوست و محدود کردن انسان در حیثیت طبیعی و شناخت او در این جهت، شناخت حقیقت وی نیست. شناخت حقیقت آدمی به شناخت روحی الهی و اصل اوست که انسان پژوه را به معرفت نیازهای ویژه و حقیقتی انسان توجه می دهد، لیکن تنها مبدائی که انسان را این گونه می شناسد و می شناساند، آفریدگار وی است، چنانکه تأمین نیازهای او را آفریدگارش که به حقیقت او توجه دارد به عهده دارد.

جهت عقلی، قلبی و احساسی انسان

انسان، همانگونه که جهت عقلانی دارد حقایقی را درک می کند، جهت عاطفی و احساسی نیز دارد که گرایش های او را تأمین می کند انسان عقل و شعوری دارد که بخش های ادراکی وجودش را تأمین می کند، نیز از قلبی بهره دارد که مشاهدات عرفانی او را تأمین می کند و همچنین او خیال و وهمی دارد که زیر پوشش عقل نظری به درک امور خیالی و وهمی می پردازد و شهوت و غضبی دارد که اگر تحت هدایت عقل عملی فعالیت کنند، به امور سودمند، محبت صحیح می یابند و از چیزهای زیانبار، کراهت درست دارند.

انسان برای هدایت عقل نظری اش در جهت اندیشه و درک و برای هدایت عقل عملی اش در جهت گرایش ها و اعمال، به هدایت همه جانبه نیازمند است، تا او را در صراط مستقیم راهنمایی کند هم عقاید صائب را به او بشناساند و هم اخلاق و رفتار صالح را به او بنمایاند، تا هم معرفت او و هم محبت و کراهتش سامان یابد، در نتیجه رفتار و گفتار او نظامند شود.

دین و نیازهای عقلانی و احساسی

انسان در بُعد اندیشه، بسیاری از معارف و حقایق علمی را نمی داند و در بخش عمل نیز فاقد بسیاری از فضایل اخلاقی و عملی است و دین، همان حقیقتی است که حقایق علمی و فضایل اخلاقی را برای تحصیل کمال اختیاری در دسترس او می گذارد، از این رو خدای سبحان راهنمایی را برای تعلیم معارف و حقایق علمی مورد نیاز بشر و تکمیل جهت نفسانی اش به سوی او مبعوث می کند و آدمی با پذیرش اختیاری آن معارف و فضایل به سوی کمال می رود، برخلاف برخی پدیده ها که بی علل و عوامل ظاهری به سوی کمال سیر می کنند. انسان از مخلوقات ناقص است که به تنهایی نمی تواند علوم و معارفی را به چنگ آورد که نمی داند و به معلم بیرونی احتیاج دارد، تا به او تعلیم داده و وی را تزکیه کند. در واقع، چنین انسانی که خلیفه الله و انسان کامل است، دین برایش هدیه الهی از سوی خدای سبحان است که به جامعه بشری ابلاغ می کند، تا از همان راهی که خدا

وی را به کمال رسانده، او نیز جامعه بشری را به کمال برساند. پیوند انسان کامل با دیگر انسان ها، طبق این اصل کلی است که حضرت علی می فرماید: (خدای سبحان تعلیم و تربیت آنها را بی واسطه به عهده دارد و آنها نیز به تعلیم و تربیت دیگر انسان ها می پردازند.)⁽¹⁾

انسانها به راهنمایی انسان کامل نیازمندند، زیرا بشر عادی، نه ظرفیت دارد که به علوم بیکران احاطه یابد نه فرصت دارد، تا همه حقایق را تدریجا بشناسد، از این رو چون بسیاری از خیرات را نمی داند، از آنها گریزان است، چنان که بسیاری از شرور را نمی داند، از این رو به سمت آن می گراید و این گرایش و گریز دروغین است.⁽²⁾

چون انسان به بسیاری از پسندیده ها و ناپسندها آگاه نیست ولی خدا به آنها آگاهی دارد، بایستی به غیب ایمان آورد و با ایمان به مبدأ آن حقایق را بپذیرد، همان گونه که خدای سبحان درباره مسایل ارث می فرماید در پخش کردن سهام ارث در میان طبقات وارث، اگر شما پیام غیب را بپذیرید بهتر است، زیرا نمی دانید که کدام یک از ورثه در آینده به سود شما کار می کند.⁽³⁾

بر این اساس، انسان چون با انبوهی از نقص ها همراه است و خودش توان تکمیل آنها را ندارد، باید به معلم غیبی ایمان و اعتماد داشته باشد که به نقص و نیاز انسان آگاهی دارد و بداند که آن آموزگار غیبی، نیاز او را به معرفت تأمین و نقایص اخلاقی و عملی او را کامل می کند.

ص: 168

1- نهج البلاغه، نامه 28

2- سوره بقره، آیه 216

3- سوره نساء، آیه 11

انسان در نظام هستی دارای روابط متعددی است از جمله:

1- رابطه با خویشتن، 2- رابطه با خدا 3- رابطه با جهان هستی و طبیعت 4- رابطه با دیگران و همنوعان خود هم رابطه با ابدیت و آخرت و معادع رابطه با وحی و نبوت 7- رابطه با امامت، که در این روابط هدف انسان، اعمال انسان، ایمان و تسلیم و معرفت و اطاعت انسان، تأدب به آداب دینی و دنیا را مزرعه آخرت قرار دادن از مهمترین این ارتباطات می باشد.

آدمی در رابطه با خویشتن باید خود را بشناسد و بسازد، در رابطه با خدا اولاً به او معرفت یابد، آنگاه وجود او و صفات علیا و اسمای حسنائش را باور کند و ثانياً تنها او را اطاعت و عبادت کند، در رابطه با جهان هستی و طبیعت باید چگونگی رابطه جهان هستی را با خدا دریابد و نیز بفهمد که خود او باید چگونه با جهان هستی و طبیعت رفتار کند، تا برخورداری متقابل پدید آید، در رابطه با همنوع نیز باید بداند که انسان، اجتماعی است و زندگی اجتماعی، خاستگاه حقوق و تکالیف معینی است که انسان در زندگی اجتماعی با توجه به کرامت و مسئولیت خویش باید آنها را رعایت کند، تا زمینه ساز تحقق عدالت اجتماعی باشد.

انواع ارتباطات انسان از دیدگاه قرآن کریم

1- ارتباط انسان با خود: باید براساس شناخت جایگاه واقعی خویش تنظیم شود؛ او باید بداند که از سوی خلیفه خدا در زمین و دارای ظرفیت علمی گسترده و امانتدار خدا و برخوردار از فطرت خدا آشناست و از سوی دیگر مخلوقی ظلوم، جهول، قنور، عجول، هلوع، جزوع، منوع و شحیح و... است. قرآن در آیاتی انسان را می ستاید. (1) و در آیات فراوان دیگری هست که پیام تکریم و اعتلای وجودی انسان است. در مقابل خداوند در آیاتی دیگر انسان را نکوهش می کند. (2)

باید توجه داشت که تمام فضایل و کمالات انسان به فطرت او وابسته است و همه رذایل و نکوهش ها به طبیعت او برمی گردد. انسان در پی بررسی جایگاه خود در نظام هستی و شناخت فطرت و طبیعت خود، می داند که بنده و امین خداست و اعضا و جوارح او سپاه الهی و در کمین او هستند.

امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: بندگان خدا بدانید که از شما بر شما نگاهبانانی است و از اندام هایتان مراقبان و حافظانی که کرده های شما را به درستی در حساب آرند و نفس هایتان را می شمارند. چنان که در رابطه با علم خدا به انسان و جوارح، حضرت فرموده: همانا بر خدای

ص: 170

-
- 1- سوره احزاب آیه 72، سوره اسراء آیه 70، سوره روم آیه 30، سوره شمس آیات 7-8
 - 2- سوره احزاب آیه 72، سوره معارج آیه 19 - 21، سوره کهف آیه 54، سوره نساء آیه 28

والا پوشیده نیست چیزی که بندگان در روزها یا شامگاهان انسجام می دهند، دقیق از اعمال آنها آگاه است و با علم بی پایش به همه آنها احاطه دارد. اعضای شما گواه او و اندام شما سپاهیانش و ضمیر و وجدانتان جاسوسان وی و خلوت ها و نهاتان در برابر او آشکار و عیان است. (1)

از این سخنان، برداشت می شود که اعضا و جوارح انسان سربازان خدایند، مبادا کسی گمان کند که به دلخواهش هر کاری را می تواند انجام دهد و هر گونه که خواست، می تواند از آن بهره برد، بلکه همگان باید بدانند که اگر بیراهه روند، با همین زبان و چشم و دست و پا آنها را می گیرد و رسوا می کند. خلاصه رابطه انسان با خودش باید بر اساس شناخت حقیقت و ابعاد وجودی و استعدادها و نیازهایش و با عنایت به هدف آفرینش و ابدیت او تنظیم شود.

2- رابطه انسان با خدا: بهتر از رابطه مقهور با قاهر یا محکوم با حاکم عادل است، بلکه پیوند عارف و معروف و محب و محبوب است که از رابطه قاهر و مقهور یا حاکم عادل و محکوم برتر است. خدا به انسان می فرماید: من معروف و محبوب تو هستم و هشیار باش تا این محبوب را مبعوض و معروف را مجهول نکنی. امام صادق (علیه السلام) در وصف خدای والا فرمود: ذاتا قدس خدا، معروف هر جاهلی است. (2) و هیچ موجودی در جهان نیست که خدا را نشناسد، گرچه

ص: 171

1- نهج البلاغه، خطبه 157 و 199

2- الکافی، ج 1، ص 91، حدیث 2

خدای سبحان، هیچ موجودی را بی معرفت و محبت نیافریده است و از آن بالاتر، روح انسان با معرفت و محبت آمیختگی خاص دارد.

خدا درباره معرفت می فرماید: (به انسان خوب و بد را الهام کرد.)⁽¹⁾ درباره محبت نیز می فرماید: (خدا دین را در نهان خانه وجود انسان، محبوب قرار داده و در دل های او زینت داده است.)⁽²⁾ چون دین محبوب و زیور انسان است، مبدأ انشای دین، نیز پیک دین و مقررات و قوانین دین همگی محبوب انسان است و به سخن دیگر، خدا و دین برای او، آشنا و دلپذیر است، آشنایی را معرفت و دل پذیری را محبت تأمین می کند. چون رابطه انسان با خدا، رابطه عارف و معروف و رابطه محب و محبوب است، اگر کسی در برابر او بد رفتاری و عصیان کرد، خدا در آغاز وی را مهلت می دهد و راه توبه را به رویش باز می کند، تا با بهره گیری از توبه و انابه به درگاه او به سوی خدا برگردد، اگر برنگردد، به وی اعلام جنگ داده است، چنان که درباره رباخوار می فرماید: (البته کسی که با خدا اعلام جنگ کند، خدا او را می گیرد و کیفر تلخ اعمالش را به وی می چشاند.)⁽³⁾

خدا با این که زمین را نرم آفرید تا انسان روی آن زندگی و معیشت خود را تأمین کند، بیراهه روندگان را با همین زمین می گیرد، برای مثال، وقتی قارون خود را از معارف الهی موسی کلیم (علیه السلام) محروم و

ص: 172

1- سوره شمس آیات 7-8

2- سوره حجرات، آیه 7

3- سوره بقره آیه 279 و سوره آل عمران آیه 178

3- رابطه انسان با جهان آفرینش: رابطه انسان با مجموعه نظام کیهانی رابطه تسخیری است نه (قهر و قسر) برای توضیح مطلب، در آغاز باید قسر و قهر و تسخیر را تعریف و فرق آنها را بیان کرد. قسر و قهر، فشار و شتاب تحمیلی از بیرون است و فاعل بالقسر کسی است که فعل از او به فشار و تحمیل مبدأ خارجی انجام می شود و به عبارت دیگر، فاعلی که فعلش بی علم و اختیار و برخلاف مقتضای طبیعتش صادر شود، فاعل بالقسر است، مانند حرکت سنگ به طرف بالا که با فشار و تحمیل مبدأ خارجی و بی علم و اختیار سنگ است و برخلاف مقتضای طبیعت از او انجام می پذیرد. اما تسخیر در جایی است که فعل ملایم با طبع فاعل است و فاعل مفروض برای انجام دادن آن کار آفریده شده است و عامل بیرون، مقتضای طبیعت او را خردمندانه از وی می خواهد. فاعل بالتسخیر کسی است که زیر تسخیر مبدأ دیگر کار می کند و آن مبدأ، فاعل مسر را به گونه ای هدایت می کند که از آن بهره احسن ببرد، مانند کار باغبان که حرکت بالطبع آب را در مسیری هدایت می کند که آب به درختان برسد، در واقع، او آب باغ را تسخیر کرده است، اما اگر آب تحت فشار و به صورت فواره به بالا برود، فاعلیت آب بالقسر است، زیرا آب مفروض، برخلاف طبیعت خود با فشار به بالا می رود. ذات اقدس

ص: 173

خدا رابطه انسان را با جهان آفرینش، رابطه تسخیری و هر یک از موجودات را دارای خاصیت و اثر ویژه می داند، اگر انسان، آن خاصیت را شناخت و آن را درست تنظیم و رهبری کرد، در حقیقت، آن موجود را تسخیر کرده است، البته تسخیر کننده بالذات و اصیل خداوند است که جهان طبیعت را برای جامعه بشری نرم نهاده و مُسَخَّر کرده است. (1) آفریدگار انسان، آسمان و زمین را نیز خلق فرمود و به مجموعه نظام کیهانی دستور داد از امام و انسان کامل پیروی کنند، یعنی انسانی که سالک سبیل الهی و عبد صالح خدا و امین باشد و بار امانت را فهمیده و حمل کند و در آن خیانت نکند، نظام آفرینش زیر تسخیر اوست، اگر این انسان در امانت الهی خیانت کند، مجموعه نظام کیهانی، نه تنها از او فرمان نمی برد، بلکه از وی ارزشمندتر است، از این رو همین نظام کیهانی دشمن، بیراهه روندگان بوده و آنان را به کام مرگ فرو می برد چنان که آب فرعون را غرق کرد. (2)

الیکن همین آب، در تسخیر انسان خردمند، وسیله پرورش جانداران می شود. (3) و نیز گاهی باد بر آنها چیره شده و نابودشان می سازد. (4) و گاهی به صورت های دیگر به حیات آنان پایان می دهد. بر این اساس رابطه انسان با طبیعت در صورتی که او ارزش وجودی خود را شناخته و حفظ کند و امین خدا باشد، رابطه ای تسخیری است

ص: 174

1- سوره لقمان آیه 20

2- سوره طه آیه 78 و سوره ذاریات آیه 40

3- سوره انبیاء آیه 30

4- سوره حاقه آیه 7

یعنی او می تواند چرخ نیلوفری را به زیر آورد و ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا انسان نانی به کف آورد، و آن را بیراهه هزینه نکند، اگر این انسان خیانت کند، همه پدیده های نظام هستی با او دشمنی می کنند و از خودشان واکنش نشان می دهند، زیرا همه آنها فقط در برابر اراده الهی خاضع اند و به دستور او کار می کنند و به فرمانش از پرهیزکار حریم می گیرند و از تبهکار انتقام.

4- رابطه انسان با دیگر انسان ها: چون انسانها گوناگون اند، چگونگی ارتباط آنها با یکدیگر نیز مختلف است، مسلمان باید در حوزه اسلامی با مسلمانان دیگر رابطه برادری دینی برقرار کند، زیرا مسلمانان همگی فرزندان یک مکتب اند و پیامبر (صلی الله علیه آله) و علی (علیه السلام) پدران این امت هستند. (1) و چون همه مسلمانان فرزندان مکتب واحد یعنی قرآن و سنت معصومین (علیهم السلام) هستند، با یکدیگر برادرنند. (2) انسانی که تربیت شده قرآن و عترت باشد، برنامه اش را براساس ایثار و احسان تنظیم می کند. (3)

در حوزه ارتباط مسلمین با غیر مسلمان ها در دستور وجود دارد:

1- ارتباط مسلمان با نامسلمان در عین پابندی به اصول انسانی، که باید براساس قسط و عدل اسلامی با او رفتار کرد. (4) امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در عهدنامه مالک اشتر در سخنی نورانی که از همین آیه برداشت شده فرمود: (قلبیت را پوشش رحمت برای مردم و دوستی با

ص: 175

1- بحار الانوار ج 16 ص 95

2- سوره حجرات، آیه 10

3- سوره حشر آیه 9

4- سوره ممتحنه آیه 8

آنان و مهربانی با همگان قرار ده و همچون جانوری شکاری مباش که خوردن آنها را غنیمت شماری، زیرا مردم بر دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تو و دسته ای نیز در آفرینش با تو هم نوعند. (1)

2- ارتباط مسلمان با کافرانی که عدالت را رعایت نکرده و حقوق انسانی را پایمال کرده و به مؤمنان و مسلمانان تعدی می کنند، که در این مورد می توانید به همان مقدار که به مسلمانان بد کرده اند، برای تأدیب آنها قهر ورزید و با آنان مقابله به مثل کنید. (2) و اگر آنان عذرخواهی کردند، پوزش آنها را بپذیرید و در پی انتقام دوباره از آنان نباشید.

بر اساس آنچه گذشت، مسلمان با مسلمان و مؤمن، باید بر محور عدالت و رعایت حقوق اسلامی رفتار کند، البته رعایت عدالت کمترین وظیفه است، اگر بخواهد به کمال و لقای الهی بار یابد، باید کردار را بر بالاتر از عدالت یعنی بر ایثار و احسان بنیان نهد و با کافر پایبند به اصول انسانی، باید رابطه اش را بر اساس قسط و عدل تنظیم کند زیرا برای پیمودن مراحل کمال انسانی باید از شیوه احسان و ایثار بهره گرفت، همچنین باید با کافر مهاجم نیز با عدالت رفتار کرد. این حقایق نشان می دهد که رابطه مسلمانان با کافران، باید به گونه ای تنظیم شود که دشمنی ها از بین برود، یعنی در دشمنی افراط نشود، چون شاید روزی صلح ظهور کند و خدا عداوت را به محبت بدل کند.

ص: 176

1- نهج البلاغه، نامه 53

2- سوره بقره، آیه 194

خدای سبحان به مسلمانان رهنمود می دهد که اگر مسلمانی با شما بد کرد، در پی از پا در آوردن رقیب مسلمان خود نباشید بلکه بکوشید رقابت زدوده شود که بر اثرش رقیب و دشمن، دوست گرم و صمیمی خواهد شد. (1)

پس کافر مهاجر را باید با حفظ عدل از میان برداشت، ولی مسلمان معارض را بایستی حفظ کرد و معارضه را از میان برداشت. و خداوند سبحان به مسلمانان دستور می دهد تا با کافران به سختی و درشتی رفتار کنند. (2)

دستورات و سختگیری های گفته شده برای آن است که دین (حق الله) است و در مسائل دینی نباید اهل سازش بود، انسان ی تواند تنها از حق خود چشم پوشد، از این رو خدا از موسی کلیم و هارون (علیهما السلام) می خواهد در احیای نام و یاد خدا، سستی و مداهنه به خود راه ندهند. (3)

توجه و دقت در مقام انسان و جایگاه او در نظام هستی و ابعاد وجودی او، روشن می سازد که او جاودانه و ابدی است و افزون بر حیثیت طبیعی و عقلانی، حیثیت فراطبیعی و احساسی نیز دارد، همچنین از بررسی انواع ارتباطات او، قلمرو انتظار بشر از دین نیز باز یافت می شود. دین باید به همه امور یاد شده توجه و نیازهای انسان را تأمین و روابط او را تنظیم کند و انسان نیز باید خواسته های

ص: 177

1- سورة فصلت آیه 34

2- سورة فتح آیه 29 و سورة توبه آیات 12 و 73 و 123

3- سورة طه آیه 42

صادقانه خود را از دین بخواهد، نه خواسته های باطل و کاذب را.

گرچه نهایت انتظار و تمنای انسان سال صالح، لقاء الله و غایت و آمال او خداست. دین باید دیگر انتظارات صادق انسان را نیز تأمین کند، تا او بتواند با توجه به آن انتظارات به هدف نهایی و اشتیاق غایی خود بار یابد. (1)

مقامات انسان از دیدگاه فلسفه اسلامی

انسان از مقامات چهارگانه روح، قلب، خیال، طبع برخوردار است. با این توضیح که، نفس ناطقه انسانی را از آن جهت که مبدأ حرکت و سکون است به آن «طبع»؛ و به اعتبار این که مبدأ برای ادراکات جزئی است «نفس»؛ و به لحاظ این که مبدأ برای ادراکات کلی تفصیلی است «قلب»؛ و به اعتبار این که ملکه بسیط که خلاق تفصیل ادراکات کلی در او حاصل است «روح» نامیده اند.

انسان بینی فارابی (که یکی از فیلسوفان اسلامی است) مانند ارسطو می باشد؛ چرا که ذات انسان را مدنی بالطبع می داند. او معتقد است که بشر برای بقا و دست یابی به کمالات انسانی خویش نیازهایی دارد که به تنهایی از عهده تدارک آنها بر نمی آید. در واقع تأمین نیازهای انسان در گرو تشکیل جامعه ای است که هریک از اعضای آن عهده دار بر طرف کردن بخشی از این نیازها گردد؛ از این

ص: 178

رو آدمی بر حسب فطرت خویش به اجتماع گرایش دارد و می خواهد در مجاورت هم نوعان زندگی کند. در حقیقت نیاز متقابل انسانها به یکدیگر عامل بر پایی جوامع بوده است تا مردم به دور هم گرد آیند و به یاری هم به کمال و سعادت نزدیک شوند.

فارابی بین مفاهیمی چون عقل، وحی، سیاست و شریعت جدایی قائل نیست، بلکه بیشترین تلاش ها را در جهت هماهنگی آنها انجام داده است. اساساً فرض اصلی فارابی پیوند دادن سیاست با حکمت بوده است؛ زیرا فارابی غایت انسان ها را سعادت، و تحقق سعادت را در پرتو سیاست حکیمانهدانسته است که در این صورت نسبت سیاست با حکمت ضروری می شود. از دید فارابی راه رسیدن انسان به سعادت حقیقی عدالت است و عدالت محور حرکت انسان در مسیر کمال و دست یابی به سعادت.

فارابی معتقد است که رأی جمعی و قصد همگانی شهروندان، شرط حصول سعادت است؛ یعنی اصلاح طلبی یک مصلح و همراهی گروهی از خیراندیشان. این مصلح که رئیس مدینه فاضله هم هست، انسان کاملی است که هم عقل است و هم معقول. این فرد کسی است که روح او به عقل فعال متصل است و معرفت را از طریق وحی از عقل فعال می گیرد. رئیس مدینه با پیامبر خواهد بود یا امام. (1)

ص: 179

1- بررسی و مطالعه شخصیت و اندیشه های سیاسی اجتماعی فارابی؛ فرشاد نوروزی، سایت رسمی انجمن احیایان فلسفه نو

یکی از اقسام انسان شناسی، انسان شناسی عرفانی است که از عالی ترین و عمیق ترین مباحث علمی و معرفتی در عالم دین، دانش الهی و بشری است و نقش عرفان الهی در این زمینه بسیار مهم و کارآمد است؛ زیرا در عرفان از راه شهود و علم حضوری به مطالعه و بحث و بررسی در مورد انسان پرداخته می شود. این نوع انسان شناسی به معرفی انسان و انسان کامل و همچنین بحث در مورد نحوه دستیابی انسان به کمال می پردازد؛ از این رو، در عرفان به واژه شناسی کلمه «انسان» به عنوان یک موضوع عرفانی پرداخته نمی شود، بلکه دانستن معنای انسان در عرفان، یعنی دانستن حقیقت انسان که برترین موجود عالم خلقت و شریف ترین مخلوق خدا و گل سر سبد آفرینش است. مقام و جایگاه انسان تا حدی والا است که از او به «خلیفة الله» تعبیر شده است.

انسان در عرفان، دارای مقام عالی است که می تواند با سیر و سلوک به اصلی که از آن جدا شده باز گردد و دوری و فاصله را با ذات حق تعالی از بین ببرد، از خودش فانی شود و به جایی برسد که جز خدا را نبیند و مظهر اسماء و صفات الهی و آینه تمام نمای حق تعالی باشد؛ زیرا انسان، در اصل و بالذات، خلیفه و مظهر اسمای الهی بوده است؛ همان طور که قرآن کریم می فرماید: « (به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت : من در روی زمین جانشینی

[نماینده ای] قرار خواهم داد...»(1) و انسان کامل _ که انبیا و ائمه اطهار(علیهم السلام) باشند، نمونه بارز و آشکار و اتسم اسماء و صفات خداوندی است.

انسان کامل در عالم، همچون نگین انگشتری در انگشتر است که آن نگین محل نقش و علامتی است که به آن نقش و علامت پادشاه بر خزایش مهر می زند، تا دیگری در آن تصرف نکند. به واسطه انسان کامل، فیض و مدد حق تعالی به تمام عوالم هستی می رسد. اگر انسان کامل نباشد، موجودات عالم نمی توانند فیض الاهی را دریابند.

حقیقت الاهی ای که جامع میان همه افراد انسان ها بوده، کلی انسانیت است؛ و انسانیت، حقیقتی است که به تعدد اشخاص و افراد متکثر نمی شود.(2)

از دیدگاه عرفان و عارف، انسان به مراتب عالی انسانیت نمی رسد، مگر این که تمام آنچه را بالقوه دارد، فعلیت بخشد تا این که به انسان کاملی تبدیل شود. کسی که تکیه گاه انسانی را رها کند و مهار آن را از دست بدهد، و هوس های خود را آزاد گذارد، و تمایلات نفسانی را زیر فرمان نیاورد و در اطاعت از امیال پست، مطیع باشد، از کرانه انسانیت دور می شود و به علت بدرفتاری خود، به مراحل پایین حیوانی رسیده و از اصل و حقیقت خود دور می ماند.

ص: 181

1- بقره، 30: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً.....»

2- شرح فصوص الحکم، خواجه محمد پارسا، ص 47 و 208

اسارت در خود

انسان به اعتباری دارای دو گونه خود است که یکی خود حقیقی و ملکوتی اوست، و دیگر خود پنداری و خیالی که از آن تعبیر به ناخود کرده اند. حال می توان دریافت که چرا در تعالیم اسلامی از یک طرف درباره کرامت نفس انسانی سخن رفته و از طرف دیگر انسان دعوت به مبارزه با نفس و مخالفت با آن شده است.

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرمایند :

«اقبل علی نفسک بالادبار عنها»؛ به نفس خود رو کن با روگردانی از آن.

آن جا که امر به مخالفت با نفس شده است، مراد غوطه ور شدن در خود پنداری و خیالی است؛ و آن جا از کرامت نفس سخن به میان آمده مقصود همان خود ملکوتی یا خود واقعی است.

خود دوستی و خود خواهی

خود واقعی انسان، امانتی آسمانی و موهبتی الهی است که سرمایه حرکت انسان در مسیر کمال است، به طوری که اگر انسان آن را بیازد در واقع همه چیز را باخته است لذا ارتکاب به زشتیها برای او کار مشکلی نخواهد بود.

«من هانت علیه نفسه فلا تأمن شره»؛ کسی که در نزد خود، خوار شود احساس کرامت و شخصیت اخلاقی نکند از شر او ایمن مباش.

اما اگر انسان قدر و بهای نفس را بشناسد و به عظمت بی مانند آن

واقف شود هرگز آن را به انواع آلودگیها نمی آلاید، بلکه از هر فرصتی برای رشد و تعالی‌ش استفاده کرده، هم چون امانتی عزیز و گران قدر از آن مراقب می نماید. از حضرت سجاد(علیه السلام) سؤال کردند :

«من اعظم الناس خطراً؟ قال : من لم ير الدنيا خطراً لنفسه». چه کسی با عظمت ترین انسانهاست؟ فرمود: آن کس که تمام دنیا را با خودش برابر نمی کند.

در شعری که از امام صادق(علیه السلام)روایت شده، آمده است :

من هیچ چیز را با نفس خود برابر نمی کنم جز پروردگارش را، اگر بخواهم این را بدهم، در برابر، آن را می ستانم. به آنچه بگذرد گذرا باشد، اگر چه تمام دنیا باشد، حاضر نیستم این سرمایه خود را بدهم. من تمام ما سوی الله را با این گوهر برابر نمی کنم.

این نوع دوست داشتن خود که ناشی از معرفت نفس است، نه تنها مذموم نیست، بلکه سرچشمه رستگاری و نجات و سعادت انسان است. از این نوع دوست داشتن در این جا تعبیر به خوددوستی می کنیم.

نوع دیگری از دوست داشتن خود نیز هست که نه تنها مذموم، بلکه سرچشمه همه رذایل اخلاقی و امراض روحی است و آن دوست داشتن همان ناخود است که اغلب از آن به خودخواهی تعبیر می شود. این نوع حب و علاقه به خود متأسفانه شایعترین آفت در میان همه مردم است.

برای این که به چگونگی پیدایش این نوع حب نفس، یعنی خودخواهی، که سرچشمه همه مفسد است پی ببریم، به مراحل اولیه زندگی انسان که تمایلات عالی و گرایش های پست، به حسب نوع تربیت، در وجود انسان شکل می گیرند، نگاهی داریم.

تردیدی نیست که ریشه دارترین میلی که در نهاد هر انسانی وجود دارد، حب ذات است. این میل محور همه فعالیت های انسان در سطوح مختلف است و حتی میل به کمال که پایه و مایه کلیه حرکات انسان را اما در مرحله بلوغ و خود آگاهی تشکیل می دهد، خود از مظاهر این میل است بدین معنی که، چون انسان خود را دوست می دارد کمال خود را نیز طالب است.

انسان در بدو تولد یک رشته فعالیت های التذازی دارد که محور همه آنها را کسب لذت و دفع الم تشکیل می دهد مانند خوردن و خوابیدن و امثال آن که طفل به اقتضای حب ذات، به طور طبیعی، به دنبال آنها می رود. این فعالیت های التذازی گرچه از بعد لذت جویی مورد توجه طفل قرار می گیرند، اما در اصل یک هدف مهم و اساسی را، بی آن که وی متوجه آن باشد، دنبال می کنند و آن حفظ و بقای حیات است؛ اما چون هنوز طفل به رشد فکری لازم نرسیده است، این هدف اصیل را در پشت پرده این فعالیت ها نمی بیند.

در مراحل بعد، با تکمیل تدریجی دستگاه روحی و روانی، طفل به مرحله تشخیص و تمیز می رسد و به تدریج به نیک و بد امور واقف می شود، یعنی با فطرت سلیم خود در می یابد که مثلا تجاوز و تعدی به حقوق دیگران بد، و کمک و احسان به دیگران خوب است ولو خود این عناوین را نتواند تشخیص دهد؛ و همین درک ارزشها او را در آستانه شکل گیری شخصیت قرار می دهد. او از یک طرف اموری را خوب و لازم الاجرا می یابد، و از طرف دیگر لذتی که در ارضای غرایز طبیعی احساس می کند او را به سوی ارضای هر چه بیشتر غرایز سوق می دهد. گاهی بین این اعمال طبیعی و آن ارزشهای اخلاقی تعارض پیش می آید مثلا ارضای یک میل غریزی مستلزم تجاوز به حریم حقوق دیگری می شود. این جا او ناگزیر از انتخاب است؛ یا باید به ندای وجدان پاک و درک فطری خود پاسخ مثبت دهد، یا به اقتضای لذت جویی - که در مراحل اولیه بیشتر لذات حسی هستند- به زیاده روی در ارضای امیال طبیعی پردازد. ولی در هر حال، اعم از این که به طرف حق گرایش یابد یا به سوی باطل، گامی در جهت پیدایش شخصیت معنوی خویش بر می دارد.

در این جا باید به این نکته توجه داشت که نفس انسانی در تمام مراحل رشد خویش، از طریق اعمال، نیات، علایق و معتقدات انسان . که همگی از او صادر می شوند - شکل می گیرد و ساخته می شود. به عبارت دیگر، با هر فعلی که از نفس انسانی سر می زند، بخشی از

استعدادهای او به فعلیت می‌رسد. اگر این فعلیت در جهت کمال نهایی نفس باشد، او را در جهت تعالی پیش می‌برد و اگر در خلاف جهت آن باشد، نقصانی در آن پدید می‌آورد و آن را در جهت انحطاط و تنزل سوق می‌دهد.

با گامهای اولیه ای که انسان در جهت ارزشهای عالی بر می‌دارد، در واقع مقدمات لازم برای آشنایی با خود را فراهم می‌آورد، زیرا که کلیه ارزشهای اخلاقی و تمایلات عالی از قبیل میل به فداکاری، نیکی کردن، عدل و انصاف، صدق و حقیقت جویی و غیره همگی ناشی از همان خود واقعی و مراتب و درجات آن می‌باشند. بنابراین گام برداشتن در جهت این ارزشهای اخلاقی، به معنی گام زدن در راهی است که انسان را به دریافت خود واقعی نزدیکتر می‌کند.

اما اگر گامهای اولیه انسان در آستانه شکل‌گیری شخصیتش در خلاف جهت ارزشهای اصیل انسانی باشد، در هر گامی یک قدم از خود حقیقی خویش دور می‌شود و در نتیجه، یک قدم در جهت تحقق خود غیر واقعی بر می‌دارد. حال اگر روز به روز در این مسیر پیش رود، به تدریج همین من مذموم به جای من متعالی در او شکل می‌گیرد و میل اصیل حب ذات به جای تعلق یافتن به خود واقعی که همان خود الهی است، به خود غیر واقعی که ماهیتی منقطع از خدا دارد تعلق می‌یابد. این جا است که حب نفس به معنای مذموم آن شکل می‌گیرد.

خود خواهی، سرچشمه انحطاط

رشد خود خواهی در انسان سبب می شود رفته رفته تمایلات عالی و احساسهای اخلاقی در درون او رو به انهدام گذارد. زیرا به طوری که قبلا گفتیم، این گرایش های عالی پرتویی از همان خود الهی انسان است و اگر انسان به جهت غلبه خود خواهی به تدریج از خود واقعی و الهی خویش دور شده، نسبت به آن بیگانه گردد، کلیه آثار و مظاهر آن نور ملکوتی نیز به تدریج از دوران او رخت بر می بندد، به طوری که او می ماند و تمایلات پست خود. البته برای این خودخواهی نیز مراتب و درجاتی از نظر شدت و ضعف وجود دارد که شدیدترین مرتبه آن همان است که از آن به خود پرستی تعبیر می شود.

بدین ترتیب انسان بریده از خود، در اسارت این بیگانه خودنما در می آید. در این مرحله از خود بیگانگی، انسان نیازهای کاذب و امیال مجازی فراوانی نیز پیدا می کند که در حالت سلامت فاقد آنها است از قبیل شهرت طلبی، مقام پرستی، جاه طلبی، ریاست طلبی، غرور، فخر فروشی، تجمل پرستی، حرص و طمع و....

پس می توان نتیجه گرفت که خود خواهی سرچشمه همه رذایل است. یعنی وقتی خودخواهی در درون انسان ریشه دواند، بر حسب علل و عوامل خارجی، به صورتهای گوناگون، که همان رذایل اخلاقی یا امراض روحی هستند، به ظهور می رسد. از این روست که از خود خواهی به سرچشمه انحطاط تعبیر می کنیم به طوری که اگر این

بیماری اصلی در روح انسان درمان نشود، صفات زشت اخلاقی دیگر نیز از بین نخواهد رفت. امام خمینی (رحمة الله) در یکی از تألیفات خود می نویسد :

«خود خواهی منشأ همه مفسد است».

و در جای دیگر می فرمایند : «همه این گرفتاریهایی که برای بشر هست، از انانیت انسان است.

ما هر چه داریم و هر چه بر ما بگذرد، از این حب نفس است، از این انانیت است توجه به خود وقتی باشد، همه جهات خودم باشم، همه چیز را برای خودم بخواهم، همه گرفتاریها از این نقطه است. بالاترین ظلمت ها، ظلمت انانیت است. اگر چنانچه از این ظلمت خارج نشویم، از این چاه خارج نشویم، از این انانیت بیرون نرویم، از این توجه به خود و خود خواهی و این که دیگران را هیچ و خود را همه چیز می دانیم، خارج نشویم، الهی نخواهیم شد... همه گرفتاریهای ما و همه گرفتاریهای شما و همه گرفتاریهای بشر سر همین جاست. نزاع سر خودخواهی است».

همین طور در جای دیگر فرموده اند :

«تمام فسادهایی که در عالم پیدا می شود، از خودخواهی پیدا می شود... همه اش برمی گردد به حب نفس و این نیت، از همه بترها بزرگتر است و شکستش هم از همه مشکل تر است... اگر رهائش کنید شما را به هلاکت می کشاند... درجه به درجه پیش می برد تا آن جا که دین انسان را از انسان می گیرد».

ص: 188

تهذیب نفس نیز جز این نیست که انسان، خود را از اسارت این ام الفساد درونی رها سازد و افکار و روحیات خود را از حول محور خود آزاد نماید. زیرا در غیر این صورت هر گونه اقدامی در جهت مبارزه با صفات منفی جنبه موضعی و سطحی داشته، هرگز منتهی به نتیجه مطلوب و اصلاح اصولی و اساسی نخواهد شد. چنان که اگر کرمهایی را که در لجن به وجود می آیند یک یک گرفته و از بین ببرند، باز به علت مساعد بودن شرایط، کرمهای دیگری به وجود خواهند آمد و محیط از وجود کرم تصفیه نخواهد شد. اما اگر لجن خشک شود و زمینه از بین رود، تمامی کرمها به خودی خود از میان خواهند رفت. در تعالیم اسلامی برترین جهاد را جهاد کسی دانسته اند که قبل از همه به مجاهده با خود برخاسته است زیرا تا در این جبهه پیروزی نصیب کسی یا جامعه ای نشود، سایر پیروزیهای ظاهری نه تنها پیروزی واقعی نیستند بلکه چه بسا در مراحل عین شکست نیز خواهند بود. پیروزی بر این خصم بزرگ به معنی غلبه بر همه دشمنان سعادت و کمال انسان است.

امام علی (علیه السلام) می فرماید :

«لا عدو اعدی علی المرء من نفسه»؛ برای انسان هیچ دشمنی بالاتر از خود او نیست.

خودخواهی میلی ساده نیست

از آنچه درباره چگونگی پیدایش خودخواهی گفته شد می توان

دریافت که این میل، یک میل و صفت ساده در جنب سایر امیال نیست، بلکه حاصل و برآیند میل و توجه استقلال‌لی نفس به همه اموری است که آدمی را از خدا و حق منصرف و به خود معطوف می‌گرداند. با توجه به کثرت و تنوع و گستردگی دامنه امیال و غوطه ور بودن انسان در لابلای آنها، می‌توان به شدت و قوت فوق‌العاده این میل در نهاد انسان پی برد تا آن جا که اگر به موقع و به طور جدی با آن مبارزه نشود، رفته رفته رو به شدت نهاده و انسان به مرحله خود پرستی، که در واقع شدیدترین حالت مسخ روحی است، قدم می‌گذارد. کسی که به این مرحله می‌رسد، در واقع خود را معبود خویش قرار داده، به تعبیر قرآن، آن را به جای خدا می‌نشاند:

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» : ای رسول! آیا دیدی آن را که هوای نفسش را خدای خود ساخت؟(1)

کمال حقیقی انسان

منظور از تربیت انسان، به فعلیت رسانیدن استعدادهای بالقوه او است. و چون کمال هر موجودی در شکوفایی و به فعلیت رسیدن استعدادهای بالقوه اوست، لذا در صورتی که انسان به صورت صحیح و در یک نظام تربیتی همه جانبه پرورش یابد، به کمال نوعی خود خواهد رسید. از اینجا می‌توان دریافت که هدف نهایی از تربیت انسان

ص: 190

نیز نباید چیزی جز کمال نهایی او باشد. حال جای این سؤال است که کمال حقیقی و نهایی انسان چیست؟ کدام مقصد است که اگر انسان به آنجا برسد به سعادت حقیقی خود نایل آمده است؟ و کدام هدف است که تمام مساعی تربیتی باید به سوی آن جهت گیری شوند و تمامی قوا و استعدادهای انسان در ارتباط با آن و در محدوده آن رشد و پرورش یابند؟

کمال انسان چیزی نیست که بستگی به قرارداد با اعتبار افراد داشته و با تغییر اعتبار، تغییر کند. البته ممکن است از دیدگاه افراد مختلف کمال، نمونه های متنوعی داشته باشد، به طوری که حتی چیزی که از نظر فردی کمال تلقی می شود، از دیدگاه فرد یا مکتب دیگر نقص تلقی گردد. اما این اختلاف در برداشتها به این معنی نیست که واقعا کمال انسان امری قراردادی است و بستگی به نظر اشخاص یا مکتب ها دارد. اختلاف موجود در این زمینه در میان مکتبهای مختلف ناشی از ناتوانی آنها از شناخت کمال حقیقی انسان است به طوری که اگر همه آنها به شناخت انسان و کمال او نایل آیند، در این صورت اختلاف از بین می رود.

کمال انسان و هر موجود دیگر یک امر واقعی و یک صفت وجودی است که انسان در صورت طی مراحل لازم، در واقع و در حقیقت واجد آن صفت و مرتبت می شود به طوری که در هر مرتبه از کمال کاری از او ساخته است که اگر به آن مرتبه نرسد، چنان کاری از او ساخته نیست.

حال که مفهوم کمال روشن شد، جای این سؤال است که کمال نهایی انسان چیست؟ آنچه ابتدا از عنوان کمال نهایی فهمیده می شود این است که کمالات غیر نهایی نیز برای انسان وجود دارد. و لذا باید کمال نهایی را از کمالات مقدمی و فرعی باز شناخت تا هدف اصلی و نهایی از اهداف متوسط و ضمنی باز شناخته شود.

آنچه میزان رشد و کمال و محدوده فعالیت هر یک از قوای انسان را تعیین می کند، توجه به کمال نهایی انسان و مقتضیات آن است یعنی رشد و کمال هر یک از قوای انسانی تا آن جا که مناسب با کمال نهایی انسان داشته و مقدمه ای لازم برای حصول آن باشد، مطلوب است، در غیر این صورت، به جهت تعارض با کمال نهایی، نامطلوب خواهد بود.

شناخت کمال نهایی

اشاره

چگونه و از چه راهی می توان کمال نهایی انسان را شناخت؟ آیا عقل یا تجربه قادر به شناخت آن هستند؟ و اصولاً میزان کارآیی هر یک از آنها در این زمینه چقدر است؟

تردیدی نیست که کمال نهایی انسان مربوط به روح او بوده، جنبه جسمانی ندارد. زیرا به طوری که می دانیم حقیقت انسان روح اوست و تکامل انسانی او در گرو تکامل استعدادهای روحی او می باشد و رشد جسمانی او تا اندازه ای که لازمه تکامل روحی اوست، ارزش دارد و به هیچ عنوان کمال نهایی او محسوب نمی شود. از این جا

روشن می شود که کمال نهایی انسان مقوله ای نیست که بتوان از راه تجربه آن را شناخت. کمالات روحی زمانی قابل شناخت هستند که شخص خود واجد آنها شود و با تجربه درونی و شهودی آنها را دریابد. و لذا شناخت آنها برای کسانی که خود به این کمالات دست نیافته اند از طریق تجربی امکان پذیر نیست. اگر گفته شود با مطالعه در احوال و آثار شخصیت‌های تکامل یافته می توان پی به کمال انسان برد؛ در پاسخ می گوئیم که این امر مستلزم دور است زیرا لازمه شناخت انسان‌های به کمال پیوسته این است که از قبل کمال را شناخته باشیم. بنابراین، در این عرصه کاری از دست تجربه ساخته نیست.

در مورد عقل نیز هم چنان که تاریخ اندیشه بشری به ثبوت رسانده است، باید گفت که به تنهایی، و بی آن که نوری از جانب وحی بر موضوع بتابد، عقل قادر به انجام این مهم نخواهد بود. این مطلب نه تنها در این مورد، بلکه در بسیاری موارد دیگر، به خصوص در امور مربوط به ماوراء طبیعت و حقایق والای روحی و معنوی نیز صادق است. یعنی عقل مستقلا و به خودی خود، در این گونه امور، جز استنباطاتی کلی و مبهم را ارائه نمی دهد اما بعد از این که از زبان وحی حقیقت بر او عرضه شد، می تواند آن را دریابد و بر آن استدلال کند. از همین روست که تکامل فلسفه در اثر تعالیم برگرفته از وحی سرعت گرفته و جهش‌های عظیمی در سیر و حرکت آن ایجاد شده است که نمونه اعلای آن را می توان در فلسفه اسلامی مشاهده کرد.

بنابراین، برای شناخت کمال حقیقی و نهایی انسان باید گوش به ندای وحی داد و گره معما را به انگشت تدبیر کسانی گشود که اتصال به خالق انسان دارند.

1. کمال نهایی انسان از دیدگاه وحی

از دیدگاه وحی، انسان حقیقتی است مرکب از دو بعد جسم و روح. جسم انسان با مرگ او متلاشی شده از بین می رود اما روح او که جوهر اصلی وجود او را تشکیل داده، باقی می ماند و به حیات ابدی خود در جهان دیگر ادامه می دهد. بنابراین، کمال نهایی انسان نیز که مربوط به روح اوست باید امری فناپذیر و جاودانه باشد.

از سوی دیگر، کمال حقیقی انسان نتیجه یک سیر آگاهانه و اختیاری است یعنی آنچه که او را مستعد برخورداری های اخروی می گرداند، نتیجه سیر و حرکت اختیاری و آزادانه اوست و جنبه جبری یا ناآگاهانه ندارد.

مطالعه در آیات قرآنی این حقیقت را به وضوح روشن می کند که از دیدگاه اسلام کمال نهایی انسان تعلق به دنیا و طبیعت نداشته، متعلق به جهان ابدی است، یعنی گرچه کمال امری است که باید در این عالم کسب شود، ولی ظهور این کمال به صورت مقصد نهایی حیات انسان، در عالم آخرت است. و دنیا با تمام وسعت و گستردگی خود ظرفیت ظهور کمال نهایی انسان ندارد.

از این رو، جهان دیگری در پی این جهان هست که از محدودیتهای

این عالم منه و از حجابهای فراوان موجود در آن مبراست و لذا ظرفیت ظهور کمال نهایی انسان را داراست.

مقصد نهایی حیات انسان آن چنان که از آیات قرآنی دریافت می شود مقام و مرتبتی است که از آن به نزد خدا تعبیر می شود، یعنی انسان در نقطه نهایی سیر استکمالی خویش به جایگاهی می رسد که آن جا، نزد خدا و جوار رحمت اوست.

خداوند در قرآن در مورد سرنوشت نهایی متقین می فرماید :

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (1)؛ به تحقیق پرهیزگاران در باغها و نه‌های بهشت جاودانی منزل خواهند گزید. در جایگاهی راستین نزد خداوند سلطنت و عزت متنعمند.

این آیه، جایگاه متقین را در نزد پروردگارشان معرفی کرده، آن را جایگاه واقعی آنان می شمارد؛ جایگاهی که در حقیقت شایستگی اقامت پرهیزگاران را دارد.

در جای دیگر، قرآن دعا و تقاضای همسر فرعون را بیان می کند که از خداوند درخواست می کند :

«رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ» (2)؛ پروردگارا! برای من خانه ای در نزد خود در بهشت بنا کن.

ویژگی بهشت، به عنوان منزلگاه انسان، این است که در نزد خدا و

ص: 195

1- سوره قمر، آیه 55، 54

2- سوره تحریم، آیه 11

در جوار قدس اوست. نباید تصور کرد که بهشت اخروی عیناً از نوع باغهای دنیوی است بلکه این بهشت اصولاً متعلق به عالم دیگری است که تفاوت‌های بنیادی با این عالم دارد. بهشت به معنی سفره کرامت الهی است که برای بندگان صالح خدا گسترده شده است و بهشتیان در جوار قرب ربوبی و بر سر سفره عنایات الهی هستند و از دست رحمت او انواع نعمات را دریافت می‌کنند.

در برخی از آیات هدف از آفرینش، پرستش خدا بیان شده است.

از سوی دیگر، پرستش خدا نیز باید براساس اختیار و داشتن آزادی در انتخاب باشد تا موجب کمال آدمی شود و لازمه آن، وجود زمینه برای آفرینش انسان است، تا در مواجهه با عوامل مخالف و موافق و بر سر چند راهیها از روی اختیار و به انتخاب خویش، سرنوشت خود را رقم زند، از این رو، در آیات دیگری، هدف از آفرینش انسان، آزمایش او شمرده شده است.

با توضیحی که داده شد معلوم می‌شود این نوع اهداف، همگی جزو اهداف متوسط هستند و هدف نهایی چیزی جز رسیدن به نزد خدا و برخورداری از لذت وصل او نیست.

بدیهی است که هر چه نزدیکی انسان به خداوند متعال بیشتر باشد به همان اندازه از رحمت نامتناهی او بهره بیشتری می‌برد. بنابراین، مقصد نهایی حیات انسان یک نقطه واحد نیست بلکه یک حقیقت دارای مراتب است.

2. جهت گیری امیال فطری

حال که کمال نهایی انسان از دیدگاه وحی روشن شد، باید دید آیا مطالعه در ساختمان وجودی انسان نیز ما را به همین نتیجه می رساند یا نه؟ به تعبیر دیگر، راهنمایی عقل در این زمینه چیست؟

آنچه مسلم است این است که در ساختمان وجودی انسان هیچ میل اصیل به گزاف قرار داده نشده است و همواره بین امیال و کششهای فطری انسان و واقعیات جهان هستی هماهنگی کامل وجود دارد. اگر بنا باشد انسان واجد یک یا چند میل و کشش فطری و اصیل باشد و امکان ارضای آن میل برای او نباشد، در این صورت در کار خلقت فریبکاری و گزاف وجود داشته است، حال آن که با مطالعه در جهان خلقت این مطلب به وضوح اثبات می شود که همه امور، از کوچکترین آنها تا بزرگترینشان، براساس طرحی دقیق و هدفی کام؟ حساب شده خلق شده اند.

بنابراین، مطالعه در امیال فطری انسان و جهت گیری کلی آنها می تواند ما را در شناخت کمال وجودی انسان یاری رساند.

آنچه درباره انسان از حقایق، انکار ناپذیر است، این است که شعاع امیال فطری او از قبیل حقیقت جویی، زیبایی دوستی و قدرت طلبی تا بی نهایت امتداد دارد و هیچکدام از آنها اقتضای محدودیت و توقف در مرتبه معینی را ندارند. این از خصایص بارز انسان است که دارای خواسته های نامحدود است و به کامیابی های موقت و محدود

قانع نمی شود. بی نهایت بودن خواسته‌های فطری انسان حتی از نظر فیلسوفان غیر الهی نیز قابل انکار نیست بلکه از مهمترین اختلافات اساسی انسان و حیوان به شمار می رود.

امیال فطری انسان با این که به امور مختلفی تعلق می گیرند، سرانجام همه به هم می پیوندند و ارضای کامل و نهایی آنها در یک چیز خلاصه می شود و آن ارتباط با سرچشمه علم، قدرت، جمال و کمال است و این، جز در سایه پیوند با بارگاه الهی و تقرب و نزدیکی به خدا امکان پذیر نیست. تنها در نزدیکی به خدا و اتصال به معدن جمال و کمال است که تمامی خواسته های فطری انسان ارضا و انسان به مطلوب نهایی خود نایل می شود.

جز پیوند با خدا، هر هدف و مقصد دیگری برای انسان، از آفت نقص و محدودیت مبرا نیست و به همین جهت پاسخگوي فطرت بی نهایت طلب او نخواهد بود.

معیار فضیلت اخلاقی

یکی از مسائل اساسی در فلسفه اخلاق این است که ملاک و معیار فضیلت اخلاقی چیست و چگونه می توان فعل اخلاقی را از فعل طبیعی بازشناخت. به تعبیر دیگر، با توجه به چه ملاکی می توان فعلی را فعل اخلاقی دانست. در مکاتب مختلف اخلاقی بحثهای فراوانی در شناخت ملاک فضیلت و تمیز فعل اخلاقی از غیر آن به عمل آمده است که در این جا

مجال طرح آنها نیست. بعضی عملی را فعل اخلاقی دانسته اند که از روی خودخواهی نباشد و به انگیزه دیگر خواهی صورت پذیرد. بعضی دیگر ملاک فعل اخلاقی را در این دانسته اند که از وجدان انسان سرچشمه بگیرد و برخی عقلی بودن فعل را لازمه اخلاقی بودن آن معرفی کرده اند و....

آنچه مسلم است این است که هر فعل و صفتی به هر اندازه که انسان را در رسیدن به کمال نهایی یاری کند یا زمینه را برای رسیدن به آن فراهم آورد، به همان اندازه از ارزش اخلاقی برخوردار است.

با توجه به این که کمال نهایی انسان، رسیدن به مقام قرب الهی است، پس هر فعل و صفتی که انسان را در رسیدن به این مرتبه یاری کند و سبب ارتقای انسان در مراتب قرب ربوبی باشد، فضیلت محسوب می شود. بنابراین، در فلسفه اخلاق اسلامی، فضیلت، فعل و صفتی را گویند که با خود مستقیماً انسان را در مراتب قرب بالاتر برد یا زمینه را برای این سیر فراهم آورد. از این رو اگر عملی به ظاهر، شایسته به نظر آید ولی از نظر نتیجه نهایی، انسان را به کمال نهایی نزدیک نکند، از نظر اسلام فاقد ارزش اخلاقی است.

مفهوم تقرب به خدا

حال که معلوم شد ملاک اصلی در تشخیص فضیلت اخلاقی چیزی جز قرب به خدا نیست، باید دید مراد از قرب به خدا چیست و حقیقت این نزدیکی کدام است.

وقتی درباره نزدیکی انسان به خدا سخن به میان می آید، شاید کلمه نزدیکی به همان معنای متعارفی که در گفتگوی های عادی به کار می رود، در نظر گرفته شود ولی باید توجه داشت در این قبیل موارد که یک طرف رابطه پروردگار متعال است، نمی توان آن کلمات و تعابیر را به همان معنای متعارفشان به کار برد، زیرا این عناوین وقتی درباره امور ماوراء طبیعی به کار می روند، قطعاً نمی توانند به همان معنا، در مورد محسوسات به کار برده شوند چه، مفاهیم ماوراء طبیعی که تفاوت های بنیادی با مفاهیم حسی و طبیعی دارند، قابل تبیین و توضیح با این الفاظ و تعابیر نیستند و باید همواره این الفاظ و کلمات را با قیدهای تنزیه ی همراه کرد تا چنان مفاهیم والایی، به سطح مفاهیم حسی تنزل نکنند، و ارزش خود را از دست ندهند. از این رو برای دریافت مفاهیم ماوراء طبیعی، ذهنی ورزیده، طبعی لطیف و دلی روشن لازم است.

مفهوم نزدیکی به خدا را که امری ماوراء طبیعی است نباید با نزدیکی دو شیء مادی، یا نزدیکی مجازی بین اشخاص اشتباه کرد.

حقیقت قرب به خدا

در حکمت اسلامی ثابت شده هستی دارای درجات و مراتب است که پایین ترین مرتبه آن عالم طبیعت و عالیترین درجه آن ذات اقدس الهی است که همان حقیقت هستی می باشد. انسان هر چه در نتیجه تحصیل فضایل الهی در درجات وجود بالاتر رود، به همان

ص: 200

نسبت به ساحت قدس ربوبی نزدیکتر و مقربتر می شود و از آثار معنوی نامتناهی آن برخوردار می گردد.

بنابراین، تقرب به خدا امری واقعی و عینی است یعنی برای بندگان خدا بسوی درگاه الهی مدارجی است که هر چه در ای-ن-م-دارج و معارج بالاتر روند به آستان ربوبی نزدیکتر می شوند و در این نزدیکی است که هر کمالی برای انسان حاصل است. اگر پرتوی از ج-مال لایزال الهی در دل مستعد بنده ای بتابد تا حدی خواهد توانست مفهوم و حلاوت تقرب را با قلب و روح خود احساس کند.

در آغاز راه چون انسان به خود و موجودات نظر می کند، آنها موجودات مستقلی می یابد که در هستی، نیازمند موجودی خارج از وجود خود نیستند و اگر نیازمندی آنها را به هم می بیند، تنها نیاز ظاهری است. به تدریج که قوه نظر و تفکر او کاملتر می شود خود و موجودات را مخلوق قدرتی قاهر و مدبری حکیم می یابد. چ-ون قدرت اندیشه او زیاد می شود و در این سیر عقلی جلوتر می رود، نه تنها آنها را موجوداتی نیازمند به خالق، بلکه عین نیاز می یابد. یعنی به تدریج این سیر عقلی، انسان را به سوی معرفت خ-داس-وق داده و حجابهای شک و تردید، جهل و اوهام را از پیش دیدگان عقل او کنار می زند، اما هنوز این مرتبه از معرفت یعنی معرفت عقلی، کمال معرفت او بذات خداوند نیست. در کنار این سیر عقلی، سیر دیگری نیز باید صورت پذیرد که تکامل روح در گرو آن است و آن سیر قلبی و روحی است. یعنی بعد از پیدایش ایمان، اگر انسان در تصفیه دل

بکوشد و آلودگیها را از قلب و روح خود بزدايد، آن معرفت عقلی به تدریج از مرحله دانستن به مرحله یافتن و دیدن می رسد و بدیهی است که میان دانستن و یافتن تفاوت بسیار است. آنچه لازمه تکامل انسان است، علمی است که از نوع یافتن، دیدن و شهود می باشد نه از نوع دانستن محض، جای اولی در دل و جای دومی در ذهن است. در صورت برخورداري از کمال روحی و معنوی است که هر چه معرفت عقلی انسان کاملتر و عمیقتر شود، به همان اندازه سیر باطنی او نیز کاملتر و سریعتر می شود و یعنی فاصله بین عقل و دل از میان می رود و تکامل عقل، او را در جهت تکامل دل جلوتر می برد و روح او را بیش از پیش در عالم حقایق و معنویات سیر می دهد.

یکی از ادراکات شهودی که انسان در جریان سیر باطنی به آن می رسد، دریافت ارتباط خود با خداست که روح هر چه این ارتباط را کاملتر و صریحتر دریافت کند به علم حضوری، به همان اندازه تکاملش بیشتر، و لذا به آستان ربوبی نزدیکتر است زیرا تکامل روح همراه با تکامل معرفت آن است و لذا علم شهودی به این واقعیت همان کمال روح است.

چگونه انسان کامل شویم؟

انسان کامل یعنی انسان نمونه، انسان اعلی یا انسان والا، انسان مانند بسیاری از چیزهای دیگر، کامل و غیر کامل دارد و بلکه معیوب و سالم دارد و انسان سالم هم دو قسم است: انسان سالم کامل و انسان

سالم غیر کامل. شناختن انسان کامل یا انسان نمونه از دیدگاه اسلام، از آن نظر برای ماسلمین واجب است که حکم مدل و الگو و سرمشق را دارد. یعنی اگر بخواهیم یک مسلمان کامل باشیم - چ-ون اس-لام می خواهد انسان کامل بسازد - و تحت تربیت و تعلیم اسلامی به کمال انسانی خود برسیم باید بدانیم که انسان کامل چگونه است و چهره انسان کامل (چهره روی و معنوی اش) چگونه چهره ای است. اگر ما انسان کامل اسلام را شناسیم قطعاً نمی توانیم یک مسلمان تمام و یا کامل باشیم و به تعبیر دیگر یک انسان ولو کامل نسبی (از نظر اسلام) باشیم.

شناخت انسان کامل از نظر اسلام دو راه دارد: یک راه این است که ببینیم قرآن در درجه اول و سنت در درجه دوم، انسان کامل را - اگر چه در قرآن و سنت تعبیر انسان کامل نیست و تعبیر مسلمان کامل و مؤمن کامل است - چگونه توصیف کرده اند. معلوم است که مسلمان

کامل یعنی انسانی که در اسلام به کمال رسیده است و مؤمن کامل یعنی انسانی که در پرتو ایمان به کمال رسیده است.

راه دوم شناخت انسان کامل از راه بیانها نیست که ببینیم در قرآن و سنت چه آمده است، بلکه از این راه است که افرادی عینی را بشناسیم که مطمئن هستیم آنها آن چنان که اسلام و قرآن می خواهد ساخته شده اند و وجود عینی انسانهای کامل اسلامی هستند. چونانسان کامل اسلامی فقط یک انسان ایده آلی و خیالی و ذهنی نیست

که هیچ وقت در خارج وجود پیدا نکرده باشد. انسان کامل هم در حدّ اعلا و هم در درجات پایین تر در خارج وجود پیدا کرده است.

خود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نمونه انسان کامل اسلام است. علی (علیه السلام) نمونه دیگری از انسان کامل است. (1)

قرآن می فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (2) مسلماً برای شما در زندگی، رسول خدا سرمشق و الگویی نیکو بود. برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد میکنند. قرآن کریم بهترین الگو را برای انسان، شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) معرفی می کند، روحیات عالی او، استقامت و شکیبایی او، هوشیاری و درایت، اخلاص و توجه به خدا، تسلط او بر حوادث و زانو نزدن در برابر سختی ها و مشکلات، هر کدام می تواند الگو و سرمشقی برای همه مسلمین باشد. او بهترین مقتدا و اسوه مؤمنان نه تنها در میدان جنگ بلکه در همه میدانهای زندگی است.

قرآن در آیه فوق این اسوه حسنه را مخصوص کسانی می داند که دارای سه ویژگی هستند: امید به الله و امید به روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد میکنند. در حقیقت ایمان به مبدأ و معاد، انگیزه ای-ن حرکت است و ذکر خدا تداوم بخش آن، زیرا بدون شک کسی که قلبش از چنین ایمانی سرشار نباشد، قادر به قدم گذاشتن در جای

ص: 204

1- انسان کامل، مرتضی مطهری، ص 14 تا 16

2- سوره احزاب، آیه 21

قدم های پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست و در ادامه این راه نیز اگر پیوسته ذکر خدانکنند و شیاطین را از خود نرانند و دور نکنند، قادر به ادامه تاسی و اقتدا و پیروی نخواهد بود. به راستی اگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که نمونه عینی و عملی انسان کامل است در زندگی ما اسوه باشد در ایمان و توکلش، در اخلاص و شجاعتش، در نظم و نظافتش و در زهد و تقوایش، به کلی برنامه های زندگی ما دگرگون خواهد شد و نور و روشنایی سراسر زندگی ما را فرا خواهد گرفت. (1)

از آنجا که کمال، امر نسبی است، سایر اولیاء الله در مقایسه با انسان کامل، انسان متکامل محسوب می شوند.

مطلب دیگر آنکه به جهت نامحدود بودن مراحل تکاملی هرگز انسان کامل به پایان راه نرسیده و اوج تکاملی هر سالکی منتهی به سعه وجودی خودش می شود.

اما از جمله اعمال سلوکی سالک عبارت است از :

1- تهذیب نفس، 2- عمل به واجبات و ترک محرمات، 3- محاسبه و مراقبه، 4- عمل به مستحبات به قدری که مقدر و میسور ب-اشد بخصوص راز و نیاز سحری: « **وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا زِينَتَكُمْ مِمَّا فِي آيَاتِكُمْ خُذُوا ذَلِكُمْ قُلُوبًا مَّرْمُوزًا وَمَعْلُومًا وَأَكْبِرُوا** » (2)؛ مؤمنین در سحرگاهان به ذکر استغفار پرداخته و طلب مغفرت می نمایند. مشخصات انسان کامل در سه عنوان ذیل خلاصه می شود :

ص: 205

1- تفسیر نمونه، ج 17، ص 260 - 262 - 284

2- ذاریات، آیه 18

1. تقوی: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» (1)

حاکمیت هدایت و فرمان الهی در وجود آدمی که گفتار و کردار نیکو، خدمتگزاری و خیررسانی، راستی و درستی، بلند نظری و آینده نگری را در پی دارد.

2. علم: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (2)

آگاهی و دانش از علوم و معارف سعادت بخش و راهگشا.

3. جهاد: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (3)

دفاع از پاکی و عزت و شرافت و ایستادگی در برابر باطل، ظلم و فساد محصول ای-ن س-ه-رک-ن، ایجاد جامعه برتر انسانی و عدالت اجتماعی است و جامعه انسانی بدون تقوی، علم و جهاد هرگز تحقق نخواهد یافت.

البته کمال انسانی دارای مراتب و درجات مختلف است و افرادی بالنسبه از آن برخوردار بوده اند ولی آنچه مهم و مورد نظر است انسانهایی هستند که به اوج این کمال دست یافته و در قله آن قرار گرفته اند و در نتیجه الگو و مربی انسانها در راه رسیدن به کمال می باشند.

ص: 206

1- سوره حجرات، آیه 13

2- سوره زمر، آیه 9

3- سوره نساء، آیه 95

علی (علیه السلام) نمادی از انسان کامل

امیرالمؤمنین (علیه السلام) البته بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، نمونه عالی انسان کامل است که در آن سه ویژگی (تقوی، علم و جهاد) سرآمد روزگار بود، و در طول عمر پربرکت خود به ویژه دوران زمامداری آن را به اوج خود رساند. بطوری که محصول آن یعنی عدالت اجتماعی در تاریخ ضرب المثل شد.

«انسان کامل»، عنوانی است که از دیرباز مورد توجه بوده و نه تنها اندیشمندان و فلاسفه در این وادی وارد شده و کتابهایی نوشته اند بلکه برای عموم مردم هم جاذبه زیادی داشته است و با اینکه صنعت و علوم هر روزه کشف و اختراع تازه ای می آفرینند و لوازم و ابزار جدیدی در اختیار می گذارند ولی همچنان انسانها هر جا که با خود خلوت کنند و از اسارت وسایل و ابزار برهند و مجالاندیشه و بازگشت به خویشتن خویش را دریابند، در جاذبه این آرمان ق-رار گرفته و دوست دارند که گر چه خود به این جایگاه رفیع نرسیده لاقبل سیمای او را به تماشا بنشینند و از حال و هوای او برخوردار شوند.

دانش علی (علیه السلام)

اما از نظر علم : پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در باره علم امیرالمؤمنین (علیه السلام) مطالب مهمی ایراد فرمودند، مانند :

«انا مدينة العلم و علي بابها»؛ که من شهر علمم علی ام در است. «أعلم أمتي بالسنة و القضاء بعدی علی بن ابی طالب»؛ داناترین من به سنت و قضاوت پس از من، علی بن ابی طالب است. «ان رسول الله (صلی الله علیه و آله) علمني الف باب من العلم يفتح كل باب الف باب و لم يعلم ذلك احدا غیري»؛ «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هزار در از دانش را به من آموخت که هر دری هزار در را می گشاید و به هیچ کس جز من آن را نیاموخت».

«قال ابن عباس : و ما علمي و علم اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) فی علم علی رضی اله عنه الا كقطرة في سبعة البحر»؛ «دانش من و دانش یاران پیامبر در مقابل دانش علی مانند قطره در ب-راب-ر-ه-فت دریاست».

تقوای امیرالمؤمنین (علیه السلام)

از عمر بن عبدالعزیز نقل است که می گفت پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زاهد تر از علی (علیه السلام) در بین اصحاب نیافتم. در اشعاری که حافظ ابوالمؤید محمد البکری مکی حنفی (568م) درباره فضایل امیرالمؤمنین سروده به زهد و تقوای امام بارها اشاره کرده است.

حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود :

«و لقد ولي خمس سنين و ما وضع آجرة علي آجرة و لا لنبه علي لنبه و لا أقطع قطعاً و لا أورث بيضاً و لا حمراء»

ص: 208

امیرالمؤمنین (علیه السلام) پنج سال حکومت کرد ولی نه آجری روی آجر و نه خشتی روی خشتی گذاشت و نه زمینی و ملکی را برای خود برداشت و نه طلا و نقره ای به ارث گذاشت. آن حضرت به عثمان بن حنیف فرماندار بصره نوشت: «الا و ان امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه و من طعمه بقرصیه ألا و انکم لا تقدرون علی ذلک و لکن اعینونی بورع و اجتهاد فوالله ما کنزت من دنیا کم تبراً و لا ادخرت من غنائمها و فرا و لا اعددت لبالی ثوبی طمراً».

آگاه باش که هر رهروی را راهبری است که بدو اقتدا کند..هان! که پیشوای شما از دنیا به دو جامه کهنه بسننده کرده است، و از غذاها دو قرص نان، بدانید که شما هرگز توان آن را ندارید ولی با پارسایی و تلاش و عفت و راستی و درستی، مرا یاری کنید. به خدا سوگند، از دنیایان سیم و زری نیندوختم و از ثروتهای آن مالی ذخیره نکردم، ولی برای کهنه جامه ام شور و اشوری فراهم نساختم.

جهاد امیرالمؤمنین (علیه السلام)

جهاد از بزرگترین ارزشهای الهی و انسانی است زیرا مجاهد، عزیزترین سرمایه یعنی جان خود را در راه خدا و برای تجات انسانها به خطر می اندازد و این نشانه بالاترین ایثار و فداکاری اوست و تا جهاد نباشد غارتگران سر جای خود نخواهند نشست و با ظلم و تجاوز روزگار مردم را سیاه می کنند، و تنها با مبارزه با ستمکاران و

دفاع از کیان انسان و ارزشها است که زندگی مفهوم و ثبات می یابد. بنابراین برترین فضایل و ارزشها جهاد است و آنکه در این صفت برجسته و سرآمد باشد در انسانیت و کمال سرآمد است.

امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این فضیلت هم گوی سبقت را از دیگران ربوده است.

حضرت علی (علیه السلام)، در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در همه غزوات شرکت داشت جز غزوه تبوک که جانشین آنحضرت در مدینه بود، حدیث معروف «منزلت»: «یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی» مربوط به آن است.

و این نشانه آن است که علی (علیه السلام) در جهاد از همه برتر است. آن حضرت در نامه به عثمان بن حنیف نوشت: «والله لو تظاهرت العرب علی قتلی لما ولیت عنها و لو امكنت الفرصة من رقابها لسا رعت الیها».

به خدا سوگند اگر همه قبایل عرب همدست و همداستان شوند و به مصاف من در آیند از آنان روی برنگردانم و در هر فرصتی بر آنان بتازم.

در جنگ خندق که یکی از میدان های بزرگ نبرد با کفار بود، امام (علیه السلام) با کشتن «عمرو بن عبدود» که با هزار سوار برابری می کرد، شجاعت و پیشگامی خود را در جهاد به نمایش گذارد.

در همین نبرد بود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«لضربه علی (علیه السلام) یوم الخندق افضل من یوم الخندق افضل من اعمال الثقلین»

بی شک ضربت علی (علیه السلام) در روز جنگ خندق از اعمال خیر و عبادات جن و انس برتر است.

و «برزالاسلام کله الی الکفر کله».

و همه اسلام در برابر تمامی کفر به مبارزه برخاسته است.

انسان کامل از دیدگاه فلاسفه

فلاسفه قدیم بیشتر روی کلمه «حکمت» یعنی دانش فکر می کردند. آنها چون جوهر انسان را عقل می دانستند و بس و غیر عقل از جوهر انسان را هر چه بود تبع و طفیلی می دانستند، کمال انسان را در کمال عقل یعنی در کمال تعقل به معنی کمال «دریافت» می دانستند و می گفتند «انسان کامل» یعنی انسان دانا، انسانی که حداکثر آنچه ممکن است دانا باشد، به این معنا که لااقل نظامات کلی جهان را دریافت کند، هستی را از اول تا آخر دریابد و لو این امر به طور جزئی و فرد فرد امکان ناپذیر است ولی صورت کلی هستی را بتواند در ذهن خود منقش کند. این انسان کامل است.

پس جوهر انسان عقل است و کمال انسان در ادراک و دریافت عقلانی است و بنابراین انسان کامل انسانی است که به کمال عقل رسیده باشد. قهرا روی حساب آنها جامعه کامل هم جامعه ای است که دریافت عقلی و فکریش هر چه بیشتر باشد و مدینه فاضله افلاطون می شود «مدینه الحکماء» (چون افلاطون چنین نظری داشته؛ یعنی هر چه که افراد جامعه به سوی حکمت و دانایی و فرزاندگی

سوق داده شوند جامعه کمال بیشتری پیدا می کند).

به طور کلی نظریات صاحبان مکاتب مختلف در باره انسان کامل در چند نظریه اساسی خلاصه می شود، یک نظر، ن-ظ-ر-ع-ق-لیون-ی-ا-اصحاب عقل است. یعنی نظر کسانی که به انسان بیشتر از زاویه عقل می نگریده اند و گوهر انسان را همان عقل او می دانسته اند و نه چیز دیگر. عقل هم یعنی قوه تفکر و قوه اندیشیدن. فلاسفه قدیم و از آن جمله برخی فلاسفه قدیم خودمان نظیر بوعلی سینا این طور فکر کرده اند. آنها مدعی بودند که انسان کامل یعنی «انسان حکیم» و کمال انسان در حکمت انسان است. مقصود آنها از حکمت همان چیزی که ما امروزه علم می گوئیم نیست، بلکه مقصودشان از حکمت، «دریافت کلی صحیحی از مجموع هستی» است که غیر از علم اس. زیرا علم دریافتی است از بخشی از هستی (جزئی). گفتند کمال نفس انسان به این است که مجموع اندام عالم - نه یک جزء بالخصوص و بی اطلاع از جای دیگر - در ذهن او منعکس شود. این را با این تعبیر می گفتند: «صیورۃ الإنسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی» گردیدن و شدن انسان، جهانی علانی مشابه با جهان عینی، یعنی انسان خود یک جهان در برابر آن جهان بشود ولی آن جهان، جهان عینی است و این جهان، جهانی عقلانی و فکری.

انسان کامل به عقیده فلاسفه، انسانی است که عقلش ب-ه-ک-مال رسیده است به این معنا که نقش اندام هستی در ذهنش پیدا شده است. ولی با چه؟ با قدم فکر، با قدم استدلال و برهان و با قدم منطق،

ص: 212

حرکت کرده تا به این جا رسیده است. (1)

مجموعاً «انسان کامل فلاسفه» انسان کامل نیست، انسان ناقص است. منظور از انسان ناقص چیست؟ یعنی قسمتی از کمال را دارد. این که برای کمال عقلی، اصالت قائل شده اند درست است ولی انسان کامل فلاسفه از این جهت که سایر جنبه های کمالات انسانی را نادیده گرفته اند و همه کمالات انسان را در کمال عقلی او جستجو کرده اند، انسان نیمه کامل است، انسان ناقص است. انسان کامل فلاسفه، فقط مجسمه ای است از دانایی؛ فقط می داند؛ یعنی انسان کاملی که آنها فرض کرده اند، موجودی است خالی از شوق، خالی از حرکت، خالی از حرارت، خالی از زیبایی، خالی از همه چیز، فقط می فقط می داند. آن موجودی که تمام هنرش این است که خوب می داند و دانستش هم تمام هستی را می گیرد و «جهانی است بنشسته در گوشه ای» می باشد انسان کامل نیست، انسان نیمه کامل است. (2)

انسان کامل از دیدگاه عرفان

عرفای ما کمال انسان را در کمال حکمت به این معنا که حکما می گویند نمی دانند. آنها اولاً حکمت را به معنی «دریافت» قبول دارند که آن کمال انسان است ولی نه دریافت عقلانی و فکری و استدلالی، بلکه دریافت شهودی، یعنی در نوع دریافت بحث دارند. حکیم،

ص: 213

1- انسان کامل، مطهری، ص 121 تا 122

2- انسان کامل ص 167

دریافتی که می‌گوید، مقصودش دریافت فکری و استدلالی و مدرسهای است، مثل دریافتی که انسان در علوم طبیعی با دلایل، یا در علوم ریاضی با دلایل (مطلب را) می‌فهمد ولی عرفا این دریافت‌ها را دریافت‌های ناقص تلقی می‌کنند و می‌گویند دریافت حقیقی دریافت حضوری و شهودی است، دریافتی است که انسان بتواند با تصفیه خود، هستی را در درون خودش شهود کند.

تعبیر «انسان کامل» در ادبیات اسلامی تا قرن هفتم هجری وجود نداشته است. امروز در اروپا هم‌این تعبیر خیلی زیاد مطرح است ولی برای اولین بار در دنیای اسلام این تعبیر در مورد انسان به کار برده شده است. اولین کسی که در مورد انسان، تعبیر «انسان کامل» را مطرح کرد، عارف معروف، محی‌الدین عربی اندلسی طایی است.

محی‌الدین عربی پدر عرفان اسلامی است. (1)

مکتب دیگر در باب انسان کامل، مکتب عشق است ک-ه-ه-مان مکتب عرفان است، کمال انسان را در عشق - که مقصود، عشق به ذات حق است - و در آن چه که عشق، انسان را به آن می‌رساند، می‌داند. بر خلاف مکتب عقل که مکتب حرکت نیست و مکتب فکر است - حکیم سخن از حرکت ندارد، به عقیده او همه حرکتها، حرکت ذهن است - این مکتب، مکتب حرکت است اما حرکتی صعودی و عمودی، نه حرکت افقی. در ابتدا که انسان می‌خواهد به کمال برسد

ص: 214

حرکتش باید صعودی و عمودی باشد یعنی حرکت به سوی خدا، پرواز به سوی خدا.

مکتب عشق برای رسیدن انسان به کمال، عقل را کافی نمی داند. می گوید عقل جزئی از وجود انسان است نه اینکه تمام ذات انسان عقل او باشد. عقل مثل چشم یک ابزار است، ذات و جوهر انسان که عقل نیست، ذات و جوهر انسان روح است و روح از ع-ال-م-عش-ق است و جوهری است که در آن جز حرکت به سوی حق چیز دیگری برخی اشکالات مکتب عرفان نیست. این است که عقل در این مکتب تحقیر می شود.

در این مکتب انسان کامل در آخر عین خدا می شود. اصلاً انسان کامل حقیقی خود خداست و هر انسانی کامل می شود از خودش فانی و به خدا می رسد. (1)

برخی اشکالات مکتب عرفان

1. تحقیر عقل

انسان کامل عرفان، انسان نیمه کامل [اسلام] است. در عرفان خیلی علم و عقل تحقیر شده است. در حالی که اسلام، در عین اینکه دل را قبول دارد، عقل را هم تحقیر نمی کند. ایناست که در دوره های اسلامی و بالخصوص در دوره های متأخر، گروهی پیدا شدند که برای دل و عقل هر دو [اهمیت قائل شدند].

ص: 215

شیخ شهاب الدین سهروردی - شیخ اشراق - تقریباً راهش همین است و صدرالمتهلین شیرازی از او بیشتر می خواهد راه عقل و راه دل، هر دو را به پیروی از قرآن محترم بشمارد. پس آن جنبه هایی که علم و عقل در عرفان تحقیر می شود، مورد تأیید اسلام نیست. انسان کامل قرآن، انسانی است که کمال عقلی هم پیدا کرده است، کمال عقلی هم جزء [کمالش] است.

2. درون گرائی مطلق

مسئله دیگری که در انسان کامل عرفان وجود دارد و اسلام آن را تأیید نمی کند این است که در عرفان فقط درون گرایی [مطرح] است. انسان کامل عرفان، انسان اجتماعی نیست، انسانی است که فقط در گریبان خودش دارد و بس. ولی اسلام ضمن تأیید همه آن چه که در مورد دل و عشق و سیر و سلوک و علم افاضی و علم معنوی و تهذیب نفس گفته می شود. انسان کاملش، انسان جامع است، برونگرا هم هست، جامعه گرا هم هست. خود قرآن هم اینها را با یکدیگر جمع می کند: « التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ » « اینها همه آن جنبه های درونی است. بعد می فرماید: « الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ... »⁽¹⁾ فوراً وارد جنبه های جامعه گرایی آنها می شود: آنه-ا مصلحان جامعه خود هستند.

ص: 216

یک جهت دیگر در این مکتب مطرح است و آن مربوط به «نفس کشی» است. ما، در تعبیرات اسلامی کلمه نفس کشینداریم. معمولاً در تعبیرات اسلامی صحبت از تهذیب و اصلاح نفس است. (1)

پیامبران اُسوهٔ انسان

اُسوه به معنی الگو، سرمشق و مقتدا در خوب و بد را می گویند به همین جهت در قرآن با کلمه (حسنة) توصیف شده است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (2)

خدای متعال از یک سو پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را الگوی شایسته و اسوه حسنه قرار داده و از سوی دیگر ابراهیم خلیل (علی السلام) و همراهان موحد او را نمونه دیگری برای اقتدا و تاسی مؤمنان معرفی کرده است:

«قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ» (3) به هر حال قرآن می فرماید در اعمال و اقوال شایسته و نیکوی رس-ول-خ-دا و ابراهیم خلیل و همراهان او برای شما سرمشق خوبی هست. بی شک همه انبیاء و امامان معصوم، الگو و اسوه و مقتدا و پیشوا و امام انسانیت و امام انسان هستند. انسان با تاسی و الگوپذیری از آن انسان های کامل، می تواند در زمره عاقلان و صالحان درآید، می تواند

ص: 217

1- انسان کامل، ص 186 تا 190

2- سورهٔ احزاب آیه 21

3- سوره ممتحنه آیه 4

در صف موحدان و بیزاران از شرک و بت پرستی وارد شود، می تواند در ملت ابراهیم و امت محمد (صلی الله علیه و آله) داخ-ل ش-ود، قرآن کریم برای بهره برداری از شیوه الگوسازی و الگوپذیری، انبیاء و معصومان را به عنوان برترین الگو به بشریت ارائه نموده است. یوسف (علیه السلام) را به عنوان قهرمان عفت و مقاومت در برابر شهوت به همگان معرفی کرده، جوانان کهف را اسوه های مهاجرت در راه خدا برای رشد و هدایت قرار داده، نوح (علیه السلام) را الگوی پایداری و استقامت در تبلیغ دین، ایوب (علیه السلام) را قهرمان صبر و تحمل در شدائد روزگار، اسماعیل (علیه السلام) را نماد تسلیم در مقابل فرمان خدا، ابراهیم (علیه السلام) را سرمشق شکستن عادت های منحط و بت شکنی، داوود (علیه السلام) نمونه شهامت و شجاعت در مبارزه با طاغوت و سرانجام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را سرمشق و الگوی مطلق در همه ابعاد زندگی و برای همه جهانیان قرار داده است و او را به عنوان دارنده خلق عظیم و آینه مکارم اخلاق و رحمة للعالمین ستوده است. (1)

انبیاء و امامان معصوم (علیهم السلام)، الگوی علم و ایمان و تقوا و عقل و توحید و یگانه پرستی و عمل صالح و عفت و پاکدامنی و حکمت و شجاعت و عدالت و ایثار و صداقت و راستی و بت شکنی و طاغوت ستیزی و صبر و استقامت و حق گرایی و حق محوری و حق طلبی هستند.

ص: 218

پیامبران و امامان معصوم الگوی تعهد و مسئولیت و بندگی خدا و کار و کوشش و پایبندی بر عهد و پیمان و آخرت گرایی و محبت و تکریم و معنویت و فضیلت و عزت نفس هستند.

آنان الگوی جهاد و مبارزه با جهل و غفلت و منیت و غرور و استکبار و طاغوت اند، الگوی زهد و قناعت و مبارزه با حرص و شهوت و دنیاگرایی و حسادتند، آنان الگوی وحدت و اخوت و دوستی و محبت با دوستان خدا و دشمنی و بیزاری جستن از دشمنان خدا هستند. انسان الگو، انسان امام است، همچون ابراهیم (علیه السلام) و همچون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و همچون علی بن ابی طالب (علیه السلام).

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (1) انسان آسوه و آسوه انسان، همان امام معصوم است، همان انسان کامل از نظر قرآن است. امام همان انسان نمونه و انسان اعلی و والا است. انسانی است که برای همه انسانها الگو و مدل و سرمشق است. سل الله پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نمونه انسان کامل است. ابراهیم خلیل (علیه السلام) نمونه یک انسان آسوه و امام است و علی (علیه السلام) هم نمونه یک انسان مقتدا و پیشوا است. و بر همگان خصوصاً مسلمین و به ویژه شیعیان واجب است که انسان کامل را عملاً شناخته و او را امام و پیشوای خود قرار دهیم و راه او را برویم، تابع و پیرو و شیعه او باشیم و بکوشیم که خود

ص: 219

را طبق این مدل و نمونه بسازیم، زیرا او انسان کامل و عالی و متعالی از منظر قرآن و اسلام است.

کمال انسان در تعال و توازن اوست. یعنی همه استعداد‌های انسان در یک وضع متعادل و هماهنگ و متوازن و همراه هم رشد کنند. به عبارت دیگر کمال انسان در این است که هم همه استعداد‌های او رشد کنند و هم رشد استعداد‌های او هماهنگ و متوازن باشد. انسان کامل آن انسانی است که همه ارزش‌های انسانی در او رشد کنند هیچکدام بی رشد نمانند و به علاوه همه آن ارزش‌ها، هماهنگ با یکدیگر رشد کنند و رشد هر کدام از این ارزش‌ها به حد اعلی برسد. آن وقت این انسان می شود انسان کامل، انسانی که قرآن از او تعبیر به امام می کند. (1)

از نظر قرآن انسان معصوم انسان کامل است یعنی همه پیامبران و امامان شیعه، از جمله علی (علیه السلام) انسان کامل است برای ای-ن ک-ه-ه-مه ارزش‌های انسانی، در حد اعلی و به طور هماهنگ در او رشد کرده است.

ارزش‌های گوناگونی در انسان وجود دارد: عبادت، خدمت به مردم، آزادی و آزادگی، عشق و محبت، عقل و اندیشه، عدالت و ایثار و دیگر ارزش‌ها چون تقوا، شجاعت، تواضع، قدرت، علم، جمال و غیره؛

ص: 220

انسان اسوه و الگوی انسان کامل آن انسانی است که همه‌ای-ن ارزشها، در حد اعلیٰ (علیه السلام) و هماهنگ با یکدیگر، در او رشد کرده باشد. علی (علیه السلام) چنین انسانی است.

انسان الگو، انسانی است دردمند، انسانی است که درد خدا را دارد و چون دردمند خداست، درد انسان های دیگر را هم دارد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آن چنان برای هدایت و سعادت و نجات مردم از انواع اسارت ها حریص بود که می خواست خود را هلاک کند. رنجهای مردم برای او ناگوار بود، او حریص بهبود بخشیدن به دردهای مردم بود و نسبت به مؤمنین بسیار مهربان و رحیم بود. (1)

انسان کامل دارای روح بزرگ و عظمت روحی است به همین سبب بزرگواری او نیز عظمت دارد و در پرتو این بزرگی و عظمت نسبت به دیگران مهربان و مشفق و دلسوز است، درد آن ها را درک میکند، با آن ها همدردی می کند، و نهایت سعی و تلاش او درمان کردن دردهای دیگران است. دردهای متعالی انسان های متعالی از این قبیل است: درد هدایت دیگران، درد محبت به دیگران، درد نجات و رهایی دیگران، درد معرفت خدا، درد طاعت و عبادت خدا و در کمال و سعادت دیگران.

عالی ترین دردمندی، درد خداجویی و خ-داخ----واه-ی است. زی-را خدا وجود مطلق و حق مطلق و کمال و جمال و جلال مطلق است.

ص: 221

انسان نیز به حکم فطرت الهی، همیشه طالب کمال است. همیشه در عمق فطرت خود محبت الهی را وجدان میکنند و در رسیدن به آن محبوب حقیقی و مطلق تلاش میکنند تا در شعاع جذبه حق مطلق وارد شود و به ساحل امنیت و آرامش و اطمینان درونی برسد. ای-ن است که انسان از محدودیت گریزان است، از عدم گریزان است زیرا او طالب بقا و ابدیت و جاودانگی است، طالب بی نهایت است. و همه اینها فقط در سایه معرفت و عبادت خدای تعالی و انس با آن محبوب و معبود مطلق به دست می آید. هر گونه افراطی گری در اسلام مذموم و مردود است. حیات اجتماعی انسان و گرایش های اجتماعی در اسلام مورد توجه است اما همراه با حیات معنوی و همراه با گرایش های عبادی و اخلاقی و توحیدی.

انسان تربیت شده اسلام، هم معنویت گرا و عبادت گرا هستند و هم جامعه گرا و مردم گرا. هم اهل جهاد با دشمن درون اند و هم اهل جهاد با دشمن بیرون، هم نسبت به پیروان حقیقت رحیم و مهربان هستند و هم نسبت به دشمنان حقیقت، شدید و قوی و با صلابت و محکمند. (1) هم ارزشهای الهی را دنبال می کند و جز رضای خدا مطلوبی ندارند و هم جامعه ای بالنده دارند، جامعه ای که پیوسته در حال رشد و شکوفایی حیرت انگیز است. (2) جامعه ای بیدار و مسئول، جامعه ای که در مسیر اصلاح است و در آن انسان ها احساس تعهد و مسئولیت

ص: 222

1- سوره فتح آیه آخر و سوره صف آیه 4

2- سوره فتح آیه 29

دارند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند،⁽¹⁾ و اهل صبر و مقامت اند، اهل صدق و راستی در گفتار و کردارند، اهل دعا و راز و نیاز و استغفار و بیداری در سحرگاه اند.⁽²⁾

انسانی که از انبیاء و امامان معصوم الگو میگیرد، برای همه ابعاد و گرایش های وجودی خود ارزش قائل است، جسم و روح، مادیت و معنویت، فرد و جامعه، دنیا و آخرت، محبت و مودت با دوستان خدا و دشمنی و جهاد با دشمنان خدا، یعنی این گرایشات همه لازم و ضروریند و از یکدیگر تفکیک پذیر نیستند.⁽³⁾

انسان تربیت شده اسلام با تاسی و پیروی از الگوهای جاودان اهل عصمت و طهارت، مجموعه ای از فضائل رشد یافته و هماهنگ، مجموعه ای است از: عبادت و زهد، عقل و عرفان، عشق و محبت، قدرت و جلال و عزت، جمال و زیبایی و اخلاق، علم و دانش و دانایی، حرکت و تلاش و کوششو جهاد ظاهری و باطنی، آزادی و آزادگی، معنویت و خدامحوری و در خدمت مردم و جامعه بودن، میان مردم بودن، همدرد مردم بودن، در عین بندگی و عبودیت کامل خدای متعال. خلاصه این که مشخصات انسان ایده آل در مکتب اسلام عبارت است از:

ص: 223

1- سوره توبه آیه 112

2- سوره آل عمران آیه 17

3- انسان کامل، ص 99 - 101

الف - علم و آگاهی (حقیقت طلبی و در پی حقیقت بودن).

ب - قدرت و توانایی (صنعت، تکنیک، جهاد مقتدرانه در همه زمینه ها) و عاجز نبودن.

پ - قوت و قوی بودن (در همه موارد و ابعاد و زمینه ها) و ضعیف نبودن.

ت - هنر و جمال (ادراک ذوقی، شعری، هنری، فنی، برخورداری از چشم بینای زیبایی های جهان).

ث - تقوا و پارسایی و توجه به زیبایی روح و جمال باطنی و عشق به معنویات.

ج - عشق و ایمان به آرمانها و ایده آل های متعالی و داشتن آرمان و ایده آل و در صدر همه عشق و ایمان داشتن به خدا.

چ - رهایی از بند لذات حیوانی و اسارت بار که از مصادیق تقوا است، همان بند بگسل بودن.

ح - بهره مندی از عقل و خرد و اندیشه و تفکر فلسفی و منطقی و استدلالی.

خ - علاقه مندی به حیات اجتماعی و سرنوشت اجتماعی خود و دیگران و حس همدردی اجتماعی داشتن و علاقه مندی به سیاست.

د -- داشتن تعهد و مسئولیت در برابر اجتماع و حس مسئولیت اجتماعی داشتن و امر به معروف و نهی از منکر کردن.

ذ - رهایی از قید منیت و شهرت طلبی و خودبرتربینی و تکبر و عُجب.

ر - آزادی از غیر حق، و برخورداری از آزادی و آزادگی معنوی و انسانی و آزادی از رنگ تعلق غیر حق.

ز - برخورداری از روح انقلابی و اصلاحگر در جامعه و سازنده محیط و شکل دهنده محیط بودن و داشتن اراده لازم برای شورنده بودن علیه مفاسد محیط و تحت تأثیر جبری محیط واقع نشدن.

ژ - داشتن مهر و محبت و عواطف عالی و پاک انسانی و الهی و در رأس همه محبت خدا را در دل داشتن.

س - برخورداری از حس عمیق اخلاقی، همچون خیر و نیکی و راستی و درستی و امانتداری و پای بندی بر عهد و پیمان.

ش - برخورداری از زُهد در عین جامعه گرایی و عرفان و ان جذب به حق در عین توجه به خلق، و سرشار بودن از احساس عبادت و پرستش و نیایش حق، به عبارت دیگر داشتن احساس عرفانی در عین شفقت به مردم و تواضع و ادب در برابر مردمی که در میان آن ها و با آن ها زندگی می کند. (1)

روح انسان

بی تردید انسان ابعاد گوناگونی دارد. بحث از این ابعاد متنوع و ساحت‌های انسان سابقه ای کهن دارد. فلاسفه ای چون سقراط و شاگردان و پیروان او، همچنین تمامی حکمای الهی و ه-مه پیروان

ص: 225

1- یادداشت های استاد مطهری، ج 1، ص 320 و 330

ادیان الهی بر وجود روح برای انسان تأکید کرده اند، یعنی برای انسان علاوه بر بعد مادی جسمانی، بعد غیر مادی روح را نیز باور دارند.

روح که بعد مجرد و غیر مادی انسان است، با دلایل متعددی اثبات شده است از جمله:

1- همه انسان ها از هنگام تولد تا مرگ شخصیت خود را یگانه می یابند و با وجود دگرگونی در سلول های بدن و تغییر در برخی از ویژگی های جسمانی و روانی و گاه با از دست دادن برخی از اندامها و جایگزینی آنها با اعضای دیگر تفاوتی در آنچه «من» نامیده می شود احساس نمی کنند این حقیقت که به طور وجدانی و با علم حضوری دریافت می شود نشان دهنده آن است که واقعیتی یگانه، به تمامی مراحل وجودی انسان در طول زندگی او، یگانگی و وحدت می بخشد و با وجود همه تغییرات گسترده در جسم آدمی، آن واقعیت یگانه که قطعاً غیر از جسم متحول و متغیر است، همواره ثابت است. آن واقعیت یگانه و وجدانی و همواره ثابت را که وحدت بخش وجود انسان است، روح می گویند.

2- موجودات جسمانی، همچون جسم انسان، تقسیم پذیرند، اجزاء مختلف دارند، محسوسند، وزن دارند و کمیت پذیرند و مکان دارند اما روح و نفس و مین انسان، به هیچ روی تقسیم پذیر نیست، اجزاء ندارد، محسوس نیست، وزن ندارد، کمیت پذیر نیست، مکان ندارد، پس کاملاً غیر جسمانی و بسیط و مجرد از ماده و خواص ماده است.

ص: 226

3- قرآن کریم در آیه 14 سوره مؤمنون، مراحل آفرینش انسان را این گونه بیان فرموده است: (آنگاه نطفه را به صورت خون بسته و سپس خون بسته را به صورت گوشت پاره درآوردیم، و سپس گوشت پاره را استخوان دار کردیم و آن گاه بر استخوان ها پرده ای گوشت پوشاندیم.) در ادامه آیه، واژه های به کار رفته درباره مرحله دیگر آفرینش انسان چنانند که گویا این مرحله تفاوت اساسی با مراحل قبلی دارد و از سنخی دیگر و آفرینشی دیگر است، می فرماید: (سپس او را آفرینشی دیگر بخشیدیم.)

این تفاوت تعبیر را می توان گویای آن دانست که روح انسان، بر خلاف مراحل نطفه بودن، علقه بودن و مضغه بودن و عظام بودن و لحم بودن او، که همه امور مادی و جسمانی اند، امر غیر جسمانی و غیر مادی و مجرد است. (1)

4- بعد روح اصالت دارد، یعنی همان طور که بسیاری از دلایل که وجود روح و غیر مادی بودن آن را اثبات می کنند، این حقیقت را نیز آشکار می کنند که تمامی شخصیت و افکار و اندیشه ها و فعالیت های ذهنی انسان از روح او سرچشمه می گیرد و بدن مادی در این میان ابزاری بیش نیست، پس اگر احساس و ادراک و اراده و تفکر بشر که قوام انسانیت بدان ها است، خاستگاهی جز روح ندارند، پس بخش

ص: 227

اصیل وجود انسان، روح اوست و هویت واقعی او در گرو همان روح است. بر این اساس از نظر قرآن کریم، آدم هنگامی سزاوار سجده فرشتگان می‌گردد که روح الهی در او دمیده می‌شود. (1)

و نیز زمانی که مأموران الهی جان کسی را می‌گیرند، او را نابود نساخته‌اند، بلکه تمام حقیقت او را از عالمی به عالمی دیگر انتقال داده‌اند، قرآن کریم از این حقیقت با واژه توفی (دریافت کردن کامل)، یاد می‌فرماید. (2)

ها روح جاودانه است، از آن جایی که روح حقیقتی مجرد و جوهری غیر مادی و بعد اصیل وجود انسان است، این نتیجه به دست می‌آید که روح جاودان و فناپذیر است. البته این همه به اراده حکیمانه ربانی و قدرت لایزال الهی است، و روح چون مجرد است پس نیازی به مبدأ مادی ندارد و تنها محتاج به مبدأ فاعلی و الهی است، پس در پرتو مبدأ الهی خود جاودانه است. آری انسان با مرگ از بین نمی‌رود، بلکه به بقای روح خود باقی است، و این یکی از دلایل ضرورت وجود حیات اخروی و قیامت است.

انسان در سایه وجود روح الهی و قوای ادراکی و تحریکی خود موجودی مختار، انتخاب‌کننده و گزینش‌گر است. اگر انسان در اعمال و افعال خود مختار نبود، تکلیف و مسئولیت و امر و نهی و ثواب و

ص: 228

1- سوره حجر آیه 29 و سوره ص آیه 72

2- سوره نحل آیه 28، 32، 70 و سوره انعام آیه 61 و سوره نساء آیه 97 و سوره سجده آیه 11 و سوره زمر آیه 42 و سوره محمد آیه 27

عقاب بی معنی بودند و حکمت و عدالت الهی از بعثت و تشریح و معاد، توضیح معقولی نمی داشتند.

انسان نه آنچنان بله و به خود واگذاشته و رها شده است که در مقابل خدا صاحب و جود و اراده مستقل باشد، و نه آنچنان دست و پا بسته است که هیچ اراده و اختیاری نداشته باشد. بلکه انسان در عین این که مخلوق و معلول است و در مقابل خدای تعالی قرار ندارد، زیرا فقر محض است و حق تعالی غنی مطلق است، در عین حال طبق قضا و قدر الهی، موجودی است که در حد وجودی خود مختار و آزاد است. پس هیچ یک از عوامل محیطی و اجتماعی و وراثتی از او سلب اراده و اختیار نمی کنند. به همین سبب او بار امانت الهی را به دوش کشیده است و مسئولیت و مکلف است و در سعادت و شقاوت خود و دیگران نقش دارد. (1)

- از دیدگاه قرآن کریم روح بعد الهی و ملکوتی انسان و حقیقت وجود انسان و تمام هویت انسان است که ملائکه در هنگام مرگ فرد، آن حقیقت اصیل و تمام هویت او را به طور کامل و بدون کم و کاست تحویل می گیرند. البته سنخ روح از عالم امر است و نه از عالم خلق، یعنی مجرد و غیر مادی است نه جسمانی و مادی.

الف (آنگاه آفرینش دیگر پدید آوردیم، آفرین باد بر خدا که

ص: 229

بهترین آفرینندگان است. (1)

ب) سپس او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید. (2)

ج) همان کسی که هر چیزی را آفریده است، نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد، سپس نسل او را از چکیده آبی پست مقرر فرمود، آنگاه او را درست اندام کرد و از روح خویش در او دمید و برای شما گوش و دیدگان و دل ها قرار داد، چه اندک سپاس می گزارید. (3)

د) پس وقتی که آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید. (4)

ه) خدا روح را هنگام مرگشان به تمامی باز می ستاند (5) و نیز تمامی آیات مربوط به توفی. از آیات مربوط به حیات برزخی و عذاب و پاداش در عالم برزخی نیز دلالت بر وجود نفس و روح انسان و استقلال روح از بدن دارند. (6)

ح) درباره حقیقت و ماهیت روح از تو می پرسند، بگو روح از (سنخ) امر و فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندکی

ص: 230

1- سوره مؤمنون آیه 14

2- سوره سجده آیه 9

3- سوره سجده آیات 7-9 و سوره نحل آیه 78

4- سوره حجر آیه 29؛ سوره ص آیه 72

5- سوره زمر آیه 42

6- سوره مؤمنون آیات 11، 46، 100 و سوره انعام آیه 93 و سوره آل عمران آیه 169 و سوره نحل آیه 70

داده نشده است. (1) البته روح در قرآن، دارای کاربردهای مختلف است. (2)

به طور کلی روح، منشأ حیات و قوت و شهوت و علم و ایمان و حتی منشأ عصمت و وحی است، بنابراین روح حقیقی امری و ملکوتی دارد که در عین وحدت دارای مراتب متعدد است. (3)

آیا روح هر انسان پیش از بدن جسمانی خلق شده یا برعکس؟

در مورد چگونگی پیدایش نفس (روح) نظریات مختلفی از سوی حکیمان بیان شده است. اکثر حکیمان معاصر نظریه صدرالمتالهین را در این زمینه پذیرفته اند. بر اساس این نظریه، نفس همراه با پیدایش بدن و به تدریج خلق می شود؛ یعنی همان گونه که خلقت بدن تدریجی است؛ ابتدا نطفه، سپس خون بسته، و در نهایت کامل می شود؛ نفس نیز ابتدا همان صورت جمادی است و در نهایت کامل می شود. به بیان فلسفی، نفس در ابتدای حدوث، جسمانی است و در اثر حرکت جوهری و سیر تکاملی، به درجه تجرد و روحانیت می رسد.

یکی از مباحث مهم در علم النفس چگونگی پیدایش آن است؛ آیا نفس (روح) موجودی زمانی است که در زمان خاص حادث شده است؟

ص: 231

1- سوره اسراء آیه 85

2- اصالت روح در قرآن، استاد جعفر سبحانی را نگاه کنید.

3- اصول کافی، ج 1، ص 274 - 271

یا نفس قدیم و برتر از زمان است؟ برای یافتن پاسخ این نوع سؤالات ابتدا باید ببینیم حکیمان در این باب چه نظریاتی بیان کرده اند.

اقوال و آرای حکیمان در باب حدوث و قدم نفس

حکیم سبزواری در پاورقی اسفار در باب حدوث و قدم نفس هفت نظریه نقل می کند: (1)

در نظریه در یک تقسیم بندی کلی، حکیمان یا معتقدند که نفس حادث است یا قدیم؛ قائلین به حدوث نفس سه گروه اند؛ چنان که قائلین به قدم نفس نیز چهار گروه اند: اما سه گروه معتقد به حدوث نفس عبارت اند از:

1. مشهور حکماء و متکلمان؛ که معتقدند نفس با حدوث بدن حادث می شود. «نفس روحانیة الحدوث و البقاء» است.

2. صدر المتألهین؛ که نفس را به حدوث بدن حادث می داند، بلکه در نظر او حدوث نفس همان حدوث بدن است؛ «نفس جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» است.

3. گروهی از متکلمان؛ که برای تصحیح عالم ذر، عهد و میثاق می گویند: نفس چند سال یعنی (مثلاً دو هزار سال) قبل از بدن حادث شده است.

ص: 232

1- البته حاشیه بر شواهد الربوبیه شش قول و نظریه در این زمینه بیان می کنند. صدر المتألهین، شواهد الربوبیه، با حواشی حکیم سبزواری، تعلیق و تصحیح سعید جلال الدین آشتیانی، ص 687 و 688، موسسه مطبوعات دینی، چاپ اول، قم

اما قائلین به قدم نفس عبارت اند از :

1. اهل غلو و غلات؛ که معتقدند نفس قدیم ذاتی است.

2. قائلین به تناسخ؛ که نفس را حادث ذاتی می دانند، ولی در سلسله عرضی قدیم زمانی است؛ یعنی نفس دائماً در بدنها در حال تردد است.

3. نظریه افلاطون طبق برداشت مشهور؛ که نفس حادث ذاتی است، ولی در سلسله طولی، و به هویت جزئی و نفسیت، قدیم است.

4. نظریه افلاطون طبق برداشت صدر المتألهین؛ که نفس حادث ذاتی است، ولی در سلسله طولی به صورت هویت کلی و اتحاد با عقل فعال، قدیم است. (1)

اما با دقت در نظریات مطرح شده باید گفت در واقع شش نظریه وجود دارد؛ زیرا نظریه افلاطون با تفسیر صدرایی و نظریه صدرای تفاوت ندارد و یکی محسوب می شوند.

نقد و بررسی آرای حکیمان

در بررسی آرای حکیمان چند نکته را یادآور می شویم :

1. حکیمان در بررسی آراء به جهت وضوح بطلان نظریه قدم ذاتی نفس، اعتنایی به آن نکردند؛ زیرا علاوه بر وضوح بطلان، مخالف براهین توحید است.

ص: 233

1- الاسفار الاربعه، صدر المتألهین، ج 8، پاورقی ص 330، منشورات مصطفوی، قم.

2. صد را نظریه افلاطون یعنی قدیم زمانی بودن هویت کلی نفس و اتحاد با عقل فعال را می پذیرد و از آن دفاع می کند. بنابراین نفس در نظر صد را به لحاظ وجود عند العله و اتحاد با عقل فعال قدیم است، ولی به جهت مقام طبع حادث است.

مشکلات نظریه «قدم نفس»

البته همان گونه که تذکر دادیم، منظور از قدم نفس، قدیم بودن به نحو هویت خاص و جزئی است، نه به صورت هویت کلی.

حکیمان بر نظریه قدم نفس چند اشکال وارد کردند که جهت اختصار به یکی از آنها اشاره می کنیم: اگر نفس را قدیم و ازلی بدانیم، لازمه اش تعطیل و بازماندن آن در مدت نامتناهی از تصرف و تدبیر بدن است و چنین چیزی محال است؛ زیرا هویت و حقیقت نفس، هویت تعلقی (تعلق به ماده) است؛ و نفس «اداره کننده امور بدن» است. (1)

به نظر می رسد نظریه حدوث قبل از بدن (که از سوی عده ای از متکلمان برای تصحیح عالم ذر بیان شده است) نیز دچار مشکل تعطیل است؛ زیرا از نظر قواعد فلسفی در محالیت تعطیل، کوتاهی و بلندی زمان تأثیری ندارد.

ص: 234

1- اسفار، ج 8، ص 373؛ محمد بن عمر، فخر الدین الرازی، المباحث المشرقیة، ج 2، ص 396، انتشارات بیدار، قم، چاپ دوم،

مشکلات نظریه مشهور یعنی نظریه حدوث نفس با حدوث بدن

نظریه مشهور حکمیان یعنی این که نفس با حدوث بدن حادث می شود و «نفس روحانیة الحدوث و البقاء» است، با مشکلاتی روبرو است که به برخی از آنها اشاره می شود:

1. حدوث زمانی نفس با حدوث بدن، منافات با تجرد ذاتی نفس دارد؛ زیرا براساس قواعد فلسفی «هر حادثی زمانی مسبوق به ماده ای است که حامل آن است»؛ بنابراین حدوث نفس مستلزم مادی بودن آن است. (1) به همین جهت می بینیم ابن سینا در وجه تخصص ارواح و نفوس به آبدان سرگشته و بازمانده است و در تعلیقات می گوید: نفس انسانی هر چند قائم به ذات خود است و از بدنی به بدن دیگر منتقل نمی شود؛ چون برای هر نفسی مخصصی برای بدنش وجود دارد؛ ولی نمی دانیم آن مخصص چیست. (2)

2. وی در شفاء می گوید: «شکی نیست که نفس به واسطه چیزی تشخیص یافته و آن چیز انطباع در ماده نیست؛ چون قبلاً توضیح دادیم که این باطل است؛ بلکه آن امر هیئتی از هیئات و قوهای از قوا و

ص: 235

-
- 1- به گونه ای این استدلال را می توان در این منابع یافت: المباحث المشرقیة، ج 3، ص 389؛ اسفار، ج 8، ص 333؛ مصباح یزدی، محمد تقی، شرح جلد هشتم اسفار، ج 2، ص 231، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، چاپ اول، 1375
 - 2- ابن سینا، تعلیقات، تحقیق عبدالرحمن بدوی، ص 65، مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی فی الحوزة العلمیة، قم، بی تا، حسن زاده آملی، حسن، سرح العیون، ص 231، سال 1371، امیر کبیر، تهران.

عرضی از اعراض روحانی است، یا اجتماع چند تای از آنها است، اگر چه ما نمی دانیم که چه چیزهایی علت تشخص هستند»⁽¹⁾.

دلیل این سرگردانی چیزی نیست جز اعتقاد به حدوث روحانی نفس؛ و گرنه نظریه حدوث جسمانی با چنین مشکلی مواجه نیست.

3. مشکل دیگر حدوث روحانی نفس این است که اگر نفس روحانیة الحدوث باشد، نفسیت نفس، یعنی تدبیر بدن برای او، امری عارضی خواهد بود، که بعد از تحقق هویت و شخصیت نفس بر او عارض می شود؛ آنگاه این پرسش مطرح می شود که چگونه از انضمام دو شیء متغایر و جدای از هم، وحدت شخصی به دست می آید؟ پس لازم می آید اشخاص در عین حال که یک چیز هستند، دو چیز باشند؛ و این تناقض گویی است.⁽²⁾

4. سومین مشکل نظریه حدوث روحانی نفس این است که اگر نفس ذات بسیط باشد، با حدوث سازگار نیست، چون هر امر بسیطی مجرد است، و هر مجردی قدیم زمانی است.⁽³⁾

5. مشکل دیگر نظریه حدوث روحانی این است که نفس اگر از

ص: 236

-
- 1- ابن سینا، النفس من کتاب الشفاء، تحقیق حسن زاده آملی، حسن، مرکز النشر التابع للمکتب الاعلام الاسلامی، قم، الطبعة الأولى، 1417ق، 1375ش. فصل سوم مقاله پنجم کتاب نفس؛ النفس من کتاب الشفاء، ص 310
 - 2- سرح العیون، عین نهم، ص 227
 - 3- «ان کونها بسیطة الذات ینافی حدوثها». اسفار، ج 8، ص 344؛ شرح جلد هشتم، ج 2، ص 274

ابتدا دارای حقیقتی غیر مادی و روحانی است، چگونه از لذت یا دردی که مربوط به بدن است، متأثر می‌گردد؛ تأثیر پذیری موجود روحانی و عقلی، از اجسام بی‌معنا است، در حالی که تأثیر پذیری نفس از لذت یا درد مربوط به بدن جای انکار نیست؛ بنابراین نفس نمی‌تواند از ابتدای حدوث روحانی باشد. (1)

6. اشکال دیگر نظریه حدوث روحانی این است که تجرد و بساطت نفس با تکثر عددی آن بر حسب تکثر ابدان، سازگار نیست. اگر نفس هیچ سابقه جسمانی و مادی نداشته باشد، مناط تکثر و تعدد آن چیست؟ (2)

7. یکی از دیگر اشکالات بر نظریه مشهور حکما این است که چون منکر حرکت جوهری و تطور و انقلابات نفس در شئون حسی و خیالی و عقلی می‌باشند، لازمه این انکار آن است که نفس از اول پیدایش خود و تعلق به بدن تا بالاترین مراتب تجرد که به مرتبه عاقلیت و معقولیت دست می‌یابد، ماهیت ثابتی داشته باشد و جوهر ذات آن هیچ‌گونه تحول و تکاملی نیابد. (3)

نظریه حدوث جسمانی نفس

صدر المتألهین بر این باور است که حدوث نفس جسمانی است.

ص: 237

1- همان

2- همان

3- اسفار ج 8، ص 344

این نظریه مورد پذیرش اکثر حکیمان بعد از ایشان قرار گرفته است. بر اساس این نظریه، نفس همراه با پیدایش بدن و به تدریج خلق می شود؛ یعنی همان گونه که خلقت بدن تدریجی است، ابتدا نطفه، سپس خون بسته و در نهایت کامل می شود؛ نفس نیز ابتدا همان صورت جمادی است و در نهایت کامل می شود. به بیان فلسفی نفس در ابتدای حدوث، جسمانی است و در اثر حرکت جوهری و سیر تکاملی، به درجه تجرد و روحانیت می رسد.

این نظریه به نظریه «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» معروف است. نظریه حدوث جسمانی نفس در واقع یکی از زیر بنایی ترین مسائل انسان شناسی در حکمت متعالیه است. جسمانیة الحدوث بیان دوم و نتیجه حرکت جوهری نفس است؛ یعنی نفس از طریق حرکت جوهری، با حفظ وحدت و کمالات گذشته خود، به کمالات جدید دست می یابد. در واقع جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس بیان کننده نحوه تکامل و رسیدن نفس، به مقام «جامعیت وجودی» است؛ مقامی که نفس در آن مقام، از «مادیت» تا «تجرد» کشش وجودی دارد.

اگر نظریه «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء»ی ملا صدرا را بپذیریم، پس تکلیف این آیه شریفه سوره مبارکه اعراف که می فرماید: «ما شما را آفریدیم و سپس صورت بخشیدیم» چیست؟ در ضمن ما قبول داریم که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با اولین آفریده خدا هستند از نظر روحی نه جسمی. ولی در سوره مبارکه مؤمنون آمده است که

بعد از خلقت بدن، روح در انسان دمیده شده و جناب ملا صدرا هم ایجاد روح را بعد از پیدایش جسم می دانند.

نظریه «جسمانیة الحدوث» از ابتکارات و نوآوری های صدرالمتألهین و در واقع یکی از زیر بنایی ترین مسائل انسان شناسی در حکمت متعالیه است. این نظریه با چالش هایی مواجه است که برخی از آنها در این سؤال آمده است. آنچه در پاسخ می توان گفت: این است که، در مورد آیه سوره اعراف و نظیر آن از آیات دیگر که برای بیان خلقت «نفس و روح» سیاق عبارت تغییر کرده یا تعبیر به «ثم» آورده که دلیل یک نوع تفاوت و فاصله بین خلقت روح و جسم است؛ باید بگوییم: بر اساس نظریه صدرا و حدوث جسمانی نفس، این آیات، در واقع مراحل تکامل نفس ناطقه را بیان می فرماید؛ نهایت این که بعد از کامل شدن جنین، نفسی که اعطا می شود، ناطقیت غلبه دارد؛ چنان که در مراحل قبل، نباتیت یا حیوانیت غلبه داشت. بنابراین، براساس نظریه صدرا تغییر سیاق آیه با «ثم» و غیره نیز تناسب دارد؛ زیرا هر چند سیر تکاملی نفس از مراحل قبل آغاز شده بود، ولی از آن جهت که ارتقای وجودی مرتبه ناطقیت، قابل قیاس با تکامل مراحل قبلی نیست، از آن تعبیر به «ثم» آمده است.

آنچه در پاسخ از استدلال به روایات برای به چالش کشیدن حدوث جسمانی نفس می توان گفت، این است که بیشتر این روایات مربوط به خلقت پیشین و وجود انسان در مرحله قبل از دنیا است؛ چنان که تعبیر به «روح» نیز می تواند شاهد این ادعا باشد. در حالی که

بحث «جسمانية الحدوث» مربوط به مرحله طبیعی و نشئه عنصری نفس است. به عبارت دیگر؛ بحث روی عنوان نفس و نفسیت نفس است.

جسمانية الحدوث بیان دوم و نتیجه حرکت جوهری نفس است؛ یعنی نفس از طریق حرکت جوهری، با حفظ وحدت و کمالات گذشته خود، به کمالات جدید دست می یابد. در واقع جسمانية الحدوث و روحانية البقاء بودن نفس بیان کننده نحوه تکامل و رسیدن نفس، به مقام «جامعیت وجودی» است؛ مقامی که نفس در آن مقام، از «مادیت» تا «تجرد» کشش وجودی دارد.

برای تصویر درست نظریه «جسمانية الحدوث و روحانية البقاء» بودن نفس، چند نکته را باید در نظر داشت :

1. بحث جسمانية الحدوث مربوط به مرحله طبیعی و نشئه عنصری نفس است؛ ملا صدرا تأکید می کند که نفس دارای اطوار و شئون مختلف است و نباید بین احکام آنها خلط نمود. نفس با حفظ وحدت شخصی، مراتب وجودی مختلفی را سپری می کند. بعضی از این مراتب قبل از طبیعت (پیش از تعلق به بدن)، بعضی همراه با طبیعت (تعلق به بدن) و بعضی بعد از طبیعت (مفارقت از بدن) است.

2. نفس دارای وجود پیشین است که مربوط به مرحله وجود عند العلة است، که در این مرحله، نفس دارای حدوث جسمانی نیست؛ بلکه در آن مرتبه محتاج بدن نیست. استدلالی که ملا صدرا بر این ادعا بیان می کند آن است که از یک سو علم یقینی داریم که سبب قبل از

بدن وجود دارد؛ از سوی دیگر، معنای سببیت و مسببیت این است که سبب ذاتی، تمام و کمال مسبب است. بنابراین، دانسته می شود که نفس، قبل از بدن، به صورت بی نیاز و کامل وجود دارد و آنچه متوقف بر بدن است، بعضی از نشئات او است و استعداد بدن شرط وجود این نشئه طبیعی و دنیایی او است که همان وجه فقر و حاجت و امکان و نقص او است، نه وجه وجوب و بی نیازی او. استدلال دیگر ملاصدرا این است که اگر بدن، شرط کمال هویت و وجود او می بود، مانند بقیه حیوانات و نباتات، باید نابودی بدن موجب نابودی نفس می شد، مانند بقیه قوای مادی، که زوال و فساد پذیرند؛ در حالی که با براهین ثابت شده است که نفس، نیروی عقلانی است که بدون ابزار در عقلیات تصرف می کند و این مرتبه عقلانی، کمال ذاتی و جهت بی نیازی او از بدن و اجسام است؛ پس نفس در مرحله کمال سبب، بیرون از عالم طبیعی متغیر است. (1)

3. اساسی ترین استدلال ملاصدرا بر حدوث جسمانی، حرکت جوهری نفس است. وی در تبیین آن می گوید: نطفه، کمالات پی در پی جوهری خود را از مبدأ فعال دریافت می کند. نخستین کمال جوهری، صورت معدنی است که حافظ ترکیب و مفید مزاج است. پس از آن کمالات جوهری، نباتی، حیوانی است که به ترتیب اشتداد و

ص: 241

1- صدرا، محمد بن ابراهیم، الأسفار الأربعة، ج 8، ص 347 - 346، مصطفوی، قم، چاپ اول، 1368 ش.

قوت می یابد تا این که از مادیت خارج و مجرد می شود. البته مجرد او. ابتدا از نظر ذات، سپس از نظر ادراک، تدبیر، فعل و تأثیر نیز از ماده، مجرد می گردد و برتری می یابد؛ پس جوهر نفسانی به تدریج کمال می یابد؛ هر مرتبه جدید، همه قوا و نیروهای مراحل قبل را همراه با زیادی داراست. قوا نیز بر حسب تجدد شدت و کمال جوهر، جدید می شوند. بعضی از حکیمان برای بیان حالات استکمالی نفس، تمثیل زیبایی آوردند که مانند ذغالی است که ابتدا به واسطه آتش گرم، سپس سرخ و در نهایت شعله ور و سوزنده می گردد. حالت سوم (شعله ور شدن) دو خاصیت قبلی (گرمی و سرخی) را نیز دارد؛ همانگونه که نور شدید مراتب نورهای پایین را دارد. اشتغال مراتب بالا نسبت به کمالات پایین، نظیر اشتغال مرکب بر اجزا، یا اشتغال مقدار بر اجزای وهمی نیست؛ بلکه از نوع اشتداد وجودی است که مراتب بالا واجد همه کمالات و جودات پایین است؛ یعنی با اشتداد نیروها و برتری وجودی، آثار نیز فزونی می یابد؛ تا جایی که از وجود فانی منتقل و تبدیل به وجود باقی می شود و ذاتش از مفارقات می گردد و از جانب خود جانشین و واسطه ای برای تدبیر امور اجسام قرار می دهد. (1) ملا صدرا با استفاده از بیانات گذشته می گوید: این بیان یکی از براهین بر حرکت جوهری است که با پذیرش آن بسیاری از اشکالات مربوط به حدوث و بقای نفس حل می شود. براساس این مینا به

ص: 242

راحتی می توان حدوث جسمانی و بقای روحانی (عقلانی) نفس را تبیین کرد و نظریه ای منسجم و خالی از تناقض، در این باب ارائه داد. وی دلیل ناکام ماندن بیشتر فیلسوفان پیشین در ارائه نظریه جامعی درباره نفس را عدم توجه به مسئله حرکت جوهری می داند و معتقد است به همین علت حکیمان پیشین نتوانستند بین جنبه نفسیت نفس و رابطه آن با بدن مادی و تأثیر پذیری او از احوال بدن از یکسو، و مرتبه تجردی آن، از سوی دیگر، جمع کنند. از این رو، گروهی از آنان منکر تجرد نفس شدند، گروهی بقای نفس را پس از انفصال از بدن انکار کردند و گروهی دیگر قائل به تناسخ شدند.⁽¹⁾

کلید حل مسئله جسمانیة الحدوث توجه به این نکته اساسی است که نفس دارای اشتداد وجودی است. در حقیقت نکته ای که به نظر ملا صدرا موجب تفاوت نفس از بقیه مجردات شده، همین اشتداد و تطور وجودی نفس است. وی معتقد است هر یک از جواهر عقلی مقام و رتبه معینی دارند، برخلاف نفس انسانی؛ زیرا نفس انسانی متطور در اطوار و متشان به شئون است؛ هم در نشئه عقلانی قبل از طبیعت حضور دارد و هم در نشئه طبیعی. در نشئه طبیعی نیز در نهایت، نفس در قوس صعود خویش بار دیگر به نشئه عقلانی باز می گردد. تصرف نفس در بدن مثل تصرف مفارقات در اجسام نیست که غیر مباشر باشد؛ بلکه نفس، مباشر تحریک جزئی و ادراک جزئی

ص: 243

به صورت انفعال و استکمال است، نه به صورت افاضه و ابداع.⁽¹⁾

بررسی چالش‌های نظریه حدوث جسمانی

نظریه حدوث جسمانی با چالش‌هایی مواجه است. در این جا به برخی از آنها که مرتبط با سؤال است می‌پردازیم:

یکی از آن چالش‌ها این است که حدوث جسمانی، با مبانی دینی و مفاد روایات، در تعارض است. توضیح اینکه، برخی مدعی‌اند: تعدادی از روایات وجود دارد که می‌توان در روحانیه الحدوث بودن روح به آن استناد کرد؛ مانند روایات فراوانی دال بر وقوع میثاق قبل از عالم دنیا که بیشتر آنها در توضیح آیه میثاق است که علامه طباطبایی در رسائل توحیدی قائل به تواتر آنها است و این تواتر، موضوعی نیست که بتوان به راحتی از کنار آن گذشت. در تعارض بین عقل صریح و خبر واحد یا خبر متواتری که نص در موضوع نباشد، یا ظهور کاملی نداشته باشد، ترجیح با عقل است، اما در این بحث از طرفی، با وجود مناقشات وارد بر دلایل صدرالمتألهین، و با وجود تواتر روایاتی که ظهور بر روحانیه الحدوث بودن روح وجود دارد، ترجیح به طرف روایات است. برای نمونه، عبدالله بن مسکان روایت می‌کند که از امام صادق (علیه السلام) در مورد «و اذ اخذ ربک»⁽²⁾ پرسیدم، که آیا این جریان به صورت مشاهده بود؟ امام فرمود: آری، پس معرفت

ص: 244

1- همان، ص 348

2- اعراف، 172

[در جان آنها] ثابت ماند، ولی آن موطن را فراموش کردند و به زودی آن را به یاد می آورند و اگر آن واقعه نبود، کسی نمی دانست آفریدگار و روزی دهنده اش کیست و گروهی از آنان در عالم ذر تنها با زبان اقرار کردند و ایمان قلبی نیاوردند. (1) همچنین امام صادق عطا فرمود: «همانا خداوند - تبارک و تعالی - پیش از وعده گاه، در حالی که بندگانش سایه هایی بودند، از آنان پیمان گرفت. پس آن روح هایی که یکدیگر را شناختند، مأنوس گردیدند و آنها که یکدیگر را نشناختند [یا با هم دشمنی ورزیدند] متفرق گشتند». (2)

در احادیث طینت نیز اشاراتی به مطلب مورد بحث وجود دارد، برای نمونه، ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: ما و شما (شیعیان) از نور خداوند - عزوجل - هستیم. او، سرشت ما و سرشت شما را یکی قرار داد. حضرت این پیوستگی را به پیوستگی شعاع و پرتو خورشید با خورشید تشبیه کرده است. همان طور که دیده می شود، طبق این دسته از احادیث، سرشت و نورانسانها قبل از عالم مادی خلق شده است و همان جا از هم تفکیک شده است، به انبیا و اولیا و دوستان و دشمنان آنها و بازگشت هرکدام هم، به اصل خود است.

ص: 245

-
- 1- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج 1، ص 284، دار الکتب، قم، چاپ چهارم، 1367 ش.
 - 2- شیخ صدوق، علل الشرایع، ج 1، ص 84 کتابفروشی داوری، قم، چاپ اول، 1385 ش. 3. همان، ص 93

از امام صادق (علیه السلام) نقل است که فرمود: آدمی از شأن دنیا و شأن آخرت آفریده شده است، موقعی که خداوند این دو شأن را با هم جمع می کند، زمینه زندگی انسان در کره خالی فراهم می آید؛ چه، شأن سماویش به دنیا نازل شده است و موقعی که این دو شأن از هم جدا می شوند (مرگ فرا می رسد) شأن اخروی به آسمان برگشت داده می شود؛ چون مرگ بین روح و بدن جدایی می افکند. روح و نور را به قدس اولی عودت می دهند و جسد که از شأن دنیا است در کره خاکی رها می گردد و در خاک متفرق می شود و می پوسد و هرکدام از روح و بدن به جوهر اصلی شان برمی گردند. (1)

دسته دیگری از احادیث، به طور صریح از خلقت ارواح قبل از اجساد صحبت کرده اند و در برخی از این دسته احادیث، از مدت زمان تقدم ارواح بر اجساد هم صحبت شده است. (2) نویسنده در پایان می گوید: از مجموع مباحث گذشته روشن شد که آنچه مقتضای برهان و آیات و روایات است، روحانیه الحدوث بودن نفس انسان است. نفوس انسانی قبل از ابدان خلق شده اند و از هم متمایز بوده اند، بویژه در آخرین عالم قبل از عالم مادی. البته نفوس انسانی در زمان مادی خلق نشده اند، بویژه ارواح کاملین که نسبت به بقیه تقدم دارند. (3)

ص: 246

1- همان، ص 107

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 8، ص 308، مؤسسة الوفا، بیروت، 1404ق

3- افتخار، مهدی؛ «تأملی در حدوث جسمانی»؛ کیهان فرهنگی، ش 214، ص 33 - 32، 1383ش

آنچه در پاسخ می توان گفت، این است که بیشتر این روایات مربوط به خلقت پیشین و وجود انسان در مرحله قبل از دنیا است؛ چنان که تعبیر به «روح» نیز می تواند شاهد این ادعا باشد. در حالی که بحث جسمانیة الحدوث مربوط به مرحله طبیعی و نشئه عنصری نفس است. به عبارت دیگر، بحث روی عنوان نفس و نفسیت نفس است. همان گونه که تذکر دادیم، نفس دارای اطوار و شئون مختلف است و نباید بین احکام آنها خلط نمود. صدر المتألهین تأکید می کند که نفس دارای وجود پیشین است که مربوط به مرحله وجود عند العلة است که در این مرحله، نفس دارای حدوث جسمانی نیست. (1) بنابراین، این نظریه با روایاتی که نحوه وجود پیشین نفس را توضیح می دهد و مرتبط با مرحله قبل از دنیا است، تعارض و تنافی ندارد.

اما آنچه از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که آن حضرت فرمود:

«آدمی از شأن دنیا و شأن آخرت آفریده شده است. موقعی که خداوند این دو شان را با هم جمع می کند، زمینه زندگی انسان در کره خالی فراهم می آید و شأن سماویش به دنیا نازل می شود» (2)، این روایت نیز منافات با حدوث جسمانی ندارد؛ زیرا این روایت نحوه نزول روح جنبه آخرتی انسان به دنیا و چگونگی جمع شدنش با جسم را بیان

ص: 247

1- الأسفار الأربعة، ج 8، ص 346

2- علل الشرائع، ج 1، ص 107

نمی‌کند که آیا به صورت حدوث روحانی بوده یا حدوث جسمانی. در حالی که نظریه حدوث جسمانی در واقع بیان‌کننده چگونگی نزول و پیدایش آن امر سماوی در عالم ماده است. بنابراین، تعارض و تنافی با هم ندارند. در هر صورت همان‌گونه که تطبیق یک نظریه فلسفی با آیات و روایات به سادگی ممکن نیست؛ همین‌طور ادعای طرد و رد شدن یک نظریه فلسفی از سوی آیات و روایات آسان نیست.

قرآن و حدوث جسمانی

صدرالمتألهین برای تأیید نظریه خود، آیاتی از قرآن کریم را ذکر می‌کند؛ مانند:

1. «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا». (1)
2. «قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا». (2)
3. «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا». (3)
4. «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا». (4)
5. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً

ص: 248

1- دهر، 1

2- مریم، 9

3- مریم، 67

4- نحل، 78

عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (1)

برخی از نویسندگان در مورد این آیات می گویند : اما این که سه آیه اول دقیقاً ناظر به جسمانیة الحدوث بودن نفس و صریح در این معنا باشند، پذیرفتنی نیست. آیه چهارم را هم با جسمانیة الحدوث بودن روح می توان تطبیق داد و هم با روحانیة الحدوث بودن آن. اما آیات دسته پنجم (مؤمنون : 14 - 12) با نظریه صدرها هماهنگ نیست؛ زیرا آیه شریفه بعد از بیان مراحل خلقت بدن و کامل شدن آن برای بیان خلقت روح، سیاق عبارت را تغییر می دهد و می فرماید : «ثم انشأناه خلقاً آخر» این تغییر سیاق دال بر اتفاق جدیدی است؛ در حالی که بنابر توضیح صدرالمتألهین، از آن جا که به وجود آمدن نفس مجرد از بدن، به تدریج صورت می گیرد؛ در این صورت خلقت روح اتفاقی جدیدی نیست؛ بنابراین وجهی برای تغییر سیاق آیه با «ثم» که دال بر اتفاقی جدید است، باقی نمی ماند. (2)

دشواهد قرآنی بر حدوث جسمانی

در مورد آیات دسته پنجم (مؤمنون : 14 - 12) باید گفت : همه این مراحل مربوط به نفس ناطقه است؛ نهایت این که بعد از کامل شدن جنین، در نفسی که اعطا می شود، ناطقیت غلبه دارد؛ چنان که در

ص: 249

1- مؤمنون، 14 - 12

2- «تاملی در حدوث جسمانی»، ص 31

مراحل قبل نباتیت یا حیوانیت غلبه داشت؛ بنابراین، براساس نظریه ملاصدرا تغییر سیاق آیه با «ثم» نیز تناسب دارد؛ زیرا هرچند سیر تکاملی نفس از مراحل قبل آغاز شده بود، ولی از آن جهت که ارتقای وجودی مرتبه ناطیقت، قابل قیاس با تکامل مراحل قبلی نیست، از آن تعبیر به «ثم» آمده است. افزون بر اینکه آیه «و ثم أنشأناه خلقاً آخر» شاهد بر ادعای ملاصدرا و مؤید نظریه او است؛ زیرا مرجع ضمیر «انشأناه» چیزی است که قبل از آن ذکر شده است؛ ظاهر آنچه قبل از آن آمده، همان استخوان های پوشیده از گوشت است. بنابراین، معنای آیه چنین است: همان شیء گذشته را تبدیل به شیء جدید کردیم و این، با حرکت جوهری و جسمانیة الحدوث سازگارتر است. (1)

به هدف خلقت انسان

هدف خلقت انسان به عنوان جزئی از کل عالم خلقت، مستلزم بحث از هدف خلقت جهان است. جهان هستی و از جمله انسان، فعل خداوند می باشد و خداوند متعال هر چند ذات غنی مطلق است (2)، و واجب بالذات و بیان باز و بی نیاز و واجد جمیع کمالات و منزله از هر عیب و نقصی است، اما چون فاعل حکیم است پس اعمال و افعال او حکیمانه، بلکه عین حکمت است لذا هرگز فعل عبث و بیهوده و

ص: 250

1- ر.ک: فاضلی، اصغر، «بررسی چالش های حدوث جسمانی نفس»، قبسات، ش 58، ص 84 - 59، 1389 ش

2- سورة ابراهیم آیه 8

گزارف از او صادر نمى شود، به عبارت ديگر آفرينش او حق است. (1)

البته بايد گفت كه هدف خداوند از افعالش، چيزى خارج از ذات مقدس او نيست زيرا او هم اول است و هم آخر، هم ظاهر است و هم باطن و بازگشت نهايى به سوى اوست. (2) بنا بر اين هدف آفرينش همانا تجلى اسماء و صفات الهى است. او آفريده و مى آفريند تا صفاتى همچون رحمت و فياضيت و محبت و علم و قدرت و جمال و جلال خود را به ظهور برساند. خداوند نور آسمانها و زمين است. آيا نور مى تواند پرتو افشاني نداشته باشد؟ پس آفرينش، پرتو نور الهى و افاضه لطف و رحمت اوست. (3)

آرى خداوند حكيم هيچ انساني را بيهوده نيافريده و هيچ كس را به حال خود وانگذاشته است، بلكه همه انسان ها سرانجام به سوى خدا باز مى گردند. (4) برخى از اهداف خلقت انسان عبارتند از:

1. عبوديت و بندگى و پرستش خداى متعال. (5)

2. امتحان و ابتلاء و آزمون الهى. (6)

3. رسيدن به رحمت الهى. (7)

ص: 251

1- سورة دخان آيه 38 و سورة انبياء آيات 16، 17

2- سورة حديد آيه 57 و سورة نجم آيه 42

3- سورة نور آيه نور

4- سورة مؤمنون آيه 115

5- سورة ذاريات آيه 56

6- سورة هود آيه 7 و سورة كهف آيه 7 و سورة ملك آيه 2

7- سورة هود آيات 118، 119

4. شناخت و معرفت الهی. (حدیث معروف گنج مخفی، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.) (1) و در حدیث امام حسین ال نیز آمده است: بندگان را نیافرید مگر برای این که او را بشناسند. (2)
5. وجود مقدس پیامبر اکرم ا و ائمه معصومین علی نیز در برخی روایات، به عنوان هدف خلقت معرفی شده اند. (لولاک لما خلقت الافلاک)، ای احمد اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم. (3)
6. سعادت و کمال و رسیدن به بهشت و لقاء الله و هدایت یافتن. (4)
7. محبت الهی و تکلیف و مسئولیت و به دوش کشیدن بار امانت الهی. (5)
- بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد. (6)
- به هر حال اهداف یاد شده در طول همدیگر و قابل جمع هستند.

ذوات مقدس معصومین الگوی کامل برای همه اهل کمال و همه اهل ایمان هستند و قرآن به این مهم تأکید فرموده است. (7)

و محبت و تکلیف و مسئولیت در مسیر قرب الهی نیز جز از طریق محبت خدا و معرفت و اطاعت و عبادت عاشقانه و آگاهانه و عالمانه

ص: 252

1- بحار الانوار، ج 84، ص 198

2- بحار الانوار، ج 5، باب 15، روایت 1 ص 312

3- بحار الانوار، ج 16، ص 406

4- سوره طه آیه 50

5- سوره احزاب آیه 72

6- سوره آل عمران آیه 31

7- سوره احزاب آیه 21

و آزادانه ی او به دست نمی آید. (بگو در حقیقت نماز من و عبادات من و زندگی و مرگ من، برای خداوند، پروردگار جهانیان است.) (1)

پس دین اسلام جز محبت نیست، محبتی پاک و خالص برای خدا. از این روی است که خداوند متعال بندگانش را می آزمايد تا در عمل، صادق و صابر از غیر صادق و غیر صابر جدا گردد. (و قطعاً شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و جانها و محصولات می آزمایشیم، و مژده ده شکیبایان را، کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم.) (2)

خلاصه این که در جهان بینی اسلام و قرآن تمام هستی هدفدار و غایتمند است، آفرینش انسان حکیمانه و برای خیر و سعادت و فلاح و صلاح اوست، لذا زندگی انسان مؤمن معنادار و هدفدار و برنامه ریزی شده است.

هرگز پوچی و پوچ انگاری در قاموس انسان مؤمن راه نمی یابد، حتی در شدائد و سختی ها، در رنجها و مصیبت ها، در شکست ها و ناکامی ها، نیز احساس یأس و پوچی به او دست نمی دهد، زیرا مؤمن است، مؤمن به مبدأ و معاد، مؤمن به وحی و نبوت، مؤمن به عدالت و حکمت و رحمت الهی. (3)

ص: 253

1- سوره انعام آیه 162

2- سوره بقره آیات 155 و 156

3- انسان در اسلام، غلامحسین گرامی، فصل چهارم

از نظر قرآن، هدف از خلقت انسان و جهان هستی چیست؟

اشاره

امام کاظم (علیه السلام) در یک حدیث زیبا، هدف از زندگی را چنین بیان می کند:

«دانش مردمان را در چهار چیز یافتیم: نخست اینکه پروردگار خود را بشناسی، دوم اینکه بدانی که با تو چه خوبیها کرده است (و به تو چه نعمتها داده است، از نعمت هستی گرفته تا دیگر نعمتها)، سوم اینکه بدانی از تو چه خواسته است، و چهارم آنکه بدانی چه چیز تو را از دین بیرون می برد، و گمراه می کند»⁽¹⁾.

اما هدف از خلقت انسان از دیدگاه قرآن:

1. عبادت

البته خداوند نیازی به عبادت و خلق ما ندارد چرا که او غنی با لذات است.

«وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرًا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»⁽²⁾ و موسی گفت: اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید، خدایی نیاز و درخور ستایش است.

این انسان است که به عبادت خدا، برای رسیدن به کمال و سعادت ابدی نیاز دارد.

ص: 254

1- بحار الأنوار، ج 75، ص: 328

2- سوره ابراهیم، آیه 8

در آیه ای می فرماید :

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (1)؛ من جن و انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند).

2. آزمایش

«خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (2)؛ (خداوند) مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید، که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید.

خداوند اراده کرده که انسانها را به میدان عمل بکشاند تا ورزیده و آزموده و پاک و پاکیزه شوند و لایق قرب خدا گردند.

3. برای دریافت رحمت الهی.

«إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» (3)؛ مگر کسی که پروردگارت به او رحم کند و (خداوند) برای همین (رحمت) مردم را آفرید.

اگر کسی بخواهد در زیر این چتر رحمت الهی قرار بگیرد راه برایش باز است و شرایط قرار گرفتن در زیر رحمت الهی از طریق تشخیص عقل و هدایت انبیاء و کتب آسمانی برای همه مردم بیان شده است.

ص: 255

1- سوره ذاریات، آیه 56

2- سوره ملک، آیه 2

3- سوره هود، آیه 119

حضرت علی(علیه السلام) فرمود: «رحم الله امرء عرف قدره»⁽¹⁾؛ خداوند رحمت کند کسی را که ارزش و اعتبار خود را بشناسد. و بداند از کجا آمده، اکنون در کجاست و سپس به کجا می رود.

امام حسین(علیه السلام) فرمود: «ان الله ما خلق العباد الا ليعرفوه فاذا عرفوه عبده فاذا عبده استغوا بعبادته عن عبادة من سواه»؛ خداوند متعال بندگانش را نیافریده است مگر برای این که او را بشناسند، آن گاه که او را شناختند، عبادتش کنند و چون خدا را عبادت کردند، با پرستش و عبادت او از پرستش غیر او بی نیاز شوند.⁽²⁾

حضرت علی(علیه السلام) فرمود: «الدنيا خلقت لغيرها ولم تخلق لفسها»⁽³⁾؛ دنیا برای دیگری آفریده شده و برای خود آفریده نشده است. (دنیا وسیله ای است برای رسیدن به آخرت)

ماهیت انسان در قرآن

اشاره

از نگاه قرآن انسان موجودی است که از یک سو دارای فطرتی الهی و از سوی دیگر، طبیعتی مادی دارد، فطرت؛ او را به سمت معارف بلند، معنویات و خیرات دعوت می کند. طبیعت، او را به حسیض مادیت، شهوات و شرارت فرا می خواند. حیات انسان صحنه مبارزه دائم بین طبیعت و فطرت اوست. اگر طبیعت انسان بر

ص: 256

1- غرر الحکم، ص: 233

2- بحار الأنوار، ج 5، ص 312

3- نهج البلاغه، حکمت 463

فطرت غلبه کرد و او مسیر طبیعت را پی گرفت، از نگاه قرآن این انسان انسانی است وارونه و منحرف و اگر فطرتش غالب شد و طبیعتش در مسیر فطرت قرار گرفت، در این صورت این انسان، انسانی است که در مسیر هدایت قرار گرفته و در طریق حق قدم برداشته است.

در قرآن اموری به عنوان امور مشترک در بین انسان ها ذکر می شود، گاه در مقام فضیلت و گاه رذیلت. البته هیچ یک از اینها به این معنا نیست که انسان ها بالفعل دارای تمام این فضایل یا رذایل هستند، بلکه مقصود این است که در انسان هم زمینه فضایل وجود دارد و هم زمینه رذایل. در جایی می گوید: فطرت انسانها الهی است: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»⁽¹⁾، در جای دیگری می گوید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»⁽²⁾، جایی از فضیلت انسان سخن می گوید و جایی از رذیلت. جایی فطرت الهی انسان را ذکر می کند، جایی بی صبری، ناتوانی، و طمعکاری او را. هیچ یک از این دو بیان ناظر به این نیست که وقتی انسان ها به دنیا می آیند بالفعل دارای فضایل یا رذایلی هستند.

خداوند تبارک و تعالی در باره انسان می گوید: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا»⁽³⁾، شما وقتی از شکم مادرانتان

ص: 257

1- سوره روم، آیه 30

2- سوره معارج، آیه 19

3- سوره نحل، آیه 78

خارج شدید، چیزی نمی دانستید. بنابراین، انسان از نگاه قرآنی و روایی موجودی است که وقتی پا به عرصه این عالم می گذارد علمی ندارد، آگاهی ای ندارد، ولی فطرتی الهی دارد. و در عین حال کششی به سمت مادیات در طبیعت او وجود دارد. وقتی وارد صحنه عالم می شود، در واقع از یک سو، شناخت و معرفت را آغاز می کند و از سوی دیگر، در راستای طبیعت یا فطرت جهت می گیرد. این نگاهی است که قرآن به انسان دارد و در ورای پوسته متفاوت انسان ها، یک باطن واحد را می بیند.

حال دوباره نگاهی می اندازیم به چیستی هدف خلقت انسان، در پاسخ توجه به چند نکته ضروری است :

1. هدف فاعل یا هدف فعل : یکی از مسائل اساسی که همیشه برای بشر مطرح بوده و هر انسان عاقل و متفکر پیوسته در اندیشه پاسخ به آن است، هدف زندگی است، یعنی انسان برای چه آفریده شده، برای چه زندگی می کند.

سؤال «هدف از خلقت چیست» یک وقت به این معناست که هدف خالق از خلقت چیست، یعنی خالق چه انگیزه ای دارد و چه چیز عامل و باعث و محرک او برای خلقت است، این چیزی است که خلقت نمی تواند به این معنا هدف داشته باشد، این مستلزم نقص و کمبود فاعل (خداوند) است. یعنی این گونه هدفداری تنها در فاعل های بالقوه و در مخلوقات صادق است، و در خالق هستی، یعنی

ص: 258

خداوند، مورد و مصداق ندارد؛ چون این گونه هدف داشتنها برمی گردد به استکمال یعنی فاعل با کار خود می خواهد به چیزی و کمالی که ندارد برسد.

ولی یک وقت هدف فعل مطرح است، زیرا هر کاری را که در نظر بگیریم این کار بسوی هدف و کمالی است و برای آن کمال آفریده شده تا به آن برسد، مانند گیاهی که از زمین می روید و شروع به رشد و فعالیت می کند، و به سوی کمال پیش می رود. این غایت فعلی است.

من نکردم خلق تا سودی کنم

لیک تا بر بندگان جودی کنم

2. غایت در خلقت انسان به این که ماهیت انسان چیست برمی گردد؟ و در انسان ها چه استعدادهایی نهفته است، و برای انسان چه کمالاتی امکان دارد؟ هر کمالاتی که در امکان انسان باشد باید بحث شود، انسان برای آن کمالات آفریده شده است. بشر به این مقدار میفهمد که انسان برای رسیدن به کمال آفریده شده است، اما کمال انسان در چیست؟ برخی کمال انسان را در برخورداری هرچه بیشتر از لذائذ مادی می دانند، و اصالت های اجتماعی کمال انسان را در برخورداری دسته جمعی از مواهب طبیعی، اما گروهی کمال انسان را در ترقیات معنوی و روحانی که از راه ریاضت ها و مبارزه با لذائذ مادی حاصل می شود می بینند، و عده ای هم کمال را در ترقی عقلانی که از راه علم و فلسفه حاصل می شود می دانند.

ص: 259

الف : هدف آفرینش از دیدگاه عقل

از نظر عقلی آفرینش نوعی احسان و فیض از جانب خداوند نسبت به موجودات ممکن است؛ یعنی آنچه امکان خلق شدن دارد، خداوند از خلق کردن آن بخل نمی ورزد و دریغ نمی کند، چنین آفرینشی «حسن ذاتی دارد» و قیام به چنین فعلی که ذاتا پسندیده است، جز آن که خود فعل زیبا باشد، به چیز دیگری نیاز ندارد، زیرا نشانه جود و فضل اوست. خداوند متعال همان طور که واجب بالذات است، واجب من جمیع الجهات است، و لذا محال است که موجودی قابلیت وجود پیدا کند و از ناحیه او افاضه وجود نشود و امساک گردد. از نظر عقلی هر موجودی که امکان خلق شدن دارد، با زبان حال درخواست وجود و کمال می کنند، آفرینش جهان در واقع پاسخ به این امکان و درخواست های طبیعی و ذاتی اشیاء است.

خداوند وسایل کمال هر موجودی را در اختیار او می گذارد و اراده حکیمانه او بر این قرار گرفته که بعضی موجودات به صورت طبیعی و جبری به سوی کمال خویش حرکت کنند، در حالی که اراده حکیمانه او در برخی موجودات چون انسان بر این تعلق گرفته که از طریق اختیار و آزادی، کمالاتی را کسب نماید.

از نظرگاه عقل اساس اصل آفرینش یک گام تکاملی عظیم است، زیرا چیزی را از عدم به وجود آوردن، و نیستی را هستی دادن، و صفر را به مرحله عدد رساندن است، تمام برنامه های دینی و الهی بعد از

گام اول در ادامه و راستای همین مسیر، و پی نمودن راه تکامل می باشد.

ب: هدف آفرینش در قرآن

اشاره

قرآن با بینشی عمیق، سرنوشت نهایی و هدف از آفرینش انسان و حتی جهان را مورد بررسی و کنکاش قرار داده و مقصد و مقصود مشخصی را برای آفرینش بیان نموده است. چرا که آفرینش این جهان بزرگ و خلقت موجود عظیمی به نام انسان، نمی تواند بدون هدف و باطل باشد. قرآن کریم می فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (1)؛ «آیا می پندارید که شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما باز نمی گردید؟»

یا در جای دیگر در ارتباط با کل نظام هستی می فرماید: «وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» (2)؛ حال این سؤال مطرح می شود که این هدف از نظرگاه قرآن کریم چیست؟ قرآن کریم برای آفرینش انسان اهدافی را بیان نموده است که برخی از آنها اصلی، برخی تبعی و ابزاری، و برخی به منزله نتیجه می باشد. از این میان می توان به موارد زیر اشاره نمود:

1. آزمایش و ابتلاء:

در آیاتی از قرآن کریم، هدف از آفرینش انسانها آزمایش و

ص: 261

1- سوره مؤمنون، آیه 115

2- سوره آل عمران، آیه 191

امتحان دانسته شده است، از جمله که می فرماید: و «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (1)؛ «خداوند مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید و او شکست ناپذیر و بخشنده است.» این امتحان برمی گردد به ظهور و بروز کمالات انسانی که در گذشته اشاره شد.

2. علم توحید:

در آیه دیگر، هدف از آفرینش آدمی را علم به قدرت بی پایان الهی و آگاهی به یگانگی او می داند، آن جا که می فرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (2)؛ «خداوندی که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند راه، فرمان او پیوسته فرود آید تا بدانید خداوند یگانه) و بر همه چیز توانا است.» معرفت خدا و علم توحید زمینه ساز بالاترین کمالات است برای انسان که سودش به خود انسان بر می گردد نه خداوند، چرا که او غنی مطلق می باشد.

3. عبادت :

در موردی دیگر، از عبادت به عنوان هدف آفرینش انسان و جن نام برده شده است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (3)؛ «من

ص: 262

1- سوره ملک، آیه 2

2- سوره طلاق، آیه 12

3- سوره ذاریات، آیه 56

جن و انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند.» (و بدین وسیله به قله کمالات راه یابد).

4. رسیدن به رحمت الهی :

در برخی از آیات قرآنی، هدف از آفرینش انسان را رسیدن به رحمت بی پایان الهی می داند و می فرماید : «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» (1)؛ اگر پروردگارت می خواست، همه مردم را یک امت قرار می داد، ولی آنها همواره مختلفند، مگر کسی که مورد رحمت الهی قرار گیرد، و برای همین (پذیرش رحمت) خداوند آنها را آفرید».

آیات یاد شده، چهار هدف مهم و اساسی را برای آفرینش آدمی بیان نموده که برخی اصلی، برخی ابزاری و وسیله ای است (برای رسیدن به هدف اصلی)، و برخی به منزله نتیجه می باشد :

1. آزمایش انسان ها.

2. علم به قدرت بی پایان الهی.

3. عبودیت.

4. رسیدن به رحمت الهی.

در این میان، می توان گفت رسیدن به کمال و نزدیک شدن به خداوند بالاترین هدف آفرینش است، چرا که مراد از بندگی رسیدن به اوج کمال و قله سعادت بشری است و انسان کامل کسی است که به

ص: 263

جوار و آستان قرب الهی راه یافته و در نتیجه، از رحمت بی پایان او بهره مند شود. این بهره مندی از رحمت الهی، نتیجه عبودیت و رسیدن به مرتبه کمال انسانی است. بنابراین، هدف اصلی از آفرینش انسان رسیدن به کمال است. اما آزمایش بندگان و عبادت از هدف های متوسط و ابزاری و برای رسیدن به آن هدف عالی یعنی قرب الهی می باشد. بهره مندی از رحمت بی پایان الهی هم نتیجه رسیدن به کمال است.

بنابراین، در یک جمله می توان گفت هدف از خلقت انسان عبودیت و رسیدن به مرتبه کمال و استفاده از رحمت بی پایان الهی است. دادن رحمت نیز، مقتضای ذات الهی است؛ یعنی ذات او این گونه فیاض است که رحمت از او صادر می شود و هر موجود را به کمال شایسته خویش می رساند. (1)

گرایشات انسان

1- فطرت، یکی از استعداد های ویژه انسان و یکی از گرایشات درونی اوست. قرآن کریم امر می کند که روی خود را به جانب دین حنیف بنمایید، همانفطرت الهی که خدا مردم را بر آن آفریده، در آفرینش الهی دگرگونی نیست. پس همه محتوای دین حق آن گونه

ص: 264

1- برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: هدف زندگی، مرتضی مطهری، جزوه شماره 7، حزب جمهوری اسلامی، 1359، ص 44 - 1. خودشناسی برای خودسازی، محمد تقی مصباح یزدی، مؤسسه راه حق، ص 88 - 1

است که هر انسانی به طور فطری به آن گرایش دارد. البته از نظر قرآن فطرت در آغاز بالقوه و قابلیت و استعداد است و اگر در معرض تعلیم و تربیت درست واقع شود آن استعداد شکوفا گردیده و بالنده می شود، حداقل امور فطری محتاج تذکر و یادآوری و هشدار و بیدارگری است. البته علما فطرت را به دو بخش فطرت عقل و فطرت دل تقسیم کرده اند که در این جا منظور، فطرت دل است. مانند گرایش انسان به حق و حقیقت و جمال و زیبایی، و خیر اخلاقی و فضائل و عشق و پرستش محبوب و معبود مطلق.

2- غرایز؛ طبیعت و یا طبع، در مورد اشیاء بی جان و حتی جانداران به کار می رود، اما غریزه بیشتر در مورد حیوان به کار می رود، بی شک انسان جامع همه موجودات است پس هم دارای طبع است و هم دارای غریزه، آنچه مخصوص انسان است و عالی تر از طبیعت و غریزه است، همان فطرت می باشد. امور غریزی مانند غریزه خوردن و آشامیدن و غریزه جنسی و غیره که مربوط به نیازهای حیاتی موجود زنده هستند.

غریزه یکی از اقسام امیال به شمار می آید. میل، کشش و گرایشی باطنی و درونی است که مبدأ اراده و انجام دادن کار می شود. علاوه بر

غریزه سه دسته دیگر از امیال وجود دارد که عبارتند از: (عواطف، انفعالات، احساسات).

3- عواطف، میلی هایی است که در رابطه با دیگر انسان ها جلوه می یابد، یعنی کشش های گوناگون ما نسبت به انسانهای دیگر. و

دارای مراتبی از قوت و ضعف است از جمله عاطفه والدین به فرزند و برعکس.

4- انفعالات، کشش های منفی و عکس و نقطه مقابل عواطف است و علیی چون احساس ضرر و ناخوشایندی دارد، و موجب فرار از کسی و یا موجب طرد او می شود، همچون نفرت، خشم، کینه و امثال آن.

5- احساسات، حالت هایی را گویند که از عواطف و غرایز و انفعالات شدید ترند و تنها به انسان اختصاص دارند ولی آن سه قسم قبلی کم و بیش در حیوانات نیز موجودند، اما احساسات مختص و ویژه انسان است، مانند احساس تعجب، احساس محبت، احساس تجلیل و تحسین و احساس پرستش. (1)

عقل و شرع و تعدیل امیال

بدیهی است که افراط در غرایز و شهوات و غضب و محبت به انسان ها و حتی فرزندان، بسیار مذموم و ناپسند و گاه انحطاط آور است. گاهی هم میان امیال یا چند میل با یکدیگر تعارض ایجاد می شود، لذا انسان باید اراده کند، اختیار کند، و انتخاب کند. یعنی او مکلف و مسئول است که گزینش کند. اما چگونه؟

ص: 266

1- انسان شناسی در قرآن، ص 145 تا 153 و معرفت دینی، ص 45 تا 57

انسان با شناخت و علم و آگاهی، باید ترجیح داده و جانب خواسته و تمایل دارای رجحان را بگیرد. و به ناچار محتاج به ملاک و معیار برای تشخیص امر راجح و برتر است، آن ملاک و معیار اگر درونی باشد عقل و دانایی و علم و حکمت است و اگر بیرونی باشد وحی الهی و دین حق و شریعت ربانی است. معرفت و حکمت، اعم از بشری و الهی ریشه همه فضیلت ها است، زیرا فضیلت ناشی از پرهیز از افراط و تفریط در امیال، بلکه در همه امور است. قرآن کریم می فرماید: انسانها بسیار ناشکیبا و حریص آفریده شده اند، چون سختی به او برسد بسیار بی قرار است و چون به نعمتی برسد، منع احسان می کند، جز نمازگزاران. (1)

و نیز می فرماید: دوست داشتن خواسته ها، از زنان و فرزندان و گنجینه های زر و سیم و رمه های اسب با نشان و چهارپایان و کشت و زرع، در نظر مردم، زیبا و فریبنده جلوه گر شده است. این ها کالای زندگی دنیا است. (پست و بی ارزش است) و سرانجام نیکو در نزد

خداست. (2)

فراموش نشود اگر فطریات را، امیال بنامیم، باید آنها را امیال عالی یا متعالی نامید؛ مانند میل به عبودیت و پرستش و راز و نیاز و میل به جاودانگی و بقا و ابدی بودن و میل به عزت نفس و کرامت شخصیت، تمام عزت از آن خداست. آخرت بهتر و پایدارتر است. و

ص: 267

1- سوره معارج آیات 19 تا 22

2- سوره آل عمران آیه 14

به راستی که سرای آخرت، زندگی واقعی است. (1)

گرایش و میل به خدای تعالی نیز بارها گفته شد که از امیال فطری و بسیار متعالی و مقدس است. (2)

آری محبوب حقیقی فقط خداست.

منزلت انسان

انسان به سبب پیروی از جنبه های مادی، نفسانی و حیوانی وجود خویش، حریص و بی تاب و بخیل و طغیانگر و ظالم و کافر و در زمان است. (3) انسان در این صفات با دیگر حیوانات مشترک و بلکه قوی تر از آنها است، اگر او نفس حیوانی خود را با عقال عقل کنترل کرد و به نفخه الهی دمیده شده در وجودش عنایت نمود و آن روح مستور را ظاهر و حاکم ساخت به ترقی و سعادت خواهد رسید و اگر روح الهی را خفیف شمرد و فقط به حیوانیت و نفسانیت خود عنایت کرد، همه صفات نکوهیده در او ظهور پیدا کرده و او حیوانی تمام عیار بلکه گمراه تر از حیوان خواهد گردید.

البته راه نجات ایمان و عقل و علم و معرفت و اهل حق و صبر

ص: 268

1- سورة فاطر آیه 10 و سورة اعلی آیه 17 و سورة عنکبوت آیه 64

2- سورة انعام آیه 76 و سورة حجرات آیه 7 و سورة لیل آیه 20

3- سورة معارج آیات 19 - 21 و سورة علق آیات 6-7 و سورة ابراهیم آیه 34 و سورة عصر آیه 1

بودن و نمازگزار بودن است. پس انسان موجودی است که می تواند با اراده و اختیار خویش مظهر فضائل یا رذائل گردد، زیرا او استعداد همه این ارزش ها و ضدا ارزش ها را در وجود خود دارد و نفس او هم به فجور و هم به تقوا، الهام شده است.

حال نگاهی اجمالی به وجوه ستایش شده انسان و منزلت او از دیدگاه قرآن کریم می اندازیم:

1- انسان جانشین خدا در زمین است، او خلیفه الله است و او تعلیم داده شده به همه اسماء توسط پروردگار است. (1) از این آیات نکاتی در مورد شأن و منزلت به دست می آید که عبارتند از: الف) منظور از خلافت آن است که انسان به مقام مظهریت حق برسد و بتواند صفات الهی را در وجود خود جلوه گر ساخته و فعل حق به دست او جاری شود، به عبارت دیگر او می تواند (ید الله) شود تا امور الهی از مجرای وجود او جریان یابد و می تواند (عین الله) گردد تا با چشمی الهی حقایق را بنگرد و به مقام رؤیت حقایق برسد.

ب) ملاک رسیدن انسان به مقام خلافت الهی، علم او به اسماء است و آن علمی است که ملائکه هم از آن بی خبر بودند و به امر خداوند از انسان این علم را به طور انباء، آگاه شدند، این علم را، علم به حقایق عالم تفسیر کرده اند که این تنها انسان است که استعداد شناخت آنها را داشته است.

ص: 269

ج) عموم افراد بشر استعداد خلافت الهی را دارند و شخص آدم به عنوان نمونه و الگو مطرح شده است.

د) مقام خلافت الهی، دارای مراتب و درجات است و هر انسانی به اندازه ظرفیت و استعداد و قابلیت خود می تواند به مراتبی از مقام در اثر عبودیت و معنویت دست یابد. البته خلافت تامه و کلیه الهیه، مخصوص انبیاء و امامان معصوم (علیهم السلام) است.

ه) یکی از اهداف خلقت انسان رسیدن او به مقام خلافت الهی، از طریق اکتسابی و با طی مراحل عبودیت و بندگی است. انسان خلق شده تا به واسطه تلاش و کوشش و در پرتو عنایت و هدایت الهی شایستگی و استعداد خلیفه خدا شدن را به مرحله فعلیت و ظهور برساند و مظهر تجلی اسماء و صفات الهی گردد.

2- انسان از روح الهی برخوردار است، انسان دارای این شرافت و عظمت است که خدای تعالی او را در نیکوترین وجه و زیباترین ترکیب آفریده و در او از روح خودش دمیده است. (1)

بیشک آگاهی انسان از حقیقت روح بسیار اندک است. (2) ولی براساس فرمایش قرآن، روح حقیقتی است منسوب به خدا، روح نفخه الهی است، روح از امر و فرمان خداست، پس روح دارای شرافت و قداست می باشد و به اصطلاح ادبی، به (اضافه تشریحی)، یعنی به سبب شرافت و قداست این مخلوق شریف است که خدای

ص: 270

1- سوره سجده آیات 7-9

2- سوره اسراء آیه 85

تعالی آن را به خود منسوب کرده است. به هر حال انسان از نظر مادی هر چند از خاک و طین و آبی بی مقدار خلق شده اما از نظر معنوی و روحانی، حامل روح الهی است.

تمام هویت و انسانیت انسان وابسته به روح او است، تمام اصالت و ارزش و کرامت انسان ناشی از همین دمیده شدن روح الهی در او می باشد و به همین سبب به امر خدا، شایسته تقدیس و تکریم ملائک گردیده است.

3- انسان مسجود ملائک است، انسان برگزیده خدا در زمین، شایسته خلافت الهی، برخوردار از مقام والای علمی و عالم به علم اسماء، متصف به شرافت ذاتی و داشتن روح الهی است که دربر دارنده قوا و استعدادهای لازم جهت رسیدن به بالاترین درجه تکامل و قرب الهی می باشد. از این رو سزاوار چنان تعظیم و تقدیسی است که خدای تعالی به ملائک فرمان داد که به او سجده کنند. (1)

البته در این میان همه ملائک سجده کردند، اما ابلیس سجده نکرد بلکه تکبر ورزید و از کافران بود. لذا شیطان به سبب تکبر و کفر و دشمنی با انسان، از منزلت خود سقوط کرد و از درگاه الهی برای همیشه رانده شد. آری انسان چون از نظر خلقت تکمیل گردید و روح الهی در او دمیده شد، ملائک مأمور به سجده بر او شدند. و این دلیل روشنی بر منزلت و شرافت و بزرگی مقام انسان در نظام آفرینش

ص: 271

و در بینش الهی است.

اصولا ملائک به امر خدای تعالی در برابر همه انبیاء و امامان معصوم طلب خاضع و خاشع و مطیع هستند و مقام انسانی معصوم(علیهم السلام) برای همیشه مسجود ملائک است.

4- انسان حامل بار امانت الهی است(1)، امانت الهی که بار امانتی است بر دوش انسان، به نظر بعضی عقل است، به نظر بعضی اراده و اختیار است، به نظر برخی تکالیف الهی است، به نظر برخی معرفت و شناخت خداوند سبحان است، به نظر برخی بندگی و عبودیت است، به نظر برخی دین حق است که اساس آن توحید و اعتقاد و عمل است و به نظر عده ای، عشق و محبت الهی است و به نظر عده ای دیگر ولایت الهی است. البته همه این موارد در طول یکدیگرند و با هم قابل جمع اند. هر معنایی را که برای امانت در این آیه بپذیریم و حتی آن را همان روح الهی بدانیم یا قرآن و نبوت و امامت بدانیم، این آیه بی شک بر عظمت و منزلت و ارزش مقام انسانی دلالت دارد، زیرا خداوند متعال از میان همه موجودات، تنها انسان را شایسته حمل این امانت دانسته است.

5- انسان دارای کرامت تکوینی است، در قرآن کریم بر کرامت تکوینی و فضیلت ذاتی انسان تأکید شده است.(2) خدای تعالی انسان را گرامی داشته و از انواع روزی های طب و پاکیزه به بنی آدم روزی داده

ص: 272

1- سوره احزاب آیه 72

2- سوره اسراء آیه 70

و او را بر بسیاری از مخلوقات دیگر برتری بخشیده است.

مقصود از کرامت تکوینی انسان، یعنی آن دسته از موهبتها و شایستگی های ذاتی و استعدادهای برجسته ای که موجب برتری انسان می شود، مانند عقل و اراده و اختیار و استعداد تربیت پذیری و هدایت پذیری که انسان به سبب آنها می تواند خود را در معرض نفحات الهی و تعالیم آسمانی انبیاء قرار دهد و به اوج رشد و شکوفایی و فعلیت و صعود و عروج و کمال برسد. و یا به مراتبی از کمالات و مقامات والای معنوی و انسانی برسد و حتی تا به سرحد فرشته خو شدن و بالاتر از آن دست یابد. بنابراین کرامت تکوینی، یعنی برخورداری از شرافت و بزرگواری ناشی از روح مقدس الهی.

6- کرامت اکتسابی انسان ؛ انسان دارای کرامت اختیاری است.

یعنی انسان با اراده و اختیار و عمل نیک و شایسته خود می تواند نوعی از کرامت و بزرگواری را کسب کند.

قرآن کریم ملاک کرامت اکتسابی را (تقوا) می داند، لذا انسان برای به دست آوردن چنین کرامتی باید خود را به تکالیف الهی و فضائل اخلاقی و در رأس همه، به ایمان و عمل صالح و تقوا آراسته کند.

بهترین زاد و توشه انسان در عالم دنیا که مزرعه آخرت اوست، تقوا و پرهیزکاری است، به همین سبب به او دستور داده شده که زاد و توشه تقوا را تهیه کند. (1)

ص: 273

خدای متعال در قرآن کریم فرموده است: بیشترین کرامت را در نزد خدا کسی دارد که با تقواترین است. (1) پس تنها معیار کرامت در نزد خدا، تقوا است؛ یعنی هر چه تقوای انسان بیشتر باشد، کرامت او نیز در نزد خدا بیشتر است. لذا تلاش برای کسب تقوا بهترین و زیباترین و پسندیده ترین تلاش برای رسیدن به حب الهی و لقای جمال جمیل مطلق است و ارزنده ترین لباس برای بار یافتن به قرب الهی است.

7- انسان موجودی است در نوسان میان حیوانیت و فرشته خوبی؛ فرشتگان برحسب ذات، موجودات شریف و دارای مراتبی از کمال معنوی می باشند که از این جهت از سایرین برترند. از جمله اینکه آنها دارای طینت کاملاً پاک و بی آرایش بوده، و از هر گونه زشتی و پلیدی به دور می باشند. (2) از مقام خلوص در بندگی برخوردار بوده، از شرک و ریا و کفر و نفاق پاک هستند. (3) مطیع محض خدایند، و به دستورات الهی بدون چون و چرا عمل می کنند. (4) در مقابل انسانها نیز دارای برخی منزلتها و کرامت های ذاتی هستند که سایر موجودات حتی فرشتگان در برخی جهات از آن بی بهره اند. انسان دارای استعداد رشد و تعالی بوده و قدرت ترک زشتی را دارد، و از آزادی عمل و اختیار کامل در انتخاب نوع عمل نیز برخوردار است و می تواند بر اثر تداوم جهاد با نفس و تصفیه درون و بیرون و طاعت و بندگی، و نیز

ص: 274

1- سوره حجرات آیه 13

2- سوره تحریم آیه 6

3- سوره نحل آیات 49 - 50 و سوره شوری آیه 5

4- سوره انبیاء آیات 27 و 28

فراگیری معارف الهی به درجه ای از کمال معنوی و طهارت روحی (کرامت اختیاری) برسد که بسی فراتر از مقام و منزلت فرشته باشد، تا جایی که سزاوار تقدیس و تکریم همگان به ویژه فرشتگان شود، جمعی از بندگان مخلص خدا از پیامبران، اوصیا و اولیاء، به ویژه پیامبر عظیم الشان اسلام و امامان معصوم (علیهم السلام) به این مقام رسیده اند. گواه این سخن احادیثی است که از پیشوایان معصوم (علیهم السلام) نقل شده است. از جمله حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «خداوند عزوجل در فرشتگان عقل قرار داد بدون شهوت و غضب و در حیوانات مجموعه ای از غضب و شهوت قرار داد بدون عقل، و در بنی آدم هر دوی آنها را نهاده است، پس اگر عقل بر شهوتش پیروز شود، از فرشتگان برتر است و اگر شهوتش بر عقلش چیره گردد، از حیوانات شرورتر و پست تر می شود»⁽¹⁾.

دشمن انسان

1. ابلیس

موجودی است زنده و با شعور و مکلف، نامرئی، فریبکار که از امر خداوند سرپیچی کرد و به آدم سجده نکرد، در نتیجه رانده شد و مستحق عذاب و لعن گردید.

او در قرآن به نام شیطان هم خوانده شده است. برخی گفته اند که

ص: 275

اسم اصلی او عزرازیل است و عده ای نام او را حارث دانسته اند و چون از رحمت خدا مأیوس گردیده، نام او ابلیس است.

او از سجده بر آدم إباء کرد و استکبار ورزید و از کافران بوده است. (1)

در خطبه قاصعه که خطبه 190 و یا 192 نهج البلاغه است، شرحی از ابلیس و تکبر و استکبار و سرانجام او آمده است. در آیه 50 از سوره کهف تصریح شده که ابلیس از جن بوده است و از امر پروردگارش خارج گردید، زیرا به آدم سجده نکرد و این عمل او برخلاف عمل ملائک بود که هرگز از فرمان پروردگار عصیان نمی کنند. به هر حال ابلیس پیوسته در دشمنی و عداوت با انسان است و از راه های بسیار متنوع این دشمنی خود را نشان می دهد و به اصطلاح او دشمن قسم خورده انسان می باشد.

2. شیطان

موجودی است که به سبب شریر بودن و دوری از خیر، از رحمت الهی دور است. شیطان و ابلیس و هیچ موجود دیگری جز خدای متعال، در نگاه قرآن و اسلام، هیچ نقش و فاعلیتی در خلقت و آفرینش ندارند. تمام اشیاء معلول و مخلوق خدای تعالی بوده و هیچ موجودی جز خداوند در کار آفرینش و تدبیر آن استقلالی ندارند.

ص: 276

آنچه به ابلیس و شیطان و اعوان و انصار او نسبت داده می شود، همه از حول و قوه الهی و از اراده و مشیت و اذن الهی است و آنها مطلقاً استقلالی از خود ندارند. شیطان می گوید: من بر شما تسلطی نداشتم جز آن که شما را دعوت کردم و از من قبول کردید. (1)

آری کید شیطان بسیار ضعیف است، بنابراین وجود شیطان و اعمال او هیچ منافاتی با آزادی و اختیار و اراده انسان ندارد. (2)

اگر شیطان وسوسه می کند (3)، و اگر شیطان وعده فریبکارانه می دهد (4)، و اگر شیطان اعمال بد را زینت می دهد (5)، و اگر شیطان وعده فقر می دهد (6)، همه از همین قبیل اند و هرگز برای انسان موجب جبر و سلب اختیار نمی گردد. خلاصه این که ابلیس و شیطان و هیچ موجود دیگری در مقابل خدا نیست، رقیب خدا نیست، بلکه در مقابل انسان است و دشمن انسان است و هر موجودی از جمله ابلیس و شیطان هر قدرت و توانی که دارد از جانب خدا به او عطا شده است، از جمله: شیطان رباخواران را مت می کند (7)، شیطان موجب نسیان و فراموشی می گردد (8)، شیطان موجب رنج و سختی و گرفتاری انسان می شود (9).

ص: 277

1- سوره ابراهیم آیه 22

2- مبانی جهان شناسی در قرآن صفحات 198 - 213

3- سوره اعراف آیه 20

4- سوره نسا آیه 120

5- سوره انفال آیه 48

6- سوره بقره آیه 268

7- سوره بقره آیه 275

8- سوره انعام آیه 68

9- سوره ص آیه 41

شیطان قرین کسی است که از ذکر خدا غفلت می کند(1)، شیطان بر کافران فرستاده می شود(2)، شیطان و قبیله اش انسان را از محلی می نگرند که انسان نمی بیند(3)، آیاتی هم اضلال و اغواء و اغفال را به شیاطین نسبت می دهند، و شیاطین به یاران خود وحی می کنند(4)، به هر حال شیطان دشمن آشکار انسان است.(5)

پس باید از او پرهیز کرد، و از او اطاعت نکرد و او را معبود خود قرار نداد، بلکه باید او را دشمن خود قرار داد. ای انسان شیطان و ذریه اش را به عنوان دوست خود نگیرید.(6)

البته گاهی هم به انسان های شیرین و وسوسه گر و منحرف کننده نیز شیطان گفته شده است.(7)

شیطان حتی می تواند در اموال و فرزندان انسان، با انسان مشارکت کند.(8)

بنابراین باید همیشه به خدا پناه برد و پناهنده درگاه رحمت الهی شد، همیشه باید توسط انس با قرآن و با ذکر و یاد خدای سبحان خود را از انواع شرور در امان نگاه داشت.(9)

ص: 278

1- سوره زخرف آیه 36

2- سوره مریم آیه 83

3- سوره اعراف آیه 27

4- سوره انعام آیه 121

5- سوره یس آیه 60

6- سوره کهف آیه 50

7- سوره بقره آیه 14 و سوره انعام آیه 112 و سوره ناس آیه 5

8- سوره اسراء آیه 64

9- سوره نحل آیه 98 و سوره اعراف آیه 200 و سوره فصلت آیه 36 و سوره غافر آیه 56.

به هر حال شیطان اولین طاغی و متمردي است که به آدم سجده نکرد و تکبر و استکبار ورزید و دچار خودبرتربینی شد و از درگاه رحمت الهی طرد گردید، آری او رحیم است و تفاوت او با رحیم فقط یک نقطه می باشد. (1)

3. نفس انسان

نفس دارای کاربردهای مختلف است و قرآن آن را به معانی متعددی به کار برده است از جمله:

1- به معنی روح انسان (2)

2- به معنی ذات و شخص انسان (3)

3- به معنی تمایلات نفسانی و خواهش های وجود انسان و غرایز و امیال دانی و پست که آدمی با اراده و اختیاری که دارد می تواند آنها را در مسیر حق یا باطل قرار دهد و هر گاه آنها را در مسیر باطل قرار دهد، هوای نفس خوانده شده و دشمن انسان خواهد بود و منظور ما هم از عناوین متعدد نفس در این بحث، همین عنوان و همین معنا از نفس است که اگر تزکیه نشود انسان روی فلاح و رستگاری را نخواهد دید. (4)

ص: 279

1- قاموس قرآن، ذیل کلمه ابلیس و شیطان

2- سوره زمر آیه 42

3- سوره بقره آیه 48

4- سوره شمس آیه 9 و سوره نازعات آیه 40

4- به معنی وجدان آدمی و ادراک وجدانی امور می باشد. (1)

5- به معنی قلوب و باطن و قوای ادراکی و معرفتی و باطنی انسان. (2)

6- به معنی بشر اولی است. (3)

به هر حال نفس آدمی حقیقت واحدی است که دارای مراتب بسیار متعددی است، بعضی از این مراتب دانی و پست است که نباید در این مراتب ماند و نباید از این مراتب پیروی کرد و همین مراتب دانی و پست دشمن انسان هستند مانند نفس آماره (4)، و بعضی از مراتب متوسط اند مانند نفس لوامه (5) و بعضی از این مراتب عالی اند و باید برای رسیدن به آن ها بسیار کوشید، تزکیه شد، عبادت کرد، عالم شد و در مسیر قرب الهی حرکت کرد، مانند نفس مطمئنه (6)، اینک به شرح برخی می پردازیم.

مراتب نفس

1- نفس ملهمه : «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» و سوگند به جان آدمی و آن کس که آن را منظم ساخته؛ سپس فجور و تقوا (خیر و شرش) را به

ص: 280

1- سوره قیامت آیه 2

2- سوره اعراف آیه 205 و سوره احزاب آیات 37 و 51 و سوره اسراء آیه 25

3- سوره نساء آیه 1 و سوره انعام آیه 98 و سوره اعراف آیه 189 و سوره زمر آیه 6

4- سوره یوسف آیه 53

5- سوره قیامت آیه 2

6- سوره فجر آیه 27

او الهام کرده است. که هر کس خود را پاک کرده، رستگار شده. و آن که خود را با گناه آلوده ساخته، محروم گشته. (1)

انسان عصاره عالم خلقت و چکیده جهان ملک و ملکوت و گل سرسبد آفرینش است و لذا خدای تعالی پس از تنظیم قوای جسم و جان آدمی، فجور و تقوا را به او الهام کرد. پس هر انسانی به محکم انسان بودن و برخوردی از روح، صاحب نفس ملهمه است، یعنی پروردگار مهربان به او خوبی و بدی و ارزش و ضد ارزش را الهام نموده است. پس انسان هم بدی ها و فجور و زشتی ها را می شناسد و هم خوبی ها و تقوا و زیبایی ها را درک می کند. و هم او قادر است بدیها را مرتکب شود و روح خود را به گناه آلوده کند و هم قادر است خوبی ها را انجام دهد و خود را از گناهان و زشتی ها حفظ نماید.

خداوند این دو حقیقت را به انسان از راه الهام تعلیم داده است و به اصطلاح او را به خیر و شر هدایت کرده است. (2) یعنی خدای متعال به آدمی قدرت تشخیص و عقل و وجدان بیدار و آگاه داده که فجور و تقوا را از طریق عقل و فطرت دریابد. البته در عمل او آزاد و مختار است لذا می تواند به فجور عمل کند و راه شقاوت را برود و می تواند به تقوا عمل کند و راه سعادت را طی کند.

ص: 281

1- سوره شمس آیات 7-10

2- سوره بلد آیه 10

2- نفس اماره: «وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ اِنَّ النَّفْسَ لَآمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ اِنَّ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ» من هرگز خودم را تیرنه نمی کنم که نفس (سرکش) بسیار به بدی ها امر می کند، مگر آنچه را پروردگار رحم کند، پروردگار آمرزنده و مهربان است. (1)

نفس اماره، همان مرتبه ای از نفس است که سرکش است و انسان را به گناه فرمان می دهد و به سوی فجور می کشاند و به همین سبب به آن اماره گفته اند. فراموش نشود که نفس مجموعه احساسات و غرائز و عواطف آدمی است. در مرحله بروز نفس اماره، عقل و ایمان ضعیف و فاقد توان و قدرت لازم برای مهار و کنترل و رام کردن نفس سرکش است. بلکه در بسیاری موارد، عقل و ایمان تسلیم نفس اماره می گردد و در نزاع با آن شکست می خورد. مگر این که پروردگار به انسان رحم کند و با حفظ و کمک و یاری او مصون بماند، زیرا پروردگار بسیار غفور و رحیم است.

خلاصه این که نفس اماره بسیار امر کننده به بدی است و منشأ درونی انسان در گرایش به زشتی ها و بدی ها می باشد.

3- نفس مسئله: «وَكَذٰلِكَ سَوَّلْتُ لِيْ نَفْسِيْ» و این چنین هوای نفس من این کار را در نظرم جلوه داد. (2) این جمله سخن سامری در رابطه با علت ساختن گوساله طلایی و دعوت پیروان موسی، در غیاب او به گوساله پرستی است، می گوید هوای نفس

ص: 282

1- سوره یوسف آیه 53

2- سوره طه آیه 96

من این کار را در نظرم جلوه داد. پس نفس مسؤله آن مرتبه از نفس است که بدیها و زشتی ها را در نظر انسان آراسته می کند و تزئین می دهد و زیبا نمایان می سازد تا انسان جذب آن بدیها و زشتی ها گردد. از نظر قرآن کریم تسویل که همان تزئین است هم فعل نفس انسان است و هم فعل شیطان، یعنی گاه نفس انسان امور بد و قبیح را در نظر آدمی خوب و زیبا جلوه می دهد و گاهی شیطان بدیها و قبیح را برای انسان تزئین کرده، آرایش می دهد. (1) و در آیه 48 سوره انفال می فرماید: «وَإِذْ زَيَّنَّا لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهُمْ» به هر حال علاوه بر نفس مسؤله که مزینه است و اعمال بد را برای انسان زینت می دهد، شیطان نیز به سبب قدرت و مهلتی که خدا به او داده است، می تواند عمل بد را در نظر انسان خوب جلوه دهد. بنابراین نفس اماره و نفي مسؤله، همانند ابلیس و شیطان و شیاطین انسی و جنی از دشمنان اصلی انسان هستند و انسان چاره ای جز آگاهی و بیداری و مبارزه با آنها ندارد، در غیر این صورت به شقاوت ابدی گرفتار خواهد شد.

4- نفس لوامه: «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» و سوگند به وجدان بیدار انسان ها و نفس ملامت کننده. (2) نفس لوامه، آن مرتبه از نفس است که بسیار ملامت کننده می باشد.

ص: 283

1- سوره یوسف آیه 18 و سوره محمد آیه 25

2- سوره قیامت آیه 2

در اصطلاح نفس لوامه، همان وجدان اخلاقی است که انسان را هنگام ارتکاب اعمال خلاف، در این دنیا ملامت می کند و به جبران و تجدید نظر وامی دارد. این مرتبه از نفس، بیدار و نسبتاً آگاه است، لذا هر چند مصونیت کامل ندارد، اما هر گاه دچار لغزش شود و به ورطه گناه بیفتد، کمی بعد بیدار می شود و راه توبه را پیشنهاد می کند، و آنچنان به سرزنش و ملامت خود می پردازد که سرانجام به توبه و جبران منتهی می شود. البته وجدان اخلاقی در بعضی انسانها قوی و نیرومند است و در بعضی دیگر ضعیف و ناتوان، ولی در هر حال، در هر انسانی وجود دارد مگر این که با کثرت گناه، آن را به طور کلی از کار بیندازد. پس انسان محتاج تعلیم و تربیت دینی و تلاش و مجاهدت است تا به مرحله نفس لوامه برسد. عقل و ایمان و رشد دادن عقل و ایمان بهترین راه مبارزه با نفس و بیداری وجدان اخلاقی است. به هر حال فعال بودن نفس لوامه از لوازم و مقدمات توبه کردن است، زیرا با سرزنش و ملامت نفس لوامه است که انسان بر ترک گناه و جبران گذشته و تطهیر دل و جان خویش با آب توبه اقدام می کند.

5- نفس مطمئنه: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اذْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» تو ای روح آرام یافته به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است. (1)

ص: 284

صاحب نفس مطمئنه، انسان مؤمنی است که در طوفان حوادث عظیم دنیا، از آرامش کامل برخوردار است. بدیهی است این مرتبه از نفس، در پرتو ایمان و یاد خداوند متعال شکوفا می گردد، زیرا اطمینان نفوس و آرامش قلوب ناشی از اطمینان کامل به خدا و وعده های الهی است. رسیدن به مرتبه نفس مطمئنه محصول ایمان و ذکر خداوند و تهذیب و تربیت کامل می باشد.

این مرتبه همان آرامش و سکینه دل است که انسانهای برجسته ای همچون انبیاء و اولیاء از آن برخوردارند. همان بزرگ مردان و بزرگ زنانی که الگوی ایمان و تقوا و جهاد هستند. اطمینان و سکون و آرامش خاطر و غلبه بر پریشانی، هم ناشی از رؤیت باطنی و شهود قلبی است و هم ناشی از ذکر خدا، زیرا بدون شک، علم قطعی و ایمان یقینی و ذکر و یاد حق تعالی و قوت و نیروی ایمان موجب سکینه قلوب مؤمنین و آرامش و اطمینان دل های آنان می گردد. (1)

4. هوای نفس

یکی دیگر از دشمنان انسان، هوای نفس است. قرآن کریم به طور قطعی، بهشت را جایگاه کسی دانسته است که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوا بازدارد. (2)

ص: 285

1- سوره بقره آیه 260 و سوره رعد آیه 28 و سوره فتح آیه 4

2- سوره نازعات آیه 40 - 41

هوای نفس یعنی طغیانگری، مقدم داشتن دنیا بر همه چیز، ظلم و ستم و زیر پا گذاشتن عقل و وجدان و شریعت، هوای نفس یعنی سرکشی در برابر خدای تعالی، و جهل و نادانی و غفلت از مقام پروردگار و عظمت ربوبیت و حقانیت قبر و قیامت. هوای نفس یعنی خود پرستی و پیروی از امیال و غرایز خویش، هوای نفس یعنی بی باکی در ارتکاب گناه، حتی ابزار نفوذ شیطان در وجود آدمی، هوای نفس است. هوای نفس یعنی خودخواهی و خودبینی و تکبر و خودبرتربینی و کوری عقل و دل از معرفت و یاد خداوند متعال. هوای نفس یعنی دنیاطلبی و نیازدگی و دنیا پرستی، پیروی از هوای نفس و آرزوهای طولانی، آدمی را به طغیان و شقاوت می کشاند. پیروی از هوای نفس انسان را از حق باز می دارد و شیفته دنیا می سازد و موجب فراموشی آخرت می گردد. هوای نفس، نور عقل را خاموش می کند و قدرت تشخیص حق و باطل را از انسان سلب می کند. هوای نفس انسان را به خود مشغول و سرگرم می کند.

پس نباید هوای نفس را آزاد گذاشت، زیرا هوای نفس سبب مرگ نفس می شود، بلکه باید مانع شکوفایی و رشد هوای نفس شده باید از طریق صبر و شکیبایی و استقامت با هوای نفس مبارزه کرد.

از طریق علم و عقل و معرفت و عبادت و ذکر خدا باید با هوای نفس مبارزه کرد، از طریق تقویت ایمان و تقوا و خوف و خداترسی باید هوای نفس را مغلوب کرد. همه آتش ها ناشی از هوای نفس است. آتش جهنم و آتش جنگ و کینه توزی و ناامنی و هرج و مرج

و آشوب و اشغالگری و ظلم و ستم و دیکتاتوری و استبداد و استعمار، همه ناشی از هوای نفس و خودپرستی و هواپرستی است. «بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ» آری هر انسانی از باطن خویش و از اوضاع و احوال نفسانی خود و از ضمیر و نیات و افکار و آرزوهای خویش کاملاً آگاه است، هر چند در ظاهر برای خود عذرها و بهانه هایی بتراشد. (1)

عقل سلطان قوای باطنی انسان

عقل را فهم و درک و معرفت و تعقل را فهمیدن و درک کردن دانسته اند. عقل را نیروی آماده برای قبول علم نامیده اند و نیز به علمی که از طریق عقل و به وسیله عقل به دست می آید عقلی گویند. در روایت آمده است: «العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان» (ما تخلق الله خلقا كرم عليه بين العقل)؛ مراد از آن ظاهرها همان نیروی فهم و درک انسانی است. (2)

عقل به معنی خرد و خردمندی و نیروی تشخیص و سنجش و فهم و انقیاد و فعالیت و درک مسئولیتی است که به نیکی و خوشرفتاری می گراید. حکما عقل را جوهری مجرد و مستقل می دانند. گاهی عقل را صادر اول می گویند. برخی عقل را یک حقیقت نوریهای گفته اند که همه چیز در پرتو آن منکشف است و پیرو مطلق اراده حق و مصدر

ص: 287

1- سوره قیامت آیات 14 - 15

2- قاموس قرآن، ج 5، ص 28

هر نیکی است. عقل و خرد نیروی تدبیر در زندگی انسان است، تدبیری که رهبر انسان به سوی مبدأ و معاد است. نیروی عقل و خرد اگر بر انسان حاکم شود، همه قوای او را در جهت خیر و نیکی و نور رهبری می کند. با سلطنت عقل بر وجود انسان، تمامی ادراکات و گرایشات او ربانی می شود.

عقل دوراندیش، خدایین، آخرت بین و نیروی تفکر و تعلم و استدلال و استنتاج است. عقل محرک اراده و منشأ اعمال و فعالیت های تدبیری انسان و کنترل کننده امیال و غرایز و تعدیل کننده عواطف و احساسات اوست. عامل هدایت درونی انسان عقل او می باشد، همانگونه که انبیاء عامل هدایت بیرونی انسان هستند. عقل فرمانده و زمامدار اراده بشر است و نیز نیروی استنباط و تجزیه و تحلیل مسائل عقل است. ملاک تکلیف و مسئولیت انسان و معیار روی آوردن آدمی به راه نورانی خدا و معاد و وحی نبوت و امامت و حیات اخلاقی، عقل است. عقل نیروی کشف حق و باطل و تمیز علم و جهل و تشخیص خیر و شر می باشد. البته عقل بشر همچون ابعاد وجود او محدود است، به همین دلیل عقل و علم لازم و ضروری است اما کافی نیست به همین سبب انسان به حکم عقل در پی تحصیل سعادت و کمال حقیقی، از دین حق الهی پیروی و تبعیت می کند، آری عقل حجت باطنی خدا در وجود انسان است. (1)

ص: 288

هر انسانی با مراجعه به وجدان خویش می یابد که در انتخاب راه و روش و اعمال و کردار خویش تا حد زیادی آزادی دارد. در مسایل مادی زندگی خود می تواند خوراک، پوشاک، محل سکونت و ... را انتخاب کند. در مسایل معنوی نیز هر کس می تواند راه و روش خاصی را برگزیده و به آیین و آداب خاصی عمل نماید.

هر کس در راههای گوناگونی که در برابرش قرار می گیرد می تواند هر کدام را که خواست برگزیند و این امری است که هر انسانی در درون خویش آن را می یابد. البته گاهی به دلیل آشنایی بر ذهنیت ها و احاطه بر عوامل خارجی نسبت به یک فرد، راهی که انتخاب می کند از قبل برای او مشخص است، ولی در همان حال نیز قوه اراده و اختیار از او سلب نشده و امکان انتخاب برایش محفوظ است. از طرف دیگر می داند که این آزادی و اختیار بیهوده به او داده نشده و اعطای چنین حقی در مقابل موجودات دیگر که دارای قوه انتخاب نیستند، به طور حتم در پی هدفی بوده و مسئولیتی برای او ایجاد می کند که باید در مقابلش پاسخگو باشد. علاوه بر وجدان، آیات فراوانی از قرآن بر آزادی و اختیار انسان گواهی می دهد که می توان آنها را به چند دسته تقسیم کرد:

1- آیات مربوط به رسالت پیامبران و دعوت انسان ها به هدایت با

انذار و تبشیر، اگر از نگاه قرآن بشر مختار و آزاد نبود، ارسال پیامبران و دعوت آنان با وعده دادن و ترساندن معنا نداشت.

2- آیاتی که به صراحت از اختیار و آزادی انسان در پذیرش یا نفی ایمان سخن می گوید: (ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد و « پذیرا گردد» یا ناسپاس). (1)

3- آیاتی که ایمان اجباری را خواست خدا نشمرده و آن را نفی می کند. مانند: (و اگر خدا می خواست «همه به اجبار ایمان می آوردند» و هیچ یک مشرک نمی شدند). (2)

4- آیاتی که پیامبران را فقط دعوت کننده، راهنما و ترساننده شمرده و غیر آن را از آنان نفی می کند، مانند: (پس تذکر بده که توفیق تذاکر دهنده ای! تو سلطه گر بر آنان نیستی که «بر ایمان» مجبورشان کنی). (3)

ها آیاتی که انسان را در طول عمر در معرض ابتلا و آزمایش می داند و زندگی و مرگ را ابتلا می شمرد. (4)

و اصولاً- آزمایش و ابتلا زمانی حقیقت پیدا می کند که انسان مختار، صاحب اراده و آزاد باشد. و بسیاری از آیات دیگر که بر اختیار و آزادی انسان دلالت دارد.

ص: 290

1- سوره دهر آیه 3

2- سوره انعام آیه 107

3- سوره غاشیه آیه 22

4- سوره ملک آیه 2

با وجود این همه دلیل بر مختار بودن انسان، چرا برخی به جبر معتقد شده و انسان را موجودی مجبور معرفی کرده اند. منشأ این اعتقاد شبهاتی است که برای این گروه پیدا شده و سبب شده که آیات صریح را تأویل نموده، وجدان خویش را نیز تخطئه کنند. برخی از این شبهات از این ناحیه پدید آمده که در قرون اولیه اسلام، برخی از مسلمانان به یک عده از آیات توجه کرده و از آیات دیگر غفلت نموده اند، اینان گمان کرده اند چون قرآن مجید همه افعال را به خداوند نسبت می دهد، پس برای اراده انسان در انجام آنها نقشی وجود ندارد. یا به عبارتی آنها گمان کرده اند اگر قایل به اراده و اختیار انسان شوند و انسان را در انجام اعمال و افعال خودش مؤثر بدانند از توحید خارج شده و مشرک می شوند، از این رو نقش و اختیار انسان را انکار کرده و افعال انسان را به خدا منسوب کرده اند. آنان برای اثبات ادعای خویش به آیاتی تمسک جستاده اند. (هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد مگر این که همه آنها قبل از آن که زمین را بیافرینم در لوح محفوظ ثبت است، و این امر برای خدا آسان است.) (1)

اشتباه این گروه در برداشت غلط از آیه فوق و نظایر آن، اولاً از

ص: 291

آنجا ناشی شده که از تفسیر آیات به وسیله یکدیگر غافل شده و به همین جهت آیاتی را که باید در کنار این آیات مورد ملاحظه قرار می دادند نادیده گرفته اند. آن آیات آیاتی است که به صراحت سخن از آن دارد که انسان در انجام اعمال و سرنوشت خویش مختار است و اگر خوبی یا بدی نیز به او می رسد به واسطه عملکرد خود اوست آیاتی نظیر: (خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر آن که آنان آنچه را در خودشان است، تغییر دهند.) (1) و (خداوند هرگز به آن ها ستم نکرد، ولی آن ها خودشان بر خود ستم می کردند.) (2) ثانیاً در تفسیر خود آن آیات نیز دقت نکرده اند که هر کدام از چه جنبه ای به حقیقت نگریسته است. به عنوان مثال آیه 22 سوره حدید هر چند از علم به وقوع حوادث پیش از ظهور و وقوع آنها خبر داد. اما هرگز به این معنا نیست که این حوادث، به ویژه آن قسمتی که مربوط به انسان است، بدون اراده و اختیار انسان به وقوع خواهد پیوست، بلکه حاکی از احاطه علم خداوند به فرجام کار انسان می باشد، همچنان که یک معلم آگاه با توجه به آگاهی و علمی که از روحيات، پشتکار و علاقه شاگردانش به درس مختلف دارد، قبل از امتحان، قبولی یا مردودی افراد در درس های مختلف را می داند، در حالی که این آگاهی او هیچ اجباری برای آن شاگردان ایجاد نمی نماید.

ص: 292

1- سوره رعد آیه 11

2- سوره عنکبوت آیه 40

در مقابل جبریه‌ها که برای خدشه دار نشدن اعتقاد توحیدی، نقش اراده و اختیار انسان را نفی کردند و همه افعال را به طور مستقیم به خدا نسبت دادند، گروه دیگر متوجه این اشکال شدند که افعال، خوب و بد و عدل و ظلم دارد و استناد همه افعال به خداوند با عدالت خدا سازگار نیست و در اثر جهالت از طرف دیگر افتادند و انسانها را آزاد و مطلق پنداشتند و گمان کردند که خداوند انسانها را به خود واگذاشته است و هیچ دخلی در اعمال و رفتار انسان ندارد و حال آن که هر دو گروه به خطا رفته اند، نه اعمال انسان مستقیماً به خدا استناد دارد تا شبهه ظلم در مورد خدا پیدا شود، نه اعمال انسان فقط به خودش استناد دارد تا شبهه شرک، محلی برای ابراز وجود بیابد، بلکه اعمال انسان مستقیماً به خود او استناد دارد و غیر مستقیم به اذن و اراده خداست. خداست که نظام اسباب و مسببات را ایجاد کرده و اجازه تأثیر به اسباب داده و با اجازه خداست که ما می‌توانیم در کنار دیگر اجزای علت قرار بگیریم و سبب فعل خارجی گردیم و این نه با توحید منافات دارد و نه بر ساحت قدس الهی لك ظلم و ستم می‌نشانند. (1)

ص: 293

1- برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: معارف قرآن استاد مصباح و انسان و سرنوشت استاد شهید مطهری.

شبهه جبرهای طبیعی، تاریخی و اجتماعی

برخی از کسانی که انسان را موجودی مجبور معرفی کرده اند، انسان را مقهور سنت های طبیعی، تاریخی و اجتماعی دانسته اند. در قسم طبیعی آن گفته اند تمایلات آدمی گرچه ناشی از غرایزی است که در او وجود دارد اما بی ارتباط با طبیعت نیز نیست، زیرا در علوم روان اثبات کرده اند که عوامل طبیعی، موجب برانگیخته شدن تمایلات ویژه در انسان می شود، چنان که خودمان هم کم و بیش آزموده ایم که زعفران شادی می آورد و عدس، رقت قلب ایجاد می کند. همچنین در قانون وراثت، مسلم گشته که ویژگی های بسیاری از اجداد به طور ارثی به انسان منتقل می شود. در پاسخ باید گفت، هر چند مطالب ذکر شده صحت دارد، اما این ها هرگز بدان معنا نیست که انسان مسلوب الاختیار شده و فرض نتواند در مقابل صفت ارثی که به او رسیده مقاومت نموده و تغییر رفتار دهد. همه این عوامل (جزء علت) است نه علت تامه و اراده و خواست انسان است که می تواند بر این عوامل غلبه کند و برخلاف اقتضای آنها چیزی را انتخاب کند و یا به اقتضای آنها گردن نهد. در شبهه تاریخی نیز دسته ای می گویند که تاریخ واقعیتی دارد و قوانین بر آن حاکم است. مردمی که در یک مقطع تاریخی به سر می برند محکوم آن قوانین تاریخی اند و هر چه آن قوانین اقتضا کند، همان خواهد شد، چه مردم بخواهند و چه نخواهند. پاسخ به این شبهه نیز واضح است، زیرا اولاً وجود قوانین

تاریخی برای هر دوره فرضی است که واقعیت خارجی ندارد و با روش علمیو تجربی نیز قابل اثبات نخواهد بود و ثانيا در هر دوره تاریخی افرادی بوده اند که با اراده خود علیه جریان حاکم قیام کرده و سبب تغییر مسیر تاریخی شده اند. پاسخ کسانی هم که به جبر اجتماعی قائلند و می گویند جامعه دارای قوانینی قطعی و بی تخلف است و لذا اراده انسان در برابر آنها، تاب مقاومت ندارد، همان پاسخی است که به معتقدان جبر تاریخ داده شد بیان می شود، زیرا در مورد جامعه نیز اولاً این افرادند که جامعه را تشکیل می دهند و هر کدام با اراده خویش مجموعه اراده جامعه را فراهم می آورند و ثانيا در هر جامعه افرادی با اراده قوی به تغییر جهت و شکل و سمت حرکت آن جامعه اقدام کرده و مؤثر واقع شده اند. خلاصه آن که گرچه بر تاریخ و اجتماع سنتهایی حاکم است که از آنها به سنت های اجتماعی یا تاریخی یا الهی تعبیر می شود، و این سنتها تغییرناپذیرند ولی باید توجه داشت که یکی از همین سنت ها، تأثیرگذاری اراده و اختیار انسانها است. خداوند در ضمن سنتهای دیگر، این سنت تغییرناپذیر را هم قرار داده که انسانها مختارانه سرنوشت خویش را بسازند و این ساختن، در ضمن آن که اختیار انسان است اراده و سنت الهی هم هست و آیه 11 سوره رعد بهترین گواه این مطلب است. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ».

آیا می توان گفت که لازمه آزادی و اختیار انسان آن است که او هر راهی را انتخاب کند، همان مراد خداست. و دیگر کیفر و پاداش معنا ندارد و آیا وجود خواست الهی مبنی بر ایمان آوردن مردم، با اعطای آزادی و اختیار به انسان منافات ندارد؟ برای پاسخ به این پرسش ها و روشن شدن این مطلب که میان آزادی انسان و اراده حق تعالی مبنی بر ایمان آوردن و همچنین کیفر و پاداش الهی منافاتی وجود ندارد باید گفت که اراده حق تعالی در آیات و روایات به دو معنا وارد شده که از آن به اراده تکوینی و اراده تشریحی تعبیر شده است. اراده تکوینی خدا یعنی نوع خلقت خدا در اینجا نوع خلقت خدا و این که خداوند انسان را چگونه آفریده مطرح است. اراده تکوینی خداوند بر این قرار گرفته که انسان موجودی باشد دارای قوای مختلف مثل نفس، عقل، گرایش های نفسانی، غریزی، فطری و معنوی و اینکه خودش آزادانه با محاسبه هایی که در نزد خود می کند، یک راه را به نفع خود تشخیص دهد و انتخاب نماید. تا اینجا سخن از ایجاد است و بحث پاداش و کیفر مطرح نیست همچنان که اراده تکوینی خداوند در آفرینش حیوانات بر این قرار گرفته که آنان موجوداتی باشند تابع غرایز طبیعی محض و بدون قوه تعقل و توان انتخاب. پس اگر می گوئیم اراده خدا بر آزادی و اختیار انسان است یعنی این که خداوند انسان را چنین آفریده و چنین قدرت و توانی به او داده است.

و اما در مرحله بعد، اراده تشریعی است یعنی این که خداوند می خواهد انسان به گونه ای خاص باشد و کارهای مشخصی را انجام دهد، به همین جهت به چیزهایی امر می کند و از چیزهایی نهی می کند. در اینجا سخن از اراده تشریعی است. در این مرحله خداوند جز ایمان، توحید، عمل صالح و اخلاق متعالی از انسان نمی خواهد و غیر آن را برای انسان نمی پسندد و به آنچه می خواهد امر کرده و از آنچه نمی پسندد، نهی کرده است، ولی این اراده تشریعی مبتنی بر اراده تکوینی است. یعنی اگر خداوند انسان را دارای توان انتخاب خوب و بد نیافریده بود و انسان به اراده تکوینی خدا، توان کفر و رزیدنیا ایمان آوردن نداشت دیگر امر و نهی او معنا پیدا نمی کرد.

پس اراده تکوینی خدا بر آزادی انسان و اراده تشریعی او بر حق پرستی و حق طلبی انسان است. پس هر چه انسان انجام دهد مطابق اراده تکوینی حق است و هیچ کس قدمی خارج از اراده تکوینی حق برنمیدارد و در عین حال که تمام اعمال و رفتار انسان مطابق اراده تکوینی است، او مختار می باشد و می تواند طبق اراده تشریعی خداوند حرکت کند و یا مخالفت نموده و برخلاف اراده تشریعی حق عمل نماید و در هر صورت از دایره اراده تکوینی خارج نشده است. البته اگر مطابق اراده تشریعی حق عمل کرد، رضایت خدا و پاداش شامل حال او خواهد شد و اگر برخلاف اراده تشریعی حق عمل کرد، قهر، غضب و کیفر الهی شامل حال او می گردد. پس اراده تکوینی خدا بر آزادی و اختیار انسان است و اراده تشریعی خدا بر

ایمان و تقوای انسانهاست. هر کس آزادانه ایمان را برگزیند مطابق اراده تکوینی و تشریحی حق عمل کرده و هر کس آزادانه راه کفر را برگزیند مطابق اراده تکوینی و خلاف اراده تشریحی عمل کرده است.

توسل به زور و آزادی انسان

آیا توسل به زور شمشیر توسط هدایت گران با آزادی انسان منافات ندارد؟ و آیا این توسل با شأن هدایت گری آنان سازگاری دارد؟ و مگر نه این که بسیاری از پیامبران و جانشینان آنان برای پیشبرد مقاصد خود به زور شمشیر متوسل شده اند؟ در جواب می گوئیم، خداوند انسان را طوری آفریده و در خلقت و طبیعت او گرایش هایی به ودیعه نهاده که به خودی خود و به طور طبیعی و فطری طالب حق، حقیقت، فضایل و مکارم است و این نوع خلقت مربوط به یک گروه و یک زمان نیست، بلکه همه انسانها بر چنین فطرتی خلق شده اند و چنین گرایش هایی دارند. پیام پیامبران هم چیزی جز گرایش فطری و طبیعی نیست. آنان انسان ها را به شناخت خدا، اطاعت فرمان خدا، کسب فضایل و پیراستگی از رذایل دعوت می کنند که همان گرایش های فطری خودشان هست. و به طور طبیعی انسان ها اجابت کننده دعوت پیامبران هستند مگر این که موانعی آنها را بازدارد. بنابراین پیامبران در ابتدا برای انجام رسالت خود جز به تبلیغ و بیان به چیز دیگری احتیاج ندارند. اما از آن رو که همیشه در جوامع، افراد و گروه هایی هستند که منافع خود را در جهل،

خرافه پرستی و ضلالت انسان ها می بینند و دعوت پیامبران تهدید کننده منافع مادی و نفسانی آنها است، چنین افراد و گروه هایی به صورتهای مختلف در مقابل دعوت پیامبران قد علم کرده و مانع رسیدن پیام حیات بخش آنان به انسانهای تشنه هدایت می گردند. اینان برای خاموش کردن چراغ فروزان رسالت به زور و حيله و ... متوسل می شوند. پیامبران و پیروان آنان نیز چاره ای نمی بینند جز این که برای دفاع از خود و رفع این موانع دست به شمشیر ببرند. پس استفاده پیامبران از سلاح و زور فقط برای دفاع و رفع موانع است و هیچگاه برای دعوت ابتدایی نبوده است، بلکه وظیفه پیامبران در ابتدا فقط بیان و تبلیغ است و هرگاه هوادارانی یافتند، وظیفه دفاع و در مرحله بعد، وظیفه رفع موانع را پیدا می کنند. و لذا استفاده از قوه قهریه، برای دفاع و رفع مانع در مراحل بعدی دعوت می باشد. توسل به زور در دعوت ابتدایی در صورت امکان، فقط تظاهر به ایمان را بار می آورد و تظاهر به ایمان خواست خدای تعالی نیست. خدای تعالی ایمان آگاهانه و آزادانه انسانها را خواهان است و چنین ایمانی با بیان و تبلیغ حاصل می شود و احتیاجی به زور و شمشیر ندارد.

قضا و قدر

یکی دیگر از مسائلی که در بحث آزادی و اختیار انسان باید مطرح شود، مسئله قضا و قدر و به عبارتی (سرنوشت) است. این مسئله به ویژه با تفسیر عامیانه از آن، سبب شده تا بسیاری گمان کنند که

سرنوشت آنان از پیش تعیین شده و انسان توان تغییر آن را ندارد و انسان در برابر آن موجودی بی اراده به حساب می آید. اما حقیقت مطلب آن است که قضا و قدر با مفهوم فوق هرگز وجود خارجی نداشته و ظرف وجودی آن تنها وهم انسان است، برای توضیح مطلب و بیان شکل حقیقی بحث قضا و قدر لازم است به سه دیدگاه درباره حوادث که در جهان واقع می شود توجه کنیم:

1- آن که بگوییم حوادث با گذشته خود هیچ گونه ارتباطی ندارد، نه اصل وجود آنها مربوط به امور قبل از خودشان است و نه خصوصیات و شکل و اندازه و مختصات زمانی و مکانی را از امور قبلیشان گرفته اند. با این فرض، دیگر سرنوشت معنا ندارد. علاوه آن که این فرض مستلزم انکار اصل علیت و اعتقاد به گزاف و اتفاقی بودن حوادث است که قطعاً امری باطل و غلط است.

2- آن که تنها ذات حق را علت پدید آمدن حوادث بدانیم و نظام اسباب و مسببات را انکار کنیم. شهید مطهری در این باره می نویسد:

(نظر دیگر این که برای هر حادثه علت قائل شویم، ولی نظام اسباب و مسببات را و این که هر علتی معلول خاص را ایجاد می کند و هر معلولی از علت معین امکان صدور دارد، منکر شویم و چنین پنداریم که در همه عالم و جهان هستی یک علت و یک فاعل بیشتر وجود ندارد و آن ذات حقاقت همه حوادث و موجودات مستقیماً و بلاواسطه از او صادر می شوند، اراده خدا به هر حادثه ای مستقیماً و جداگانه تعلق می گیرد، چنین فرض کنیم که قضای الهی یعنی علم و

اراده حق به وجود هر موجودی، مستقل است از هر علم دیگر و قضای دیگر. در این صورت باید قبول کنیم که عاملی غیر از خدا وجود ندارد، علم حق در ازل تعلق گرفته که فلان حادثه در فلان وقت وجود پیدا کند و قهر آن حادثه در آن وقت وجود پیدا می کند و هیچ چیزی هم در وجود آن حادثه دخالت ندارد. افعال و اعمال بشر یکی از آن حوادث است. این افعال و اعمال را مستقیماً و بلاواسطه قضا و قدر، یعنی علم و اراده الهی، به وجود می آورد و اما خود بشر و قوه و نیروی او دخالتی در کار ندارد، اینها صرفاً یک پرده ظاهری و یک نمایش پنداری هستند. این همان مفهوم جبر و سرنوشت جبری است و این همان اعتقادی است که اگر در فرد یا قومی پیدا شود زندگی آنها را تباہ می کند. (1)

استاد شهید پس از بیان دیدگاه فوق، آن را به دلیل مخالفت با نظام اسباب و مسببات و رابطه علی و معلولی بین حوادث که مورد تأیید علوم طبیعی و مشاهدات حسی و تجربی و استدلالات عقلی است و از طرفی قرآن کریم نیز رابطه علی و معلولی بین حوادث را تأیید می کند، مردود می شمارد.

3- آن که اصل علیت عمومی و نظام اسباب و مسببات بر جهان و جمیع وقایع و حوادث آن را پذیرفته و معتقد است که هر حادثه ای ضرورت و قطعیت وجود خود را و همچنین شکل و خصوصیات

ص: 301

زمانی و مکانی و ... را از ناحیه علل پیشین خود کسب می کند و یک پیوند ناگسستنی میان گذشته و حال و آینده هر موجودی وجود دارد.

بنابراین نظر، سرنوشت هر موجودی به دست موجود دیگری است که علت او بوده و به او ضرورت و حتمیت داده است. اعتقاد به قضا و قدر یا سرنوشت به این معنا صحیح بوده و همه مذاهب الهی و غیر الهی در این موضوع هم عقیده اند. اما تفاوت از این ناحیه است که الهیون مجموع سلسله علل و معلول ها را فعل و مخلوق الهی می دانند که خداوند در عالم خلقت ایجاد کرده و مشیتش بر انجام امور از این طریق بوده است. علاوه آنکه همه حوادث، با توجه به همین سلسله علل در عالم الهی ثبت شده است. البته باید این نکته را مورد تأکید قرار داد که در سلسله علل، نقش اراده انسانی در انجام امور نیز باید مورد دقت قرار گیرد و باید توجه داشت که یکی از مهمترین علل افعال، اراده انسانی است. به همین جهت با این که همه افعال انسانی از سویی به خداوند متعال منتسب است که نظام علت و معلول را برپا کرده است، اما از سوی دیگر، به خود انسان منسوب بوده چون اراده او در همه افعال مؤثر است و از این رو او مسئول همه آنها خواهد بود. با توجه به این دیدگاه که مورد تأیید و تأکید منابع اسلامی است، می توان تصویر صحیح از قضا و قدر در ذهن داشت و نه گرفتار اعتقاد به جبر شد و نه تعیین یا تغییر سرنوشت توسط انسان را منکر گردید. مسئله تغییر سرنوشت نیز با توجه به نگرش فوق به قضا و قدر قابل حل است، زیرا سرنوشت یعنی واقع شدن در سلسله علل و معلول،

حال اگر انسانی با اراده خویش، جایگاه خود را در این سلسله تغییر داد، می تواند سرنوشت خویش را عوض نماید، به عنوان مثال اگر بیماری که دچار سرنوشت خاصی شده است، مبادرت به خوردن دوا بکند، سرنوشت خود را تغییر خواهد داد و اگر از خوردن دارو بپرهیزد سرنوشت دیگری را برای خود خواهد پذیرفت. همچنین اگر دو پزشک از این بیمار عیادت کرده و دو نسخه مخالف برای او نوشته باشند که یکی شفادهنده و دیگری کشنده است، دو سرنوشت در انتظار این بیمار خواهد بود که هیچ کدام حتمی نیست و بیمار با انتخاب خود یکی را حتمی می کند. (1)

نقش عوامل مادی و معنوی در قضا و قدر

سلسله علل و معلول و نظام اسباب و مسببات به اسباب و مسببات مادی منحصر نیست، بلکه عوامل دیگری هم که آنها را عوامل روحی یا معنوی می نامیم، همدوش عوامل مادی در کار اجل و روزی و سلامتی و سعادت و شقاوت انسان مؤثرند و به همین جهت نقش این امور در سرنوشت را نباید نادیده انگاشت، زیرا بسیاری از قضایا که ما گمان می کنیم بدون علت به وجود آمده و یا معلول تصادفند، بر اثر نقش آفرینی این عوامل معنوی است. از جمله این عوامل مسئله دعا، صدقات، احسان ها، توبه، نیکوکاری و ... و نیز گناه و ظلم،

ص: 303

بدکاری و نفرین و ... است. امام صادق(علیه السلام) در مورد نقش گناهان و اعمال صالح در سرنوشت انسان می فرماید: (کسانی که به واسطه گناهان می میرند بیشتر از کسانی هستند که به واسطه سرآمدن عمر می میرند!)⁽¹⁾

خلاصه کلام این است که :

قرآن کریم به صراحت مختار بودن انسان را مطرح کرده و اختیار او را تأیید نموده است. از جمله می فرماید: (و بگو حق از جانب پروردگارتان است پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند)،⁽²⁾ (و شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود و به سوی ما بازگردانیده می شود)،⁽³⁾ (و بازداشتشان کنید که آنها مسئولند)،⁽⁴⁾ آیاتی که اختیاری بودن کفر و ایمان را مطرح کرده اند، آیاتی که از ابتلا و آزمایش انسان سخن می گویند، آیاتی که از مسئول بودن انسان حکایت دارند، آیاتی که بر پاداش دهی و کیفر بخشی به اعمال انسان دلالت دارند، به ستایش نیکوکاران و نکوهش بدکاران می پردازند و یا از ستمگری انسان و یا از بعثت انبیاء و جعل شرایع و امر و نهی الهی و تشویق به توبه سخن می گویند همه دلیل بر مختار بودن و آزاد بودن و مکلف و مسئول بودن انسان در اعمال ارادی خود هستند.

اصولا مختار بودن انسانی وجدانی و بدیهی است، همه تردیدها

ص: 304

1- بحار الانوار، ج 5، ص 140 و معرفت دینی فصل هفتم

2- سوره کهف آیه 29

3- سوره انبیاء آیه 35

4- سوره صافات آیه 24

در اعمال و قضاوت ها و گزینش ها و همه پشیمانی ها دلیل بر وجود اختیار و نیروی اراده در انسان است.

آخرت و ابدیت انسان

آدمی قابلیت ها و استعدادها و ویژگی های روحی منحصر به فردی دارد که سبب امتیاز او از سایر موجودات شده است مانند خلاقیت، کرامت، مسئولیت و هدفمندی. مباحث انسان شناسی در صدد است تا به کلیه پرسش هایی که درباره منزلت و موقعیت انسان و رابطه او با خالقش و دیگر موجودات مطرح است، پاسخ دهد. انسان از نظر حقیقت و خصوصیات وجودی و اینکه انسانیت انسان و اصالت او به چیست و هدف و سرانجام وجود او چگونه است، مورد بحث علم انسان شناسی، قرار می گیرد. انسان اساس مسائل حقوقی، سیاسی، اقتصادی، تربیتی و سایر امور دیگر در مکتب اسلام است.

از این رو، اسلام وی را به شناخت خودش سفارش کرده است تا بتواند در مسیر زندگی، راه صحیحی که مطابق با ساختمان وجودی اش باشد، انتخاب کند. قرآن کریم در این باره می فرماید: (و در نفس خویش آیا «تأمل نمی کنید») (1)

در این آیه خداوند همه افراد مؤمن و کافر را به تفکر و شناخت وجود خویش سفارش و تحریک می کند. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

ص: 305

(برترین شناخت ها، شناخت انسان از نفس خویش می باشد.) و نیز می فرماید: (کسی که خویشتن را نشناسد، از راه نجات دور شده و در گمراهی ها و نادانی ها وارد می شود.)⁽¹⁾

انسان شناسی با مسائل اصولی و اعتقادی ارتباط عمیقی دارد.

مهمترین این ارتباط ها، ارتباط با خداشناسی است و آن دوره اساسی دارد:

اول: شناخت ذات و صفات جمال و جلال خداوند از راه تفکر و تعقل در آثار و افعال خداوند، این راه به وسیله تربیت مقدمات و نتیجه گیری عقلی به دست می آید. این مقدمات گاهی عقلی محض است نظیر آن چه در برهان امکان و وجوب برای اثبات ذات الهی مورد استفاده قرار می گیرد و گاهی عقل از مقدمات حسی نیز استفاده می کند، نظیر آنچه در برهان نظم از شگفتی های جهان طبیعت و شگفتی های خلقت انسان مورد استناد قرار می گیرد. این شناخت را در اصطلاح (علم حصولی) می نامند.

دوم: شناخت خداوند متعال به گونه مشاهده قلبی به اندازه ظرفیت وجودی خود، یعنی اگر انسان در راه بندگی حقیقی و خالصانه خداوند قدم بردارد و با نفس خویش مجاهده کند و او را در تمامی امور به خشنودی خداوند متوجه گرداند، کم کم پرده هایی که بین او و خدا وجود دارد، برداشته می شود. و به اندازه ظرفیت وجودی خود،

ص: 306

شناخت قلبی و حضوری به خداوند متعال پیدا می کند. به این شناخت (علم حضوری) گفته می شود. و قرآن کریم در آیاتی به این راه، اشاره کرده که از همه آن ها مهمتر آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» می باشد. (1)

که حضرت علامه طباطبایی در بیان آیه مزبور می فرماید: (ترغیب خداوند مؤمنان را به ملازم بودن بر خویشتن که همان حفظ کردن راه هدایت است، می فهماند راهی که لازم است انسانها پیمایند راه خویشتن است که ایشان را به خداوند و سعادت حقیقی می رساند. شناخت نفس بهترین شناخت ها است، زیرا اگر چه شناخت آیات آفاقی و انفسی هر دو ما را به شناخت خداوند و اسماء و صفاتش راهنمایی می کنند و در نتیجه ما را به چنگ زدن به دین حق و اصلاح نفس و اتصاف به فضایل اخلاقی، هدایت می نمایند، لکن شناخت نفس و قوای روحی و بدنی و حالات گوناگون آن و شناخت ملکه های فاضله و رذیله و سعادت و شقاوتها آن، جدای از شناخت مرضها و دواهای آن نیست، و با این شناخت ها انسان به طور عادی مشغول اصلاح نفس و رسیدن به سعادت حقیقی می شود و این راه نزدیک تر است زیرا این مقدمات در خود انسان موجود است). (2) از این رو حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «من عرف نفسه، عرف ربه، کسی که

ص: 307

1- سوره مائده آیه 105

2- ترجمه تفسیر المیزان، ج 6، ص 165 و 170

از دیگر ارتباطات، ارتباط با راهنما شناسی است، اعتقاد به این که در میان انسان ها باید افرادی باشند تا با عالم غیب تماس داشته و به مقام نبوت و رسالت رسیده باشند، با شناخت انسان ارتباط دارد، زیرا هنگامی که در وجود انسان دقت کنیم، می یابیم که او موجودی با اختیار است که به سوی کمال و سعادت می رود و رسیدن به کمال واقعی جدا از پیمودن راه سعادت امکان ندارد، و شناخت دقیق راه سعادت جز از طریق ارتباط با عالم غیب ممکن نیست وگرنه در میان متفکران در این مورد اختلافی نبود. پس به یک راه دقیق و مطمئن نیاز است که او را به سعادت حقیقی برساند و آن جز با گرفتن وحی از عالم غیب به واسطه انسانی شایسته امکان ندارد. مورد دیگر ارتباطات، ارتباط با مسائل اخلاقی و اجتماعی است، شناخت صفات پسندیده و لایق انسان و انصاف او به آنها و در مقابل، شناسایی اخلاق نکوهیده و ناپسند و تهنید و پاک کردن نفس از آنها در صورتی امکان پذیر است که انسان را با همه ابعاد وجودی او بشناسیم.

بر همین اساس بعضی گفته اند: شناخت خود موجب شوق در تحصیل کمالات و تهنید اخلاق و باعث سعی در رفع رذایل می گردد. و در مسائل اجتماعی، بشر به تنهایی نمی تواند زندگی کند و به کمال حقیقی خود نایل شود، مگر در پرتو اجتماع، تا هر فرد و

ص: 308

گروهی نیازی از نیازهای اجتماع را برآورده سازد. برپایی اجتماع صالح در پرتو وجود قوانینی است که با اجرای آن هر فردی به حق خود دست پیدا می کند و وضع احکام و قوانین و شناخت حکمت آن ها ارتباط مستقیم با شناخت انسان در همه ابعادش دارد. هر اندازه که انسان بر اثر تحلیل وجود خود، خویشتن را بهتر بشناسد، قوانین اجتماعی دقیق تری را براساس واقعیات می تواند وضع کند. ارتباط دیگر ارتباط با معادشناسی است. اگر انسان را دارای روحی بدانیم که می تواند بعد از نابودی بدن باقی بماند، می توانیم معاد را که برگشت روح به بدن است، برای رسیدن به اجر و پاداش اعمال نیک و بد و نیز رسیدن به کمال مطلق بپذیریم. اما اگر او را به جسم محدود کردیم که بعد از مدتی نبود و فانی می گردد، نمی توانیم معاد را اثبات کنیم. پس اثبات معاد رابطه مستقیم با شناخت نفس و ابعاد وجودی او دارد. پس شناخت انسان و کنکاش پیرامون انسان شناسی فواید بسیاری دارد که دو فایده مهم آن عبارت است از:

1- توجه به کرامت و شخصیت انسان: توجه به کرامت نفس، چنان مهم و اساسی است که افراد متصف به آن از بسیاری از گناهان و خطاها مصون می مانند، زیرا هرگز به خود اجازه نمی دهند که برای رسیدن به خواسته های نفسانی و لذات زودگذر دنیا شخصیت آنها پایمال شده و نزد نفس خویش خوار و ضعیف گردند. (1)

ص: 309

1- نهج البلاغه، حکمت 441

اینان توجه دارند که در قبال رسیدن به برخی از خواسته ها چه هزینه سنگینی را مجبور می شوند پردازند. به همین جهت همیشه کلام امام علی (علیه السلام) آویزه گوش آنان است که فرمود: (و گرامی دار نفست را از هر زبونی و پستی، هر چند تو را به خواسته هایت برساند زیرا هرگز برابر آنچه از نفس خویش صرف می کنی عوض نخواهی یافت و بنده دیگری مباش «به طمع مال و جاه به کسی سر فرود نیاور») که خدا تو را آزاد گردانیده است. (1)

چنین شناختی از انسان، شخص را از فرو افتادن در بسیاری از گرداب ها و سراب ها که بر سر راه انسانیت انسان واقع می شود نجات می دهد.

2- ایجاد روحیه امید برای اصلاح جامعه: کسی که انسان را به طور صحیح و دقیق و مطابق با واقع بشناسد، مانند این که بداند انسان موجودی است که دارای قوه تشخیص حق از باطل، هدایت از گمراهی و همچنین قوه انتخاب و اختیار است و می تواند به کمک هدایت های الهی راه را از چاه تشخیص دهد و در مواقع لازم، سرنوشت خویش را به دست خود رقم زده، آینده خود را در جهت خیر و صلاح قرار دهد، چنین انسانی هرگز از هدایت دیگران مأیوس نشده و با برخورد با موانع اصلاح جامعه عقب نشینی نمی کند. وجود چنین شناختی به رهبران الهی و پیروان آنها، چنان نیروی امیدی

ص: 310

عنایت می کند که در سختی های راه هدایت انسانها مأیوس نشده و حتی به حرکت و شتاب آنها می افزاید. بنابراین آنان هرگز از تلاش برای هدایت دیگران خسته نشده و حتی گمراه ترین افراد انسانی را مستعد هدایت می دانند و به امید پرفروغ نمودن چراغ هدایت در خانه قلبشان که به واسطه فرورفتن در خرافات، گناهان و حجاب های ظلمانی به تاریکی گراییده، کوشش می کنند.

انسان موجودی است که برای زندگی و بقا آفریده شده نه مرگ و فنا، بنابراین پس از پا گذاردن به عرصه هستی، دیگر معدوم نخواهد شد. او مدتی را در این دنیا خواهد گذراند و پس از آن به جهان برزخ و سپس به قیامت کبری روانه خواهد گشت. وجود جهان پس از مرگ مورد تأکید همه ادیان الهی است. ما در این قسمت با نگرش به هستی و استعداد های انسان به اثبات وجود آینده ای سرشار از حیات برای انسان برخوایم آمد. و پس از اثبات این حیات، به عواملی که مقوم آن حیات و جهت دهنده به آن برای هر شخص می باشند، خوایم پرداخت. وجود عالم پس از مرگ برای انسان را از دو طریق می توان اثبات کرد:

1- انسان دارای روحی مجرد از ماده است، لازمه وجود چنین روحی، زنده بودن ابدی است، زیرا موجود مجرد به غیر از مبدأ فاعلی که همانا موجود مجرد دائمی است، نیاز به مبدأ دیگری یعنی مبدأ مادی ندارد تا در نتیجه تغییر یا نابودی ماده دگرگون یا نیست گردد. بنابراین، زندگی انسان پس از رهایی از دنیای مادی او قطعی خواهد بود، نه تنها به عنوان یک آینده احتمالی و ممکن، بلکه به عنوان یک آینده

حتمی و ضروری، و این همان تعبیر عمیق قرآنی است که از قیامت و آینده انسان به عنوان (لا ریبَ فیهِ) نام می برد، یعنی هیچ شکی در تحقق قیامت نیست.

2 - انسان موجودی است که قابلیت ها و استعدادها بی نهایت در وجود او نهفته است، لازمه این استعدادها خلود او است. به عنوان نمونه، انسان دارای ظرفیت روحی و علمی سیری ناپذیری است که هر چه فرا گیرد باز هم استعداد فراگیری دارد و از جمع آوری اطلاعات خسته نمی شود و با وجود آرزوهای غیر متناهی، نشانه دیگر از وجود این استعدادها در آدمی است، زیرا انسان چیزهایی را که ندارد و بعد به آن ها می رسد او را قانع نکرده و به دنبال آن در آرزوی چیزهای بیشتری است. دامنه این طلب برای انسان همیشه باقی است. تفسیر صحیح این مطلب آن است که انسان، طالب کمال مطلق است، کمال های جزئی نمی توانند او را اشباع کنند و به همین جهت پس از رسیدن به هر نعمت و یا جمال و کمال، طالب جمال و کمال بالاتری می شود. همچنین انسان به زندگی جاوید اشتیاق دارد. وجود این اشتیاق در آدمی نشان آن است که او را حیاتی ابدی در انتظار است. همین مطلب را در اسفار ملاصدرا چنین شرح داده: (هر انسانی در نهاد خویش به طور وضوح می یابد که به حیات جاوید و زندگی دائم عشق می ورزد و از هر گونه زوال و نابودی رنج می برد و از آن می گریزد و هرگز از اصل زندگی و جاودانه بودن آن ملالی احساس نمی کند و ملالت هایی که احياناً پیدا می شود از اصل حیات

ص: 312

نیست، بلکه از رویدادهای ناگواری است که با گذشت آنها و تبدیل به برخورداری از پدیده های ملایم، آن ملالها برطرف خواهد شد. پس اصل اشتیاق به زندگی جاوید محبوب نهانی و نهایی هر انسان است و چون در قلمرو تکوین و جهان حقیقت «نه پندار» هیچ چیزی باطل و بیهوده نیست، بنابراین یک زندگی دائم و حیات مصون از مرگ در عالم، وجود دارد که اشتیاق به آنها در نهاد انسانها آرمیده و علاقه به آن، محبوب درونی و نهایی هر انسان خواهد بود، زیرا اگر یک چنین حیاتی در جهان آفرینش نمی بود، این اشتیاق نهفته فراگیر، که هر انسانی در خویشتن آن را می یابد، عاطل و بیهوده می بود...

«چون» زندگی جاوید و حیات مصون از مردن در دنیا ممکن نیست و هیچ فردی در این عالم برای همیشه نمی ماند، بنابراین وجود عالمی که مصون از زوال و محفوظ از پدیده مرگ باشد، یعنی وجود قیامت که در آن مرگ راه ندارد، ضروری و قطعی است. (1)

با توجه به مطالب گفته شده انسان موجودی ابدی است که در هر زمان، مرحله ای از زندگانی خود را به سوی کمال وجودی اش می گذراند و هرگز به سوی فنا پیش نمی رود، باید توجه نمود که برای شناخت صحیح و اصولی از شخصیت انسان هرگز نباید دو رانهای زندگی یک انسان را دوران های مستقلی از هم فرض کرد که پس از طی هر دوره، شخص به دوره بعد منتقل می شود و گویا همانند

ص: 313

شخصی است که پس از انهدام خانه و اساس زندگی اش به خانه جدیدی منتقل می شود و زندگی تازه ای را بدون ارتباط با گذشته از سر می گیرد، بلکه انسان یک شخصیت واحد است که از ابتدای انعقاد نطفه، مسیر تکامل را آغاز کرده و همه مراحل، او را به سوی تکمیل همان شخصیت واحد سوق می دهند، البته این تکمیل شخصیت گاهی در جهت خیر و صلاح اوست و گاهی در جهت شر و فساد او. با همین دید باید پیوستگی زندگی دنیا، برزخ و قیامت و منزلگاه نهایی هر انسان را مورد توجه قرار داد. زیرا شخصیتی که در همین جهان برای او شکل می گیرد، در جهان های بعدی بروز و ظهور کرده و تجلی می یابد. به عبارت دیگر شخصیت آینده او وابسته به عملکرد گذشته اوست و برای مطالعه پیرامون موقعیت آینده او، باید به گذشته اش نگریست. انسان از زمانی که به مرحله تمیز و تشخیص می رسد و با انتخاب و اختیار خود به انجام اعمالی مبادرت می کند، هر یک از اعمال او در شکل دهی به شخصیتش نقش دارند، برخی نقش مثبت و برخی نقش منفی.

البته برآیند همه این نقش ها، شخصیت او را تشکیل می دهند و از سویی هرگز نباید نقش ایمان را نادیده گرفت، زیرا اولاً ایمان آوردن خود نوعی عمل است و ثانیاً ایمان سبب می شود که شخص در انجام اعمالی سرعت گرفته و از انجام اعمالی نیز پرهیز کند. همچنان که نقش نیات نیز نباید نادیده گرفته شود، زیرا تأثیر هر عمل به دو عامل بستگی دارد، حسن فعلی و حسن فاعلی. گاهی عملی خوب و

پسندیده است، اما عامل آن نیت سوئی داشته است.

از این رو تأثیر نیک بر نفس عاملش نداشته، هر چند به واسطه آن دیگران بهره مند شده اند. انسان و انسانیت او در گرو تعلیم و تربیت دینی است، آدم و آدمیت او در گرو بندگی خدای تعالی و پیروی او از رهبران معصوم است، کمال و تعالی انسان در عبودیت خدای یکتاست، همه کمالات آدم ناشی از بندگی و عبودیت خداوند است، قرب الهی و رضوان الهی خاص بندگان حقیقی و خالص حق متعال است. عالی ترین کمالات ممکن برای انسان محصول بندگی خالصانه و عبودیت تام خداوند سبحان است. پیامبران و اولیاء و اوصیاء و امامان معصوم بالاترین افتخارشان در بندگی خدا و بنده خدا بودن است. بندگی خدا موجب رسالت رسولان و امامت امامان گردیده، بندگی خدا موجب معراج و سیر در ملکوت می باشد، آری اگر غایت آفرینش انسان را کمال یا سعادت یا قرب الهی یا حب الهی یا بهشت و رضوان الهی بدانیم، این غایت عالی و شکوهمند تنها از راه بندگی آگاهانه و آزادانه و کریمانه و عاشقانه و همراه با اطاعت کامل و تقوا و عمل صالح به دست می آید. انسان، در عمق فطرت خویش همواره در آرزوی مطلق، بی نهایت، ابدیت، ازلیت، روشنائی، جاودانگی و خلود، بی زمانی، بی مکانی، بی مرزی، بی رنگی، مجرد مطلق، قدس، آزادی و رهایی مطلق، نخستین آغاز، آخرین انسجام، غایت مطلق، کمال مطلق، سعادت راستین، حقیقت مطلق، یقین، عشق، زیبایی، خیر مطلق، خوبترین و پاکترین پاک، ... بوده است. و همه این

ص: 315

آرزوهای متعالی و شکوهمند تنها از طریق عبودیت و بندگی حق تعالی و از مسیر تعالیم مکتب توحیدی انبیاء و امامان معصوم به دست می آید.

خلاصه آن که مجموعه اعمال هر شخص، سبب تشکیل شاکله وجودی او می شود، این شاکله در این دنیا از فرد جدا نمی شود و حتی بسیاری از اعمال انسان در همین رابطه انجام می شود که قرآن مجید هم در این زمینه فرموده است: (بگو هر کس طبق روش «خلق و خوی» خود عمل می کند و پروردگارتان کسانی را که راهشان نیکوتر است، بهتر می شناسد.)⁽¹⁾

در جهان دیگر هم این شاکله با او پیوندی ناگسستنی خواهد داشت. امام سجاد در تعبیری، اعمال را همچون گردنبندی دانسته اند که بر گردن انسان چسبیده است.⁽²⁾

و آیه شریفه «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»⁽³⁾ نیز به همین حقیقت اشاره دارد که نتیجه ای که عاید انسان می گردد، همان اعمالی است که در انجام آنها سعی و کوشش کرده است. آینده انسان نیز بر اساس همین اعمال شکل می گیرد. در عالم برزخ، آنچه برای انسان ظهور و بروز می کند، صور ملکوتیه اعمال اوست. در جهان آخرت نیز همین اعمال است که مشهود انسان بوده و خود تجسم یافته و پاداش یا کیفر انسان می گردند. آیاتی از قرآن مجید به مسئله رؤیت

ص: 316

1- سوره اسراء آیه 84

2- صحیفه سجادیه دعای 42

3- سوره نجم آیه 39

اعمال اشاره کرده و می فهماند که اعمال آدمی به عنوان جزا و کیفری مشهود انسان در قیامت خواهد بود، نه پاداش و جزایی اعتباری و جدای از آنها. در این رابطه به عنوان نمونه در آیه ای می خوانیم: (روزی که هر کس، آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می بیند، و آرزو می کند میان او و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله زمانی زیادی باشد.)⁽¹⁾

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در ذیل آیه شریفه «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا»⁽²⁾ به دسته بندی مردم در قیامت پرداخته و عملکرد هر گروه را سبب آن دانسته که هر گروه به شکل خاصی به صحنه محشر وارد می شوند. این سخنان بیان صور ملکوتی اعمال است که در قیامت ظاهر می شود. در این آیه و آیات مشابه آن [سوره زلزال آیه 6-8 و سوره کهف آیه 49] سخن از رؤیت خود اعمال است نه جزا و پاداش آن ها.

در مورد شکل گیری بهشت و جهنم نیز عنصر اصلی آن همان اعمال آدمی است، قرآن مجید خوردن مال یتیم را، خوردن آتش معرفی می کند: (کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می خورند، «در حقیقت» تنها آتش می خورند، و به زودی در شعله های آتش «دوزخ» می سوزند.)⁽³⁾ در حدیثی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده، آمده است

ص: 317

1- سوره آل عمران آیه 30

2- سوره نبأ آیه 18

3- سوره نساء آیه 10

که ملائکه، بهشت و جهنم را با توجه به موادی که انسان ها با انسجام اعمال خود تهیه می کنند، می سازند و حضرت فرموده: (هنگامی که مرا به معراج بردند وارد بهشت شدم... و در آن جا ملائکه را دیدم که بناهایی با خشت هایی از طلا و نقره می سازند، و گاهی هم از ساختن دست می کشند. به آنها گفتم: چرا گاهی می سازید و گاهی توقف می کنید؟ گفتند: ما منتظر مصالح هستیم. گفتم: مصالح شما چیست؟ گفتند: ذکر مؤمن! وقتی که در دنیا مؤمن «سبحان الله والحمدلله و لا اله الا الله والله اکبر» می گوید، بنا می کنیم و هنگامی که خودداری می کند ما هم دست نگه می داریم.)⁽¹⁾

خلاصه آن که انسان آینده ای دارد که محدود به زمانی خاص نیست و تا ابد ادامه خواهد داشت و سعادت و شقاوت انسان نیز چه در این جهان و چه در جهان آخرت در گرو عقاید، اعمال و رفتار اوست که شخصیت او را شکل می دهند.

این عقاید و اعمال و رفتار در این جهان، آثار خاص خود را خواهد داشت و در برزخ و عالم آخرت که اختیار انسان به شکل کنونی اش از وی سلب شده و توان اصلاح اعمال و رفتار و ملکات خویش را ندارد، تنها همان ملکاتی که از قبل برایش حاصل شده، آینده اش را رقم خواهد زد.⁽²⁾

ص: 318

1- بحار الانوار، ج 18، ص 292 و 409

2- معرفت دینی فصل هشتم

اگر انسان خود را بشناسد

هر فرد انسان با این که شخص واحدی است و دارای وحدت هویت می باشد اما در عین حال دارای مراتب و ابعاد و قوای وجودی متعددی است که هر یک از آن مراتب و ابعاد و قوا دارای نام مخصوص هستند. از یک منظر هر انسانی از سه بخش اساسی تشکیل شده که عبارتند از: 1- اعتقادات و افکار 2- اخلاقیات 3- اعمال؛ که این سه بخش خود هر یک مربوط به سه بعد از وجود آدمی می باشند، که به ترتیب عبارتند از: 1- قلب و عقل و اندیشه و ادراکات، 2- نفس و نفسانیات، 3- بدن و نیت و قوای محرکه و شوقیه بدن و اراده.

(البته حواس پنجگانه ظاهری و باطنی و خیال و عقل و قلب به همراه و همکاه عقل ساقط است، مجموعه قوای ادراکی بشرند که در این میان عقل و قلب، سلطان قوای ادراکی انسانند.) از منظری دیگر هر انسانی از چهار مرتبه و جودی برخوردار است که عبارتند از:

1- عقل که مظهر قوای رحمانی در انسان است.

2- وهم که مظهر قوای شیطان در انسان است.

3- غضب که مظهر قوای حیوانی است و نیروی دفع مضار است.

4- شهوت که مظهر قوای حیوانی و نیروی جذب منافع است.

پیوسته میان عقل و وهم در درون انسان تعارض و جدل و ستیز

است، هر کدام که پیروز شوند، سلطان وجود انسان می شوند. اگر عقل بر وهم غالب شود و حاکم بر وجود انسان گردد، غضب و شهوت نیز تحت سلطه و تدبیر و فرمان عقل در آمده و الهی و نورانی و ربانی می شوند و موجب ایجاد فضیلت، شجاعت و عفت می گردند، و همراه با حکمت، مجموعاً عدالت را در وجود انسان حاکم می گردانند و بهشت آفرین می شوند.

اما اگر وهم بر عقل غالب شود و حاکم بر وجود انسان گردد، غضب و شهوت نیز تحت سلطه و تدبیر وهم در آمده و شیطانی و ظلمانی می شوند و موجب ایجاد رذائل فراوانی چون جبن و شره می گردند و همراه با جهل و سفاهت، مجموعاً ظلم را در وجود انسان حاکم می گردانند و جهنم آفرین می شوند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده اند: (من عرف نفسه فقد عرف ربه) هر که بشناسد نفس خود را بشناسد پروردگار خود را. (1) البته این حدیث با اضافه «فقد» به صورت (من عرف نفسه فقد عرف ربه) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است. (2) و در جای دیگر از نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: (أعرفکم بنفسه اعرفکم بربه) در کتاب کلیات حدیث قدسی نیز آمده است که: (يقول الرب الجليل في الانجيل: اعرف نفسك ايها الانسان تعرف ربك، ظاهرک للفناء، و باطن للبقاء) خداوند در انجیل (حقیقی) فرموده: ای انسان، خود را خوب بشناس تا خدایت را بشناسی، می بینی که ظاهرت برای فانی

ص: 320

1- غررالحکم، ص 232

2- بحار الانوار، ج 2، ص 32

برای این حدیث شریف، تفسیرهای گوناگونی گفته شده، از جمله:

- این حدیث در حقیقت اشاره به (برهان نظم) است، یعنی هر کس شگفتی های ساختمان روح و جسم خود را بداند و به اسرار و نظامات پیچیده و حیرت انگیز این اعجوبه خلقت پی برد، راهی به خدا به روی او گشوده می شود، زیرا این نظم عجیب و آفرینش شگفت انگیز نمی تواند از غیر مبدأ عالم و قادری سرچشمه گرفته باشد، بنابراین شناختن خویشتن سبب معرفت الله است.

2- ممکن است این حدیث اشاره به (برهان وجوب و امکان) باشد، چرا که اگر انسان در موجود خویش دقت کند می بیند وجودی است از هر نظر وابسته و غیر مستقل، علم و قدرت و توانایی و هوشیاری و سلامت و بالاخره تمام هستی او با شاخ و برگ هایش، وجودی است غیر مستقل و نیازمند که بدون اتکا به یک وجود مستقل و بی نیاز، یک لحظه امکان ادامه بقاء او نیست. او به اصطلاح شبیه به معانی حرفیه است که در ضمن جمله به کار می روند، و در واقع بدون وابستگی معانی اسمیه، مفهوم و معنی خود را به کلی از دست می دهند. به عنوان مثال هنگامی که گفته می شود: (من از خانه به سوی مسجد رفتم) واژه (از و به) بدون تکیه بر (خانه و مسجد) هیچ

ص: 321

مفهومی ندارد. بنابراین، معانی اسمیه است که به معانی حرفیه مفهوم می بخشد. و به این ترتیب هر کس خود را با این ویژگی بشناسد خدای خود را خواهد شناخت، چرا که وجود وابسته، بدون وجود مستقل غیر ممکن است.

3- حدیث می تواند اشاره به (برهان علت و معلول) باشد، برای این که انسان هرگاه در وجود خویش کمی دقت کند می فهمد که روح و جسم او معلول علت دیگری است که او را در آن زمان و مکان خاص به وجود آورده، هنگامی که به سراغ علت وجود خویش (به عنوان مثال پدر و مادر) می رود باز آنها را معلول علت دیگری می بیند، و هنگامی که سلسله این علت و معلول را پیگیری می کند، به این جا می رسد که آنها نمی توانند تا بی نهایت پیش بروند چرا که تسلسل لازم می آید و بطلان تسلسل بر همه دانشمندان مسلم است. بنابراین، این سلسله به جایی ختم می شود که علت نخستین و به تعبیر دیگر *علة العلل* و واجب الوجود است، هستی اش از درون ذاتش می جوشد و در هستی خود محتاج دیگری نیست. هنگامی که انسان خودش را با این وصف بشناسد به خدای خویش پی می برد.

4- این حدیث می تواند اشاره به (برهان فطرت) باشد، یعنی هرگاه انسان به زوایای قلب خود و اعماق روح خود پی ببرد، نور الهی و توحید که در درون فطرت اوست، بر او آشکار می شود، و از (معرفت نفس) به (معرفت الله) می رسد، بی آنکه نیازی به دلیل و استدلال

5- این حدیث می تواند ناظر به (مسئله ی صفات خدا) باشد، به این معنی که هر کس خویشتن را با صفات ویژه ممکنات و مخلوقات که در اوست بشناسد، به صفات پروردگار پی خواهد برد، از محدودیت خویش پی به نامحدود بودن حق تعالی می برد، چرا که اگر او هم محدود باشد مخلوق است! انسان از فنای خویش پی به بقای خدا می برد، چه اگر او هم فانی میشد مخلوق بود نه خالق، و همچنین از نیاز خویش پی به بی نیازی او، و از ضعف خویش پی به قدرت او می برد. این همان است که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در نخستین خطبه به آن اشاره کرده و می فرماید: «و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة أنها غیر الوصوف و شهادة کل موصوف انه غیر الصفة»، نهایت ایمان خالصانه به خداوند آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته بدانند، چرا که هر صفتی «از صفات مخلوقات» گواهی می دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می دهد غیر از صفت است. (1)

و تفسیر دیگری که گفته شده این است که جمله (من عرف نفسه فقد عرف ربه) از قبیل تعلیق به محال است، یعنی همان گونه که انسان نمی تواند نفس و روح خود را بشناسد خدا را نیز نمی تواند به حقیقت

ص: 323

کامل بشناسد. البته علامه طباطبایی فرموده است: این سخن مردود است، اول به دلیل این که در روایت دیگری دارد: اعرفکم بنفسه اعرفکم بر به، نفس شناس ترین شما خداشناس ترین شما است، دوم به دلیل این که حدیث مزبور در حقیقت عکس نقیض آیه شریفه «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (1) است و نیز در کتاب غرر الحکم از آن جناب نقل کرده که فرمود: زیرک کسی است که خود را بشناسد و اعمال خود را خالص کند. (2) به یقین آنچه علامه فرموده است در خصوص شناخت اجمالی است زیرا حقیقت کامل خدا را کسی نمی تواند بشناسد. و حتی کسی به حقیقت نفس پی نخواهد برد. اگر تمام یا بخشی از حقیقت نفس، روح آدمی باشد. (3) در این خصوص علم اندکی به انسان داده شده است. و قرآن کریم می فرماید: (و از تو درباره روح سؤال می کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است.) (4)

- علامه مجلسی تفسیر دیگری از بعضی از علما درباره این حدیث نقل می کند که خلاصه اش این است: روح انسان یک موجود الطیف لاهوتی است در صفت ناسوتی یعنی از جهان ماوراء طبیعت است که با صفات عالم طبیعت ظاهر گشته و از ده طریق دلالت بر

ص: 324

1- سوره حشر آیه 19

2- ترجمه المیزان، ج 6، ص 250

3- تفسیر نمونه، ج 12، ص 252

4- سوره اسراء، آیه 85

یگانگی و ربوبیت خداوند می کند:

- 1- از آن جا که روح مدبر بدن است می دانیم که جهان هستی مدبری دارد.
- 2- از آن جا که یگانه است دلالت بر یگانگی خالق دارد.
- 3- از آن جا که قدرت بر حرکت دادن تن دارد دلیل بر قدرت خداست.
- 4- از آن جا که از بدن آگاه است دلیل بر آگاهی خداوند است.
- 5- از آن جا که سلطه بر اعضاء دارد دلیل بر سلطه خدا بر مخلوقات است.
- 6- از آن جا که قبل از بدن بوده و بعد از آن نیز خواهد بود دلیل بر ازلیت و ابدیت خداست.
- 7- چون انسان از حقیقت نفس آگاه نیست، معلوم می شود، احاطه به کنه ذات خدا امکان ندارد.
- 8- از آن جا که انسان محلی برای روح در بدن نمی شناسد دلیل بر این است که خدا محلی ندارد.
- 9- از آن جا که روح را نمی توان لمس کرد دلیل بر این است که خداوند لمس کردنی نیست.
- 10- و از آن جا که روح و نفس آدمی دیده نمی شود، پس خالق روح قابل رؤیت نیست. [\(1\)](#)

ص: 325

از آن جا که احادیث اهل بیت همگی به منبع وحی متصل است و هر چه که آنها بگویند مانند وحی است، «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» و هرگز پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی گوید، آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست. (1)

هیچ مانعی ندارد که مانند قرآن، معانی مختلفی داشته و تمام تفسیرهای بالا در مفهوم این حدیث شریف و پر محتوا جمع باشد. آری هر کس خود را بشناسد خدا را خواهد شناخت، و خودشناسی راهی است به خداشناسی و به یقین خداشناسی، مهمترین وسیله تهذیب اخلاق و پاکسازی روح و دل از آلودگی های اخلاقی است چرا که ذات پاکش منبع تمام کمالات و فضایل است و از این جا روشن می شود که یکی از مهمترین گام های سیر و سلوک و تهذیب نفوس خودشناسی است.

چند نکته قرآنی و روایی در مورد انسان

{1} انسان جانشین خدا در روی زمین و دارای رسالت خلافت الهی است.

{2} انسان آمیخته ای است از طبیعت و روح الهی، جسم و روح و ملک و ملکوت.

ص: 326

1- سورة نجم، آیات 3 و 4

{3} نفس انسان هم به فجور و هم به تقوا ملهم شده است.

{4} نفس انسان هم گرایش به اعلیٰ علیین دارد و هم گرایش به اسفل السافلین، هم گرایش به فضایل دارد و هم به رذایل.

{5} انسان دارای اراده و اختیار و قدرت انتخاب است. او باید فجور یا تقوا، اعلیٰ علیین و یا اسفل السافلین را انتخاب کند.

{6} خداوند به انسان اسماء الهی را تعلیم داد و به همین جهت بود که مسجود ملائکه واقع شد.

{7} اما ابلیس به انسان سجده نکرد و او آشکارترین دشمن انسان است.

{8} انسان دارای فطرت الهی و استعداد موحد بودن و مؤمن بودن است.

{9} انسان دارای عقل و تفکر و اندیشه و استعداد عالم بودن است.

{10} انسان دارای قلب و استعداد پرستش و محبت و معبود داشتن است.

{11} انسان دارای میل به جاودانگی و ابدی بودن است پس سیر و حرکت او به سوی ابدیت و جاودانگی و قیامت است لذا با مرگ نابود نمی شود بلکه از این دنیا به دنیای آخرت منتقل می شود.

{12} انسانیت و انسان بودن ناشی از روح است که روح در زن و مرد یکی است پس زن و مرد از جهت انسانیت و شأن انسان بودن مساوی و برابر هستند.

{13} خداوند به انسان کرامت ذاتی داده و نیز او در جهت رسیدن به کرامت اکتسابی آفریده است.

{14} خداوند به انسان دین و وحی و نبوت و امامت را به این سبب ارزانی داشته است تا عقل و علم و معرفت و اراده و فطرت او را احیاء و تکمیل کند و او را به سعادت دنیا و آخرت برساند پس خداوند انسان را هم از درون و هم از برون هدایت کرده است.

{15} نفس آدمی دارای مراتب اماره، لوامه، مسؤله، مزگی و مطمئنه می باشد.

{16} انسان دارای نفس نامیه، نفس غاذیه، نفس مولده، نفس غضبیه، نفس شهویه و نفس ناطقه است.

{17} اولین انسان، پیامبر و برگزیده خدا و حجت خداوند بود.

{18} مبدأ فاعلی انسان، خداوند و مقصد غایی انسان نیز خداوند است.

{19} همه انسانها دارای روح الحیات، روح القوه و روح الشهوه هستند و مؤمنین علاوه بر آن روح الایمان هم دارند و معصومین عالیا علاوه بر آن، روح القدس هم دارند.

{20} هدف از آفرینش انسان بروز و ظهور لطف و محبت و عشق و رحمت و فیض الهی، کمال و تعالی انسان، ظهور اسماء و صفات الهی، آزمایش و بلاء و امتحان، هدایت ارادی و آگاهانه، جاودانگی و ابدیت و در نهایت بهشت و لقاء الله می باشد.

{21} تنها ملاک برتری انسانها در نزد خداوند، تقوا است و هیچ ملاک و برتری دیگری در کار نیست. اسلام و قرآن، تمایز رنگ، نژاد، زبان، قومیت و ملیت را به رسمیت نمی شناسند و این ها را عامل برتری نمی دانند.

{22} ایمان، علم، تقوا، تزکیه، عمل صالح، عبودیت خالصانه و بی ریا و برای خدا از جمله علل و عوامل کمال و تعالی انسان محسوب می شوند.

{23} انسان در قرآن کریم، امانتدار الهی معرفی شده لذا مسئول و مکلف و متعهد است. او نسبت به خدا، نسبت به خویشتن و نسبت به دیگران مسئول است، انسان حتی نسبت به جهان جمادات، نباتات و حیوانات نیز مسئول می باشد.

{24} از نظر قرآن کریم هر انسانی در زیانکاری و خسران است مگر کسانی که ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند و همدیگر را به صبر و حق سفارش کنند.

{25} خداوند کلمات توبه را به آدم القاء کرد و سرانجام او را برگزیده خود قرار داد.

{26} هر چند بهشت مسکن آدم بود ولی خدا او را برای خلافت بر روی زمین آفرید لذا اراده الهی چنین شد که او از بهشت رانده شد تا بر روی زمین خلیفه اللهی خود را تحقق بخشد.

{27} نسل انسان بر روی زمین به خواست الهی از آدم و حواء استمرار یافت.

{28} انسان آخرین موجودی بود که ساکن زمین گردید و آخرین موجودی است که زمین را ترک می کند، زیرا با رفتن آخرین انسان از روی زمین، بساط حیات زمینی برچیده می شود.

{29} انسان غایت آفرینش و اولین صادر از حق است، که فرمود:

«لولاک لما خلقت الافلاک» و فرمود: «كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین * انا اول الانبیاء خلقا و آخرهم بعثاً» .

{30} انسان، کامل ترین و عالی ترین جلوه و مظهر خدای تعالی است.

«فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (1).

{31} انسان آینه حق نما و خدانماست و اگر بتواند خوب و درست در آینه نفس خود بنگرد، خدا را می بیند.

{32} مهمترین ضرورت خودشناسی، خداشناسی است. «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، عَرَفَ رَبَّهُ» .

{33} انسان شناسی کلید شناخت عالم غیب و معاد است.

{34} الفاظی که در مورد انسان در قرآن به کار رفته عبارتند از: (آدم، انسان، إنس، أناس، إنسی، أناسی، بشر، بنی آدم، ناس).

{35} ماهیت انسان، ماهیتی مرکب از ماهیت ملائکه و ماهیت حیوانات است.

ص: 330

{36} انسان، آزاد و صاحب اختیار است، اما این آزادی را خدا به او داده است. و به قول بعضی از نویسندگان معاصر (انسان محکوم به آزادی است) و آزادی موهبتی الهی برای انسان است. کشش های فطری و هدایت الهی و حتی شرایط محیط، در حوزه انتخاب و آزادی انسان نقش دارند، اما نه نقش جبری، بلکه صرفاً نقش ایجاد تمایل و روشننگری و در هر حال این اراده آزادانسان است که باید به این تمایلات شکل دهد و آنها را تعدیل کند.

{37} انسان دارای ماهیت و طبیعتی عمومی است که بر آن طبیعت زاده شده، دارای سرشت خاکی و ملکوتی، دارای تمایلات و نهادها و دارای استعداد و کشش هایی است، اما ماهیت خاص خود را باید در سایه کوشش و اراده شخصی بسازد. جهان آفرینش بی هدف و بیهوده نیست، پس انسان و زندگی او هم نمی تواند بی هدف باشد. هدف از آفرینش انسان سیر تکاملی او در همه ابعاد وجودی و بارور شدن و شکوفا شدن او و سرانجام سیر به سوی کمال مطلق است.

{38} این خود انسان است که مسئول ساختن خود و ساختن محیط خود است، اما مسئول در برابر چه کسی؟ برخی مکتب ها در این زمینه توضیحی ندارند، چون وراء انسانی شعوری و مقام باز خواست کننده ای ندارند، اما در اسلام، هم مسئولیت هست و هم این مسئولیت در برابر قدرت عظیم و حکیم و آگاهی که جدا باز خواست می کند و عکس العمل نشان می دهد.

{39} در اسلام مختار بودن انسان به معنی بی پناهی و به خود و انهداگی او نیست. انسان حمایت می شود، مورد مهر و لطف الهی است، راهنمایی می شود، اگر به راستی حرکت را آغاز کرد و تلاش نمود توفیق و امداد الهی می رسد، تنها نمی ماند. خدا با اوست، گویی همه چیز با اوست، اگر به راستی با او پیوند برقرار کرد دریچه های روشن بینی و توان و نیرو به روی او باز می شود، دلگرم و پرشور و با نشاط می گردد.

{40} در اسلام یأس از رحمت خدا ممنوع و حرام است، هیچ کس نباید به عمل دیگران تکیه کند، هر انسانی باید به خود و اعمال خود متکی باشد. این است که در انسان پیوسته آمیزه ای از خوف و رجا باید وجود داشته باشد، ترسی که او را از انتخاب خطا باز دارد و از افتادن در گرداب های فساد و گناه مانع شود، و امیدی که او را در طریق عمل، نیروبخش و توان آفرین باشد، نه امیدی که مغرور کند و خودکامه سازد و یا تنبل بار آورد.

الحمد لله رب العالمین

مرزبان کریمی اصفهان، بهمن 1393

ص: 332

41 - آفرینش انسان، محمد تقی جعفری، دفتر تبلیغات اسلامی .

42 - آموزش عقاید، محمد تقی مصباح، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، 1370.

43 - آموزش فلسفه، محمد تقی مصباح، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، چاپ هشتم، 1377.

44 - اصالت روح از نظر قرآن، جعفر سبحانی، انتشارات امید، قم، 1358.

45 - اصول کافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ هفتم، 1383، ترجمه و شرح محمد باقر کمره ای، جلد اول، انتشارات اسوه، تهران، چاپ ششم، 1383.

46 - اگزستانسیالیسم و اصالت بشر، ژان پل سارتر، ترجمه مصطفی رحیمی، انتشارات مروارید، تهران، چاپ پنجم، 1355.

47 - انسان از دیدگاه اسلام، عبدالله نصری، انتشارات دانشگاه پیام نور، تهران، چاپ دوم، 1373.

48 - انسان از دیدگاه اسلام، احمد واعظی، انتشارات سمت، تهران، 1377.

49 - انسان پیش از تاریخ (پیدایش انسان)، احمد، رهبری، انتشارات مارلیک، تهران، چاپ دوم، 1375.

- 50- انسان در اسلام، غلام حسین گرامی، نشر معارف، قم، چاپ دوم، 1384.
- 51- انسان در اسلام و مکاتب غربی، علی اکبر حلبی، انتشارات اساطیر، چاپ اول، 1371.
- 52- انسان در قرآن، جمعی از نویسندگان، انتشارات تشیع، قم، 1356.
- 53- انسان در قرآن، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، تهران، چاپ بیست و هشتم، 1386.
- 54- انسان شناسی، محمود رجبی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، چاپ دوم، 1379.
- 55- انسان شناسی در قرآن، محمد تقی مصباح یزدی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، چاپ اول، 1388.
- 56- انسان شناسی عمومی، اصغر عسکری خانقاه، محمد شریف کمالی، انتشارات
سمت، تهران، چاپ ششم، 1390.
- 57- انسان کامل، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، تهران، چاپ بیست و نهم، 1382.
- 58- انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، حسن حسن زاده آملی، نشر بنیاد نهج البلاغه، بی جا، بی تا.
- 59- انسان و ایمان، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، تهران، چاپ سی ام، 1386.
- 60- انسان و خلافت الهی، محمد شجاعی، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، چاپ اول، 1362.
- 61- انسان و سرنوشت، (مجموعه آثار، جلد 1)، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، تهران، چاپ هفتم، 1377.
- 62- انسان و قرآن، حسن حسن زاده آملی، انتشارات الزهرا، تهران، چاپ اول، 1364.
- 63- انسان مسئول و تاریخ ساز از دیدگاه قرآن، سید محمد باقر صدر، انتشارات بنیاد قرآن، تهران، 1367.

64- بحشی مبسوط در آموزش عقاید، محسن غرویان، انتشارات دار العلم، قم، بی تا.

65- بررسی روابط آگزیستانسیالیست با جامعه، محمدرضا زمانی، انتشارات گلشائی، تهران، چاپ چهارم، 1353.

66- بشر چیست؟، مارک تواین، ترجمه محمد حسن گنجی، سازمان انتشارات اشرفی، تهران، چاپ چهارم، 1354.

67- بینش اسلامی (انسان شناسی)، سال چهارم دبیرستان، کد 285، سال تحصیلی 1364.

68- ترجمه تفسیر المیزان، محمدباقر موسوی همدانی، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم بی تا.

69- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، محمدتقی جعفری، (جلد اول)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ اول، 2537.

70- تفسیر موضوعی قرآن کریم، صورت و سیرت انسان در قرآن، عبدالله جوادی آلی، مرکز نشر اسراء.

71- تفسیر نمونه، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ پنجاه و هفتم، 1388.

72- چشم انداز اومانیزم اسلامی، کمال الدین مصباح، نشر امت، تهران، 1325.

73- دانشنامه امام علی (علیه السلام)، جلد چهارم اخلاق و سلوک، زیر نظر علی اکبر رشاد، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، چاپ دوم، 1382.

74- درآمدی بر مبانی اندیشه اسلامی، زیر نظر محمود فتحعلی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، چاپ سوم، 1382.

75- دروس معرفت نفس، حسن حسن زاده آملی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ سوم، 1372.

76- صورت و سیرت انسان در قرآن، عبدالله جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، قم، چاپ اول، 1379.

- 77- فطرت، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، تهران، چاپ هفتم، 1374.
- 78- فطرت در قرآن، عبد الله جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، قم، چاپ اول، 1378.
- 79- قاموس قرآن، علی اکبر قرشی، انتشارات دار الکتب الاسلامیه، تهران، 1352.
- 80- کلیات حدیث قدسی، محمد بن حسن حر عاملی، ترجمه زین العابدین کاظمی خلخالی، انتشارات دهقان، تهران، چاپ پنجم، 1384.
- 81- گستره دین، عبد الله جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، قم، چاپ نهم، 1391.
- 82- مبانی جهان شناسی در قرآن، عبدالله نصری، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ اول، 1373.
- 83- مدیریت اسلامی، مصطفی عسکریان، انتشارات جهاد دانشگاهی، دانشگاه تربیت معلم، تهران، چاپ اول، 1370.
- 84- معارف اسلامی (1)، محمد سعیدی مهر، امیر دیوانی، انتشارات معارف، قم، چاپ هفدهم، 1380.
- 85- معارف قرآن، محمد تقی مصباح یزدی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، 1376.
- 86- معرفت دینی، کد 33، پژوهشکده تحقیقات اسلامی، نمایندگی ولی فقیه در سپاه، تهران، چاپ سوم، 1383.
- 87- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، انتشارات دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، قم، چاپ سوم، 1381.
- 88- یادداشت های استاد مطهری، جلد اول، انتشارات صدرا، تهران، چاپ اول، 1378.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

